

سینا و وین

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۷، مطابق روز پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزاردانی نمایند . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کمپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زغنه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

گروه هنری شام

گروه هنری شام

گروه هنری شام

گروه هنری شام

گروه هنری شام

گروه هنری شام

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کودک و نوجوان ، سباده ، جواز نام امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی

آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نموده
است.

آدرس: چهارراه
انصاری متصل
نماینده می بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور



کتابهای آموزشی وکتبهای ویدیویی درخواه تا از
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قریه فروشی تابش
مجره نخلان دات

شریفی ویدیوکست

محافل خوشی و
سرور شمساراد ر
کست های با کیفیت
ویدیویی فلبرداري

مینمایند
آدرس: شهرنو
متصل رستوران کست
لکس نایف

شیرینی خوراکی فرو

عبدالخالق

متصل رستوران لکس نایف

بفازید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پهنه
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موت
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارت های
تبریکی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسن دینان

قرطاسیه و مجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میدارد

آدرس: مقابل دروازه
حنوی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات بسم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتکان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۲۴۶۸

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش را جدید
وارد نموده است. همچنان
فلبرداري محافل خوشی و کت های ویدیویی
پذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمهوریت

علی کریمز

قرطاسیه و مجلات
سرور نیاز شما
راه قیمت مناسب
عرضه
مینمایند
آدرس: متصل
کلینیک
مرکزی

تذکر

راستنده گان عزیز!

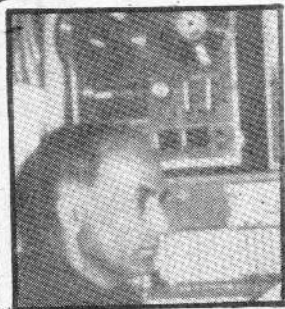
بیرا نشاءت مجده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر به سکه هوا به آوردید
دل مبارک علقه قلمند نوزد زنده به بهت کارگران مطبوعه دونه نصیم گرفتیم شماره آیدیم و در روزم مجور
در کاغذ نبار چاپ و به سر با بگایم دیده مورد پذیرش خوانند، کاغذ افروز کردید و براننده بگرنه

ملک زینب بی بی
سال ۱۳۸۸
صفحه ۲۶۱

XXXXX

در یک
پارچه آرایش
شخصی

صفحه ۲۶۱



گل هایی که نباید فراموش شوند



صفحه ۲۴۰

شریه اتحادیه ایرانالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی
صحیح سعید رحید
معمود
خطاطی : کبیر امیر جمی نانی
تایپ : محمد احق جلیلی
واحد شاه نصیری
مختصم : محمد گل
عناسی : شیرناه اوی تریب
نایب و معاون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان
ادرس : مکزور یون سم بلاک ۱۰۶
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۸۰۰۰۲۳۳) افغانستان
بانک

تیراز ۳۰۰۰
چاپ به وب انست مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد • مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت
میطلبند در صورتی نشر یا عدم نشر و ایسره نویسنده مسترد نمیگردن • نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد •

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۵۰۱

صفحه ۱۶۱



ناست
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰۰

مستری
ماد هو با

صفحه ۲۶۱

صفحه ۵۰۶



پلی سلطان

قبال جمهو
کاندید

احمد ظاهر

پاپا اسکال اوکی پول
داکتر علی
به امید وصال

هداف



مصلحه
پای با

سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۴
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده
یک معلم

گنگوی با مینه بکاش
بلاق رادیو - نلو بیرون

صفحه ۱۴۰

تلفون شماره ۱۵

صفحه ۱۲۰

بنح نارینا او شلم پیری (۸) مخ

من درد مشترکم مرا فریاد کن!

صفحه ۴۰۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد

صفحه ۵۰۸

سیدر عظم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته
در سر منزل زند • بار ستمده و شروع و در کاشفا
شویر •



استعداد
ها

صفحه ۲۰۰



زمستان میگذرد...

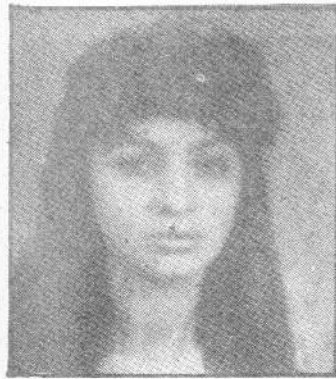
ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

داستان در کابل... مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کابل...
مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کابل...
مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کابل...

هاش را برای همیشه بسته است...
میکند و گشایشی برود بعد...
درختی که ریشه آنرا از بیخ قطع کرده اند به زمین می نشیند...
مانند جوانان از جایش برمی خیزد...
به اطرافش می بیند آنوقت گریان...
د و کشور را که چشمان غمزه اش رویه...
حمد بسرجوان دوخته است...
میکند و فریاد میزند چرا؟ و آنوقت...
گوه وحشت زده قلب مادر از می شود...
صدایش درد هلیزی پیچد از آلتا...
نهامیگردد و از کلکین هابه بیرون...
تا کرانه های آسمان میرسد...

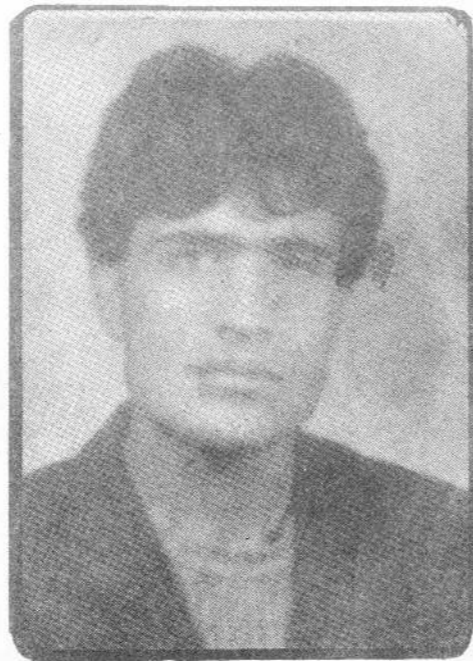
می بینند...
هزارها سوال از ذهنش میگذرد ولی...
خیلی زود انتظار او به پایان میرسد...
ناگاه در روز به روی لیذک میجرسد...
نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر...
که همه چهره های مات زده دارند...
به داخل می آیند و عروس از عقب...
شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی...
رأس بیند که آنها به درون می...
آورند و این جنازه غرقه به خون...
د امام است که در آنجا ریا می...
شهید گردیده است...
در صف طویل نانوا بی ها در...
فضای خاکستری رنگ سحر کشمش...
غیر تحملی همه روزه جریان می یابد...
زن و مرد اطفال قد ونیم قد بسا...
شکم های به بیشت چسبیده بسا...
چشمان بی فروغ بخاطر گرفتن...
قرص نانی ساعت هابه صف می...
ایستادند که کودکان وزنانی که به...
مشکل از منزل خارج میشدند همراه...
با مردان بخاطر گرفتن قرص نانی...
در تاریکی های شب به سوی...
نانوایی هاره میردند...
و در یکی از نانوایی های شهر...
پدری سه ساعت منتظر نوبت...
می ایستد سه ساعت که چون سه...
قرن بر او میگذشت سرما چون...
آب سرد در رگها پیش میبرد و وقتی...
چشمان منتظر بر تنهای فرزند آن...
خورد سال را بپاید می آورد مقاومت...
و برده باری خود را به امتحان...
میگردد ولی در فرجام آنوقت که...
نوبت او میرسد خباز فریاد میزند...
دور بر روی نان خلاص شد و کلمه...
(خلاص) رشته زنده گی او را زهم...
میگسند و جابه جاسکته میکند...
و در گوشه دیگر شهردر راه...
در آرامان چسبیده به تند رختی...
پسر بچه بی چنان همیشه گی فتود...
و سرما چنان باز زمین میخورد...
ساخته که به مشکل میشود از زمین...
جدایش کرد و در نزد یکی او گیلنه...
خالی تیل قرار دارد...
و ایجاد رخانه بی از هزارها...
خانه در زمین هزاران گریسته بی از...
گریستان شهر کابل کودکان زگر...
سنگی جان میداد و سرمانیز در...
بهرین و اندرون خانه بیداد میکرد...
طفلك نیمروز می انسر و نیم روز...
جان تازه می یافت فقط رشتیه...
نگاه های انسرده او بود که آرام...
نیگرفت و در رحمتجوی چیزی بود...
و این چیزان بود...
مادر و بیگسنت و پدر در راند رون

خود اشک میریخت و از کود که...
سخت میسر مید و آنگاه که چشمان...
کود که بسته میشد لبان سرد و خون...
بسته اش را بر پیشانی تب کرده کو...
د که میگذشت و طرفهای صبح بود...
که کود که آرام کرد پرشته نارام نگاه...
هایش از هم گسست و در حسرت...
بر قلب مادر ری جاودانه نقش شد...
و اما آن سیه دلان و اسد اران...
سیاهی هاد را نسوی با چشمان...
مکارشان میخندیدند ندماد رفته...
شانرا احساس میکرد که به آسمان...
میرفت مادر از اعناق قلبیش...
میرنجید و کود که مرده را در آغوش...
میفشرد...
ولی مردم مایه اند که بخاطر...
رسیدن به آرامش باید از میان راه...
های دشوار و مریگرا عبور کرد و لذا...
هرگز شهادت خوش را از دست...
ندادند و ضرر خود را با مال نکردند...
مردم میدانند که بیروزی زیبا و...
بیکار شرافتمندانه بخاطر رسیدن به...
بیروزی زیبا تر است و بیمارخانه ها...
سوختند و بیمار هستی ها بریاد...
رفتند و بسیار انسانها از زنده گی...
بریدند و بسیار قلب ها خاموش...
شدند و اما شعلیه بی راکه قلوب...
مردم مارا به خاطر رسیدن به...
زنده گی واقعی گرم نگه میدارد...
هرگز نتوانستند خاموش کنند...
چه اشکهایی که در صف طویل...
نانوایی ها و تانک تیل در لایبای...
گریبان هان ریخت چه بیکرهای...
نحیف و رنجور که از مزیا نلرزید...
ولی ایام مردم ما فراموش خواهند...
کردند نه هرگز این داستان به هم...
میرسد محکم و محکمتر گره میخورد...
زند ولی ایهای که مرگ بسته...
ارمغان می آورند بایاد کدام خا...
ظرفه بی باری راکه بدوش وجود ان...
آنها سنگینی میکند سبک خواهند...
کرد نگاه ناباورانه چگونه بروی...
پر دم خواهد نشست...
ایا با این سر بردن ها شکم...
دریدن هار و خندان خون چون...
آب و بالاخره با تحمیل گریستگی و...
سرما میتوان مردم را به زانو در آورند...
نه هرگز! ما تاریخ را به خاطر...
داریم...
جنگ با یان خواهد یافت صلح...
حتما بخانه ما خواهد آمد...
زیستان خواهد گذشت اما کاش...
جنگ طلبان زود به صلح بسا...
میکردند تا بیشتر از این خسون...
ریخته نمی شد...



عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

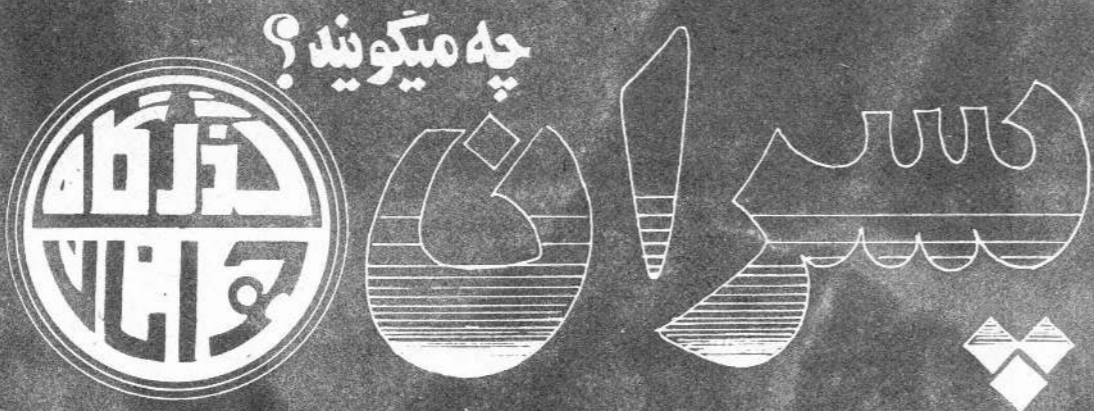
- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی:
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دل بستگی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز هم. وقتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر واد این نباشد، و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم، به نظرم نمود عروس خسران او است.



عاشق که نباشی دنیا گورستان است

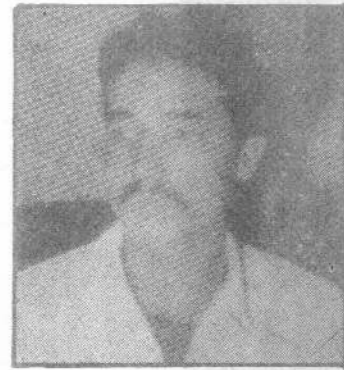
عبدالله (صادق مل) ((
 عشق را چگونه شناخته اید؟
 عشق به معنی شگفتی و دل بستگی است.
 عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکترین دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود.
 شما تا کون عاشق شده اید؟
 بلی.
 عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟
 مشخص بگویم؟
 بلی مشخص بگویید؟
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت نامطمئن است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق



عشق يك كلمه مسخره است!

ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان

- عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مثل بازی قنبال است که انسان باید عقب امیدها و هدفهایش همیشه بدو نگاه می دارد. درین بازی انسان مثل توپ قنبال لگه می خورد، و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارد.
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد، به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی:
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار می کنم، دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم، غم های زندگی خود را فراموش می کنم. لذت میگویم برای دیگران، غمید تمام ششم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.



بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق فروشنده مکرریان:

ازدواج به اساس عشق و دوستی دو جانبه اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود، و من جانم را دوست دارم...
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق یکی را از تعدد دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم، ام وطن و مردم بوده است.
 - و دختر را چگونه؟
 - تا کون هیچ دختری تارهای قلبم را به اهتزاز نیاورده است.
 - ازدواج را چگونه رتبه می دانی؟
 - ازدواج رتبه ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم بزنم. و زمین از هم گستن آنرا هرگز فراموش نماند.



همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوستی یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگسار بد رفزندگی نماید و خواهرزیزش را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خوشی را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده ببینیم.

مجله سپا و زن از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همان مجله سپا و زن باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنونده افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

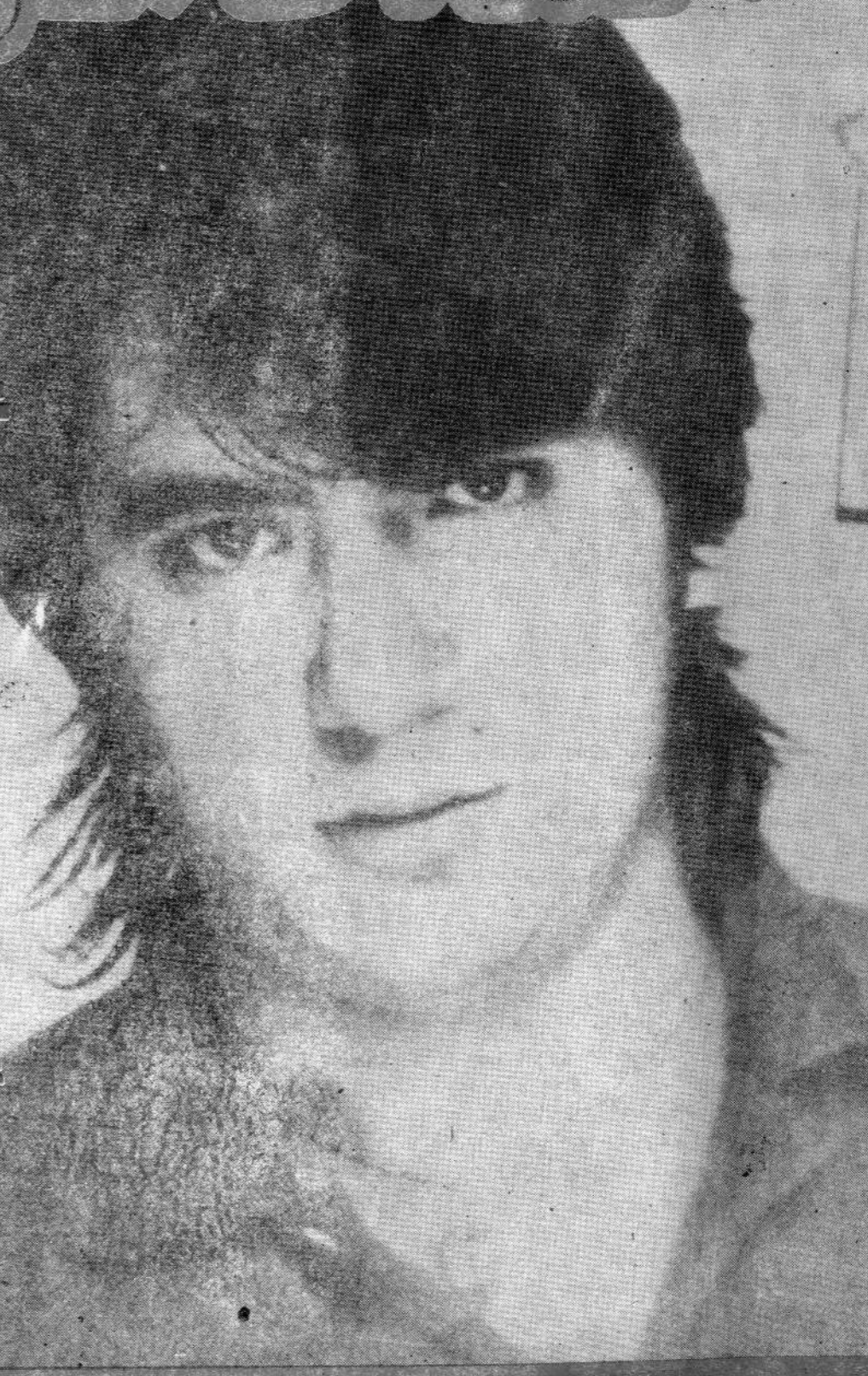
اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموشی بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و شبنم به خواب رفت. اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر باز زند
طاهر احمد ظاهر
راه پدر را در پیش گرفته است



شماره ۱۵



تلفون

تهیه کننده: مورچل

دستگاه معلوما چه کار فرسایندگی را پیش میبرد

بیشترین وقت آپریتوران

را آزار دهندگان آما تور

ضایع می کنند

بلی (۱۰) بفرمایید] تلفون شماره (۱۰) و هزارها پرسس! تلفون زنگ میزند: بلی، بفرمایید، معلومات] و از آنطرف سم کسی میگوید: قربان صدایت، چه آواز مقبول داری! بخوانیم، آنعده دخترانی که از تلفون شماره (۱۰)، هر لحظه بدون تا مل پرسش تا ترا پاسخ میدهند، از جوانان ما چه میشوند؟ محترم محبوبه با ۷ سال سابقه کار، روزانه بیش از ۳ هزار تلفون را جواب میدهند و برای سم تلفون کلمات و جملاتی را هم میشوند که چیزی جز ضیاع وقت نیست.

- مردم بیشتر تلفون کدام مراجع را میبرند؟
- زیاد تر وزارت خانه ها را میبرند، اکثر شماره ها را تکراری میبرند، ما را زیاد آزار میدهند.
- آزار میدهند، یعنی چه؟! - مردم بیشتر تلفون کدام مراجع را میبرند؟
- زیاد تر وزارت خانه ها را میبرند، اکثر شماره ها را تکراری میبرند، ما را زیاد آزار میدهند.

- وقتی میگویم بلی، معلومات استه از آنطرف سم میگویند: قربان صدایت چه آواز مقبول داری و بعد گوشی را میگذارند. - فقط همینقدر؟ - نه!
- پس میشود آنچه راه در طول روز از روی سم تلفون میشوند؟ بگویید!
- میگویند: نمره پایت چقدر است، و یا کست میگذارند و میگویند، این کست خوشتر می آید؟
ما را زیاد فحش میدهند کلماتی که من جرئت تکرار دوباره آنرا ندادم و وقتی برایش میگویم: خواهر نداری، مادر نداری میگویند: خواهر و مادر دام ولی زن ندانم گاهی هم نمره را خود آنها به حافظه سپرده نمیتوانند و آنوقت ما را بیهوش با ناسزا میگیرند.
لیلا فقیری؛ سه سال سابقه کار دام هر روز در حدود ۲ الی ۳ هزار تلفون را جواب میگویم.

- و شما در مقابل بلی، چطور میشوید؟
- آیا پرستور و رحیم مهریار امسال خانه خود را فروخته اند؟ سرخ ماگ شده، طرفهای شمالی آمده، کچالو و بیاز سیر چند است؟ من با خانم جنگ کرده ام، چگونه میشود دوباره اشتهی کم؟ و گاهی هم پیشنهاد ازدواج میکنند.
مثلاً میگویند: من نزدیک سینما بهارستان منتظرت هستم در ریش ام سیاه و پیراهن لیمویی است، موتر من هم سیاه است، بیای، یکبار ببین اگر خوشتر آمدم، جور می آیم، ولی هوش کن که مراسیلی کاری نکنی.
و یا میگویند همان اعلانی را که شب از طریق تلویزیون تیر کردند، آیا راست بود، یا نه؟
چندی قبل یکی از همکاران ما مباحثه تلویزیونی داشت، فردایش آزار داد نه شروع شد، مثلاً میگفتند: بسیار خراب نشسته بقیه در صفحه (۸۷)

اپریتوران غالباً معلومات درست نمیدهند

یک مادریک گوینده

یک معلم



گفتگویی با هیمنه بکتاش

نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدسش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یسک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی مسدودی برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان... میدانستم و میدانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، ایگانه بود، نمیشود یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمیآید. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش و سایر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته و سایر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد ی پیدانموده است.

— برنامه های هنری-ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکنم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکنم و بیشتر از همه اینکه زود در می یابم که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکترا اخذ نمایم

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد.

قفه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکست من وسط به بکتاش باشد.

— شوهرم بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادریک فضای باهمی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بین من شمانیست؟

— زنده گی آسوده ای از خواستنی ها و ناخواستنی هاست بعضاً.

ممکست هر کومگهی زمنه بی باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهایم در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد.

(انیتونسین) یا فرار و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده بی محصل می ایستم. تصویر اینک نخوانم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در میماند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه میدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کوتیک رادرت معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده می در مواجهه با واژه ها و نامها همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره بی از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکنیم در مظنه اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشتید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او آن آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دبیرت محنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— میپرسم، چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد، فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) و سایر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میزند، گاهی که ذهن بجای دیگری میسر دارد، تصویر میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی وفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.
سوال: ((اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوست داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون ((جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-س نثوبارک)) آیا شما پیشنهادی دارید که دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندارید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (پلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: ((اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.
سوال: ((فرانک بودن-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.

جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.

سوال: ((ژان باپتیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

لاتین است، آیا با او هم عقیده استید؟
جواب: نه، زیرا آینده فوتبال در پیوند تنگاتنگ بانو آری و مهارت بازیکنان یک کشور است و هر تیم که از آن برخوردار باشد، آینده هم به او تعلق دارد.

سوال: ((مختار کولیاپی از لیبیا)) آیا صحت دارد که شما در آینده نزدیک به سمت وزارت کشورتان برگزیده خواهید شد؟
جواب: نه، ولی برخلاف بعد از ختم قرارداد با تیم کاسمو س نثوبارک در سال ۱۹۸۹ برای ریاست جمهوری برازیل مبارزه خواهم کرد.

سوال: ((برو نوو تیریش از بلژیک)) آیا تیم های فوتبال بقیه در صفحه (۶۴)

والکی سلطان



سوال: ((الساندر روسوری تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

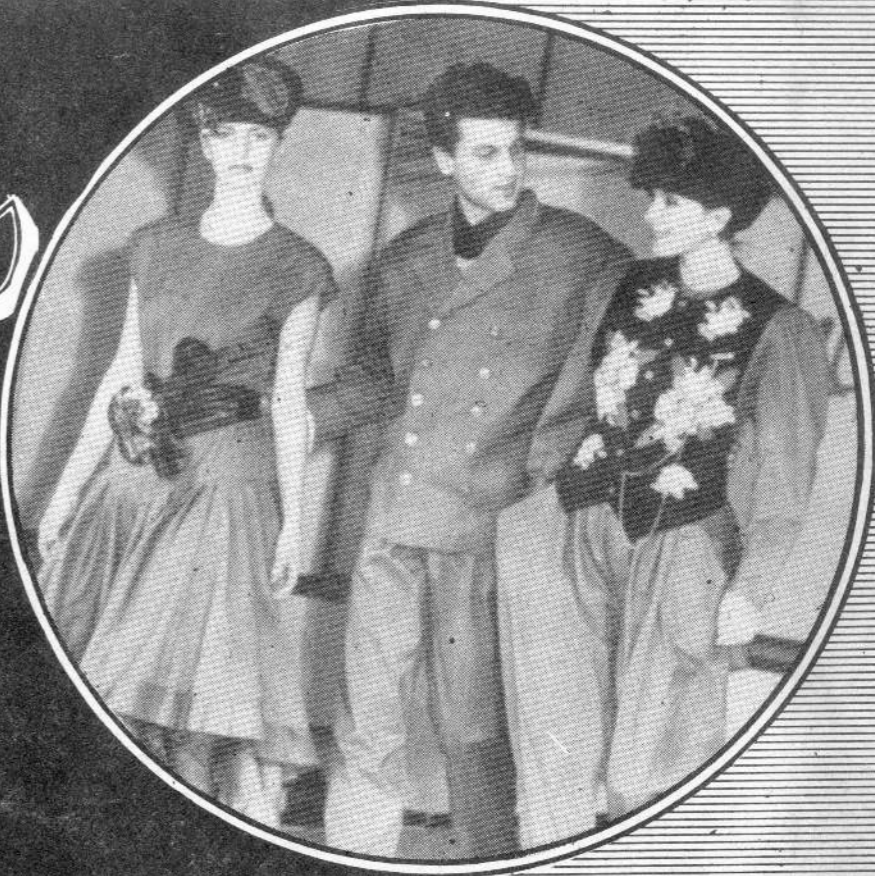
پلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، بازم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمود. اینبار سلطان پلی با صفت سه انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوست داران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریه دعوت شعبه سرورتی مجلس «ماندیال» صورت گرفته بود. مادرزیرگزیده ری ازیر-شعهای جالب پلی را برای علا-قندانش به نشر می سازیم:

قهرمان حریف

نابند پیر فوتبال جهان طی مصاحبه پی به اسوال پاسخ میدهد و اینک برگزیده آن به نشر میرسد...



سخته نارینه لوشلمه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه او ښځی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانس
ښځی اونارینه د پخوا زمانو د ښځو
اوناریناو سره ډیر توپیر لري . ایا
دارښتیا د همدغس وړی ، نو
د اینه ده او که نه ؟
په نارینه کی د ښځینو او په ښځو
کی د نارینه خواصو په هکله
همیشه آورو . ایا د ایوازی تصور
کښی او که حقیقت لري ؟
د دې مسألې په هکله بحث : که
چیرې ښځه وکولی شی د نارینه
کارونه اجراء همیشه د انرژي -
د لرلودونکی ، آزاد او د کارکوونکو
په منع کی د ښه استعداد او -
د واداری د لرلودونکی وړی ، نو
د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړې ښځه د نارینه خواصو
د لرلودونکی ده . همدغس په لته
پوښتنه کم ، چی ایا د ایه صحیح
وړی چی سړي د یگړه پرمختاس ؟
هو ، د ایه تحمل او دیو هو ورڅیره
ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی
دومره رواج نلري ، مگر په
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه
په غیوا دی توکه مخ یزیا تید و
دی .
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه
خپل نارینه او همدغس ښځس ،
ښځینو خواص له لاسه ورکوي ؟
جواب : تراوسه پورې ډیر وړی
ښځی اونارینه چی هغوی ته
اصلاح شوي انسانان هم وایس

شته دي ، چی اعظمی خپل -
ښځینو او نارینه خواصو تر اخره
پورې ساتلی وې . دا اجرا شویو
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي
شو چی پدغه تمپ خلک همیشه
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً
ښځه د اعظمی ښځینو خواصو په
د لرلودوسره نارینه او ډیر خپل
نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لري
همدغس نارینه د اعظمی نارینه
خواصو په د لرلودلو سره د ځوانی
په موده کی پر خپل نفس باندې د
ښه اعتماد احساسوونکی دی ، اما
بعد له د پوښتنې څخه نوموړي
نارینه د لږ استعداد او طاقت
د لرلودونکی دی . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -
ښځینو او هغه ښځس چی اعظمی
د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبو یی
د ډیر لږ شعور او استعداد
لرونکی وې ، او همدارنگه تمپیر
منوونکی او د وخت اوزمان سره
اعیارونکی دی .
د رول سیستم په کورنی ژوند کی
بنيادي تمپیرات د خپل انسان
سره راوړي دی . ښځس ، نارینه
ملاطوبی ، نارینه ، ښځس مسورا و
پلار خپل اولادونه ، دا څپره
هرچاته جوته ده .
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه
شی څخه سرچینه اخلي ؟
جواب : که چیرې د ارتباطو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد -
س واقع شو چی د کورنی فروته
دا جوته نه وه چی کم پوښتی د کو -
رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري .
لکه چی تر نن ورځس پورې ښځه
اوسپره د ژوا او یا اخره د طلاق
تر سرحده پورې دا خبرې روینانی
ته باسی چی څوک د فامیل مشر
دی .
د مثال په توگه ، نارینه پخپله
کارگاه (دولتی وظیفه کی) ډیر
با استعداد سړي دي ، یعنی
دا چی یار شس او یا امردی ، مگر
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم
ښځه نیسی ، نو د لته د لند ظا -
هرې نظره د اسی معلومینې چی
سړي اصلا د کور د کارو سره
دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه
بیا شکایت کوي ، وای چی زما
سړي (میره) دوم اولاد دی ،
یعنی هغه خوا هشات چی زما
څخه یی اولاد لري ، همدغس
زمانمیره هو تر پوښتی اندازې پورې
غواړي پخپل میره کی د اولاد په
شان نازونزاکت روینس ، غواړي
هغه وساتی ، دده په حالت

ضرورت ده چه همیشه فکر وشي ، چی
څوک د کور مشر دی او څوک تر پښو
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی
وړی او څوک نه باید وړی چی پو
د نوموړې جوړې څخه د کورواک په
لاس واخلي . دلته مهمه داده -
چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر
سره ټول کارونه مخته بوزي او د
تاسف وکړي او ونځه یی کړي .
دا د روانشناسی ډیر مشهور او رواج
شوي ضرورت دی .
معلومه ده چی نارینه د ښځو
په ذهن کی په د پوښتیانو سره
ظا هر پښی : لکه زوی ، میره او پلار
په نوموړې حالت کی میره د زوی
په شان دی که چیرې ښځه د -
د اسی یوزوي څخه جلا شی ، نو
حتماً نوموړې زوی به بله ښځه
همغه تثبیت شو یو خوا صولتسوي ،
لکه چی د دواړو د رولونو په منع
کی همیشگی توپیر موجود نه وه . او
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی
نوموړې موضوع د ارتباطو تر څخه
روشانولو منجر شی . دا جوړه او یا
بود هغوی څخه نتیجی ترسپږي
بقیه د صفحه (۱۹۴)



تروشکی ما

استعدادها



کودک پنجساله افغانی

که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه: از ظاهر ایوبی

سید محمد اعظم ۵ ساله

مکتب است و همزمان در

بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم، هوا نقد سرد نیست، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن پت کننده نبوده است.

به علامت سرگشته ام را تایید میکند. بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بیابورد و سر بخاری بگذارد.

لختی بعد در باز شد، کودکی داخل اتاق می شود، موه بانه سلام میدعد. دستش را فشرده، رویش را می بوسم، حدس می زنم که باید خود نی باشد.

خود را معرفی میکند: نام سید محمد اعظم است.

در چوکی مقابل می نشیند، منتظر است تا چیزی ببرم. به چشمش خیره میشود. فکر میکنم با آدم بزرگسالی مقابلم در نگاه های سرگرمی های از صمیمیت، جدیت، متانت و صراحت می بینم. ازش میپرسم:

صنف چند استی؟

خود را جمع و جور میکند، راست می نشیند، مشت گره کرده دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه مثل کلان سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاصی انداخته می پرسد: هدف تان؟

هیچ، میخواستم بدانم صنف چند استی.

صنف چند کجا؟

کجا چطور؟

طبق رده که از طریق تلفون با هم گذارده ایم، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کودک پنجساله، سید محمد اعظم.

ساعت (۲۲) پس از چاشت است.

باغنده های سپید برف، با عجله بی که نمایانگر شادمانی آنهاست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها را باها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند، پیوندند. تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهانند.

بانسانی که در دست دارم، نزدیک در می میرسم، نشانی دقیق است، منزل خود شان.

دروازه رایبه صدا در می آید.

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد، با چهره پر از صمیمیت، دروازه رایبه رویم میگشاید.

خود را معرفی میکنم: خیرنگار بخش علمی مجله سبازون وی پرسم.

سید اقبال خانه است.

لیخند صمیمانه به لبانش نقش می بندد، دستم را فشرده میگوید: من خودم، سید اقبال استم.

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام.

داخل خانه می روم، در حالی که بخاری را روشن میکند، میگوید: حتماً خنک خورده آمد، آید، بسیار ببخشید به زحمت شدید.

من هم در مکتب درس میخوانم، هم در فاکولته و هم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ.

خیرا اول بخوند مکتب صنف چند استی؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف (۲) استم.

در کجا مکتب؟

مکتب قاری عبد الله.

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود، به طرف کودک اشاره کرد، میگوید:

سید اعظم جان همین هاست.

بلی، معرفی شده ایسم!

سید اقبال به لوری می نشیند، مکتی کرده میگوید:

خوب، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید!

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نورمولیتی طرح کنم، زیرا صمیمیت صحبت مارالطبه خواهد زد. پس خوب است خود شروع نمایم و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده آید بگفتم. اثر رجریان، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد.

درست است.

در حالی که سوی بصرش چشم دوخته میگوید:

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است، اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت.

چند دندان؟

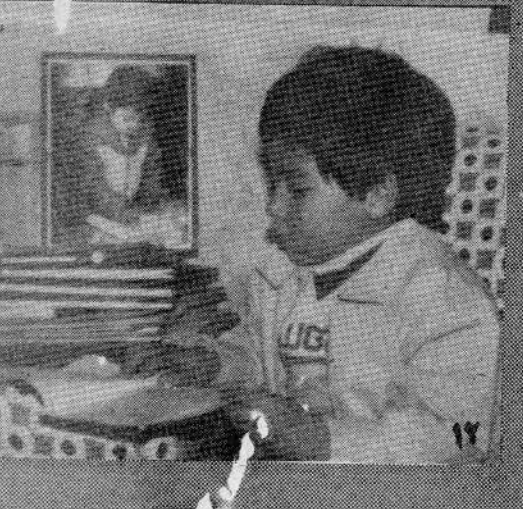
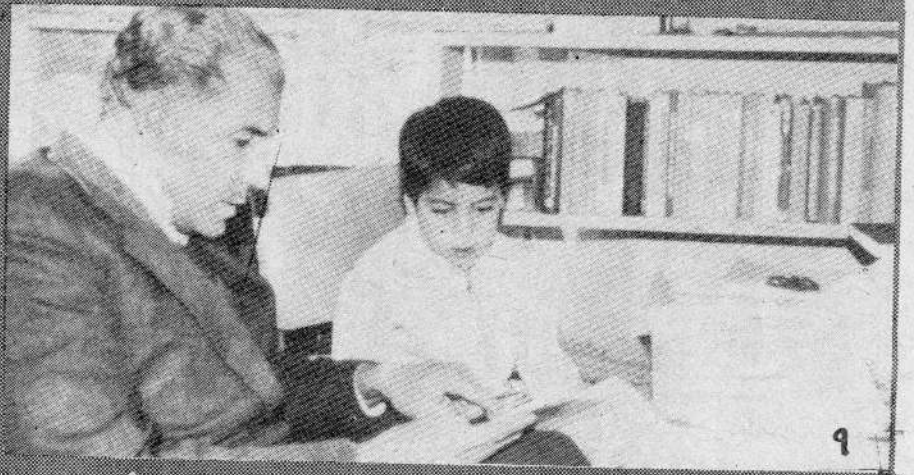
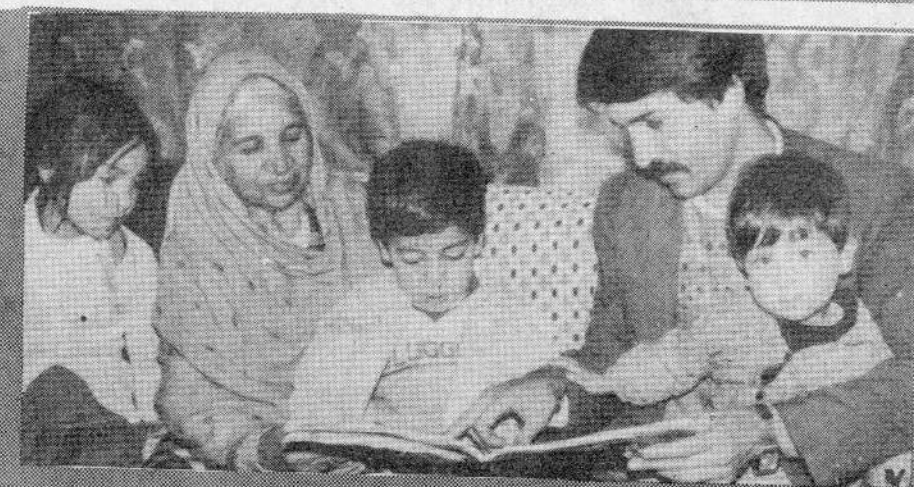
دو دندان در لاشه، پایین.

دیگر این که خلاف سایر نوزادان، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود. در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر به شکل دایره ای نرم می باشد.

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت. حالانکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود.

به همین گونه، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد.

لطفاً صفحه برگردانید



فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۲- سید اعظم بایدر، مادر کلان خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره‌نبار به او پیولوژی می‌آموزاند ۱۰- تا بیستی را نیز فرا می‌گیرد ۱۱- اسحاق کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظماً پیش می‌برد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه ۶۲

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در یاد رسمه دار الحفظ به حفظ قرآن کریم می‌پرد از ۳- قاری فاخر او را در درس مینماید ۴- در جمع استاد انیس در پوهنسی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختی با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنسی روشن به او کیمیا درس میدهد •

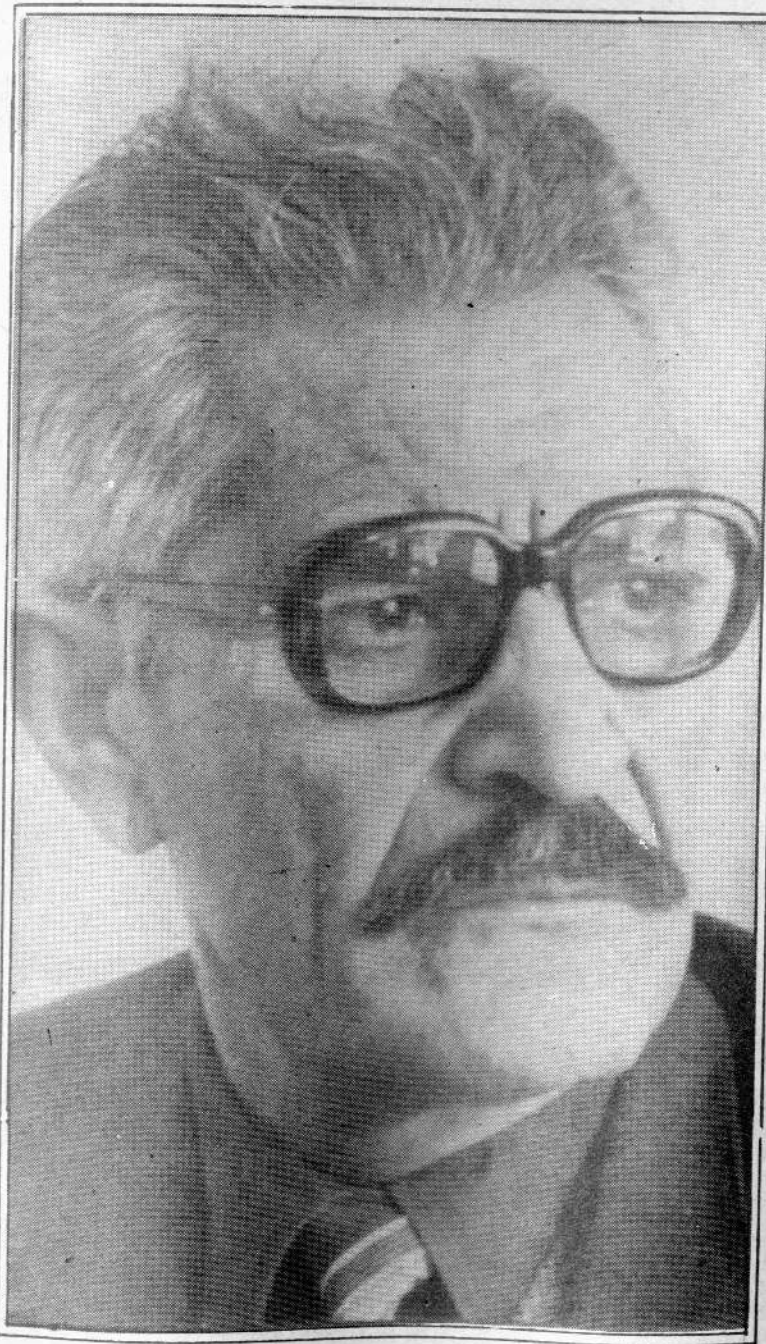
تمثيل

د هنرو فرهنگ سره د هغه پراخه مينه اوس ساري استعداد د دې سبب شوې د يو بريالي هنرمند په خيره کې راڅرگند شې . د هغه تشييل او پر خپل رول باندې پوره لاسبرې د هغه د ليد وړونکو ستاينو احساس راپاروي . غواړم چې د پښتوله دې نکره ، با استعداد او سابقه لرونکی لوبغاړي ، نمايشنامه ليکونکی او د ايرکسر سره مرکه وکړم . نو د هغه دفتر ته ورسم ، دې پداسې حال کې وينم چې سترگې يې پټې او هينکې يې په سترگو دې لاسونه بېروي او په منجنه لهجه رايې دلته خوت شته ، د خداي په خاطر مرسته راسره وکړي (وړندم ، خه نه وينم . . .) په دې سترگې يوخوتنه چې اوس ناست دې . د دې هغې په ليدلو سره حيرانيزم ، خود فعا ، محترم وکړي سترگې پرانيزي او وايي : داسې حرکت بايد وکړي . کله چې د دې صاحب آوريدلی مې دې چې تاسې پر زړه په قهر کېږي او د دې اوس وينم چې . . . زما خبره بري کوي او وايي : ستاسې د خبرې برخلاف زه په آساني نه په قهر کېږم ، خو زيات وختونه د د ايرکسر په وخت کې ، اعصاب خرابيږي چې د احم په مثل پورې اړه لري ، کله کله يوړول شل ځلې مثل ته ورته ، کوم خو هغه يو ترڅو پر خه هم نسوي زده کړي . بس بيا زه بېخي ليوښ شم چې با پاپرون مې مانزه در سره وڅپول او وين هرڅه يې نتيجې دي .

— پدې حساب کومه وړخ چې د ايرکسر لري او په خرابو اعصابو کورته مې نو کورنۍ به مو هم در سره په ستونزو وي .

— زه د دفتر او په عمومي توگه د بهر جا و جنجال او ناخوالې هيڅکله کورته نه وړم . زما د واده پنځه ويشت کاله گزې ، په دې ويره موده کې مونږ يو بل ته ترڅه خبره هم نه ده کړې .

— تاسې په تشييلې پارچوکې ، تل د خپلې ميرمنې تر بشپړې قوماندې لاندې مالموښي ، په کورنۍ ژوند کې هم مسا له همداسې ده او کله څنگه ؟



پداسې حال کې چې مسکې مسکې کيد ووين ويل :

ستاد يې پوښتنې ماته يوه توگه راپاده کړه : زايې يو وخت په يونسار کې تشييل شوي وه ، معلومه کړې چې خومره کسان د خپلو بنه و تاسې او خومره نه دي . د دې کار د پاره په سره هوشنه رنگه دوه علامې ټاکل شوي وي . هغه کسان چې د خپلو ميرمنو تابع وو پدې شني علامې ترڅنگ او هغه چې نه وېد سړي علامې ترڅنگ بايد دريدلی وای . د بنار ټول خلک په شمول د بنار د مشرد شني علامې ترڅنگ ودريدل ، يواځس يوتن د سړي علامې ترڅنگ ودريد . نوموړي چې د بنار د اتل په توگه پيژندل شوي گزې پوښتنه وشوه : ستا د موقفيت راز په څه کې دي ؟

نوموړي وويل : کله چې راتلم نوميرمن مې راته وويل چې د سړي علامې تروڼ اندې بايد ودرېزم او که نه . . .

— تاسې څه وخت درک کړه چې د تشييل په هنر کې استعداد لري او خومره وخت کېږي چې د هنر په نړۍ کې مو کام آيينې دي ؟

— د دې خلونېست کاله د هغه زه په کندهار کې په شېزم ټولگي يم . جا . ن محمد پلار چې په ترکيه کې يې زده کړې وې ، زه يې زده کړې وې ، نوموړي ټولگي ټولگي ټولگي له هغه د تشييل له هنر سره په بهر کې آشنا يې پيدا کړې وه ، نوموړي ستا يې په کله هارکې هم تياتر او تشييل چې هغه وخت د ناتيک په نوم ياديد ، رامنځ ته کړې ، د همدې هدف د پاره يې له زده کورنکو سره څخه خوتنه غوره کړل چې زه هم په همدې ډول کې راتلم . پدې توگه پرته له دې چې د تشييل لسه هنر سره آشنا يې ولرم . د هنر نړۍ ته ننوتم . خوه پر زړو مې له دې هنر سره ليواله مينه پيدا شوه او د لار پر مخکته لپاره گابل ته راتلم . په شېزم د يرشم کال کې مې له راديسواو پوهنې نندارې سره همکاري پيل کړه . د لومړي ځل د پاره مې د (د لور) په راپورې ډرام کې چې زما ليکنه وه بيرخه واخيستله .

— نو په دې توگه تاسې له اوله هر کاره وي ؟ پداسې حال کې چې په بحير بحير راته کورې ، په خندا وايي : زاد يوداسې ده لکنده ارهې سلواغه چې بايد ضرور پوخه پکې وي . هغې وخت چې د انرډ نشتوالي سره مخامخ شويو بيا زه قلم او کاغذ را اخلم او پوخه ليکم .

— تاسو له تشييل سره د ميکروفون تر شا وي که د سټيژ پر سر او يا د تلويزيون په پرده کې تل له بري سره مخامخ کېږي ، تاسې ته به کومې برخې کې تشييل په زړه پورې دي ؟

— سره له دې چې زه دراد يې وټوليزي ، نمايشنامه او تياتر او د فلم په تشييل کې برخه اخلم خو تياتر ماته تر ټولو په زړه پورې دي . همدکه تياتر د تشييل د هنر لومړنی بيلگه او ښکارندويي دي . تشييل د لومړي ځل د پاره په تياتر کې رامنځ ته شو او دغه راز تياتر د ا هېوله ظهور

ياضت غواړي

سره يوځای رامنځ ته شوي دي چې لومړي دکليسا له ممبرونو څخه سره د سټيژ په توگه کار اخستل کيده . ما هم تشييل په تياتر کې پيل کړ او — غواړم چې تل له تياتر سره نه شلېد وينکې او يکې ولرم او تشييل ته يکې ډرام وړکسړم .

— تاسې ته ستاسې هنري کار په کومه نمايشنامه کې تر نوو زيات په زړه پورې دي ؟

— د ((قهرمانانو)) په ډرام کې له خپل تشييل څخه رضايتم لرم . ما په دې ځل کې د خپلو پښتني کال کې بدغه ډرام کې چې يو تراژيکي اتروپي پوښتنې شاعر رول په غاړه درلود . د ډرام د پير زيات دخلکو د خوښي وروگر — محيد ، دوه مياشتې پرله پسې پر سټيژ وچلېد او که يې وړخ په وړخ — اوچتيد . يوه وړخ د دې نمايشنامې نندارې ته چې د کابل سينما پر سټيژ ښودل کيده ، د وخت صدراعظم هم راغلی و . کله چې نمايشنامه وښودل شوه ، هغه سټيژ ته راپورته شو او په ژرغوښي غږ يې وويل :

((لا برياليتوب غواړم)) او دا خبره يې درې ځلې تکرار کړه او هم يې سل زره افغاني د ډالۍ په ډول را کړي .

— تاسې په خپلو هنري کارونو کې ستونزې لري ؟ او په اوس وخت کې د هيواد د تشييل د هنر په هکله ستاسو نظر څه دي ؟

— هنرمند کېدل د پيرگران کار دي ، تشييل سويه غواړي ، استعداد او غواړي ، کار او ښه اخلاق غواړي او تر ټولو مهم رياضت غواړي . مونږ د پيرکس او دکوتوبه شميرداسې لوبغاړي لرو ، څکه هغې کسان دي چې نه له هنر سره علاقه لري او نه استعداد ، خوله مجبوريت پيدا اقتصادي ستونزوله کبله يا هم هسې د دې له پاره چې مثل ورته وويل شي ، راغلی دي . بل دا چې اثر نه لرو او پدې هکله د ليکوالو اتحاد په هم له مونږ سره سره نه کوي . عبدالمنان ملگري د پيرې په زړه پورې ليکس کوي ، خو هغه هم اوس له تشييل څخه کار اخلي . خوله دې ټولو سره نن وړخ نه يواځې د تياتر د بيا راژوندې کيدو له پاره هڅه کېږي بلکه تياتر په پښتو ژبه هم فعاليت ولسري . بايد زياته کړم چې د تياتر په راژوندې کيدو کې د قادر فرخ زيار او کونښنې د قدر او ستاينې وړ دي ، خو دولت بايد په کابل کې د ديو مليونو تنو د پارټيس په يو تياتر سينه ونکړي او خونور تياترونه هم جوړ کړي او هم په خرولايت کې بايد تياتر جوړ شي .

— ستاسې په کورنيو او بهرنيو هنرمندانو کې د کوم هنرمند هنر تر نوو زيات خوښيږي ؟

— دالن د لڼ او استاد رفيق صادق تشييل ماته د پير په زړه پورې دي . د استاد رفيق صادق هنري د ويره خوښيږي چې کله کله به مې د هغه بيروي کوله . هغه کار پېڅې رالمستېک و . د ستوري شکل او په تياتر کې د قادر فرخ تشييل هم زما پام بحان تيار وې دي .

— غواړم پوه شم چې ستاسو او د حاجي محمد کامران د کرکټورنو په تشييل والي کې توپير شته ، که وي هغه په کوم وي ؟

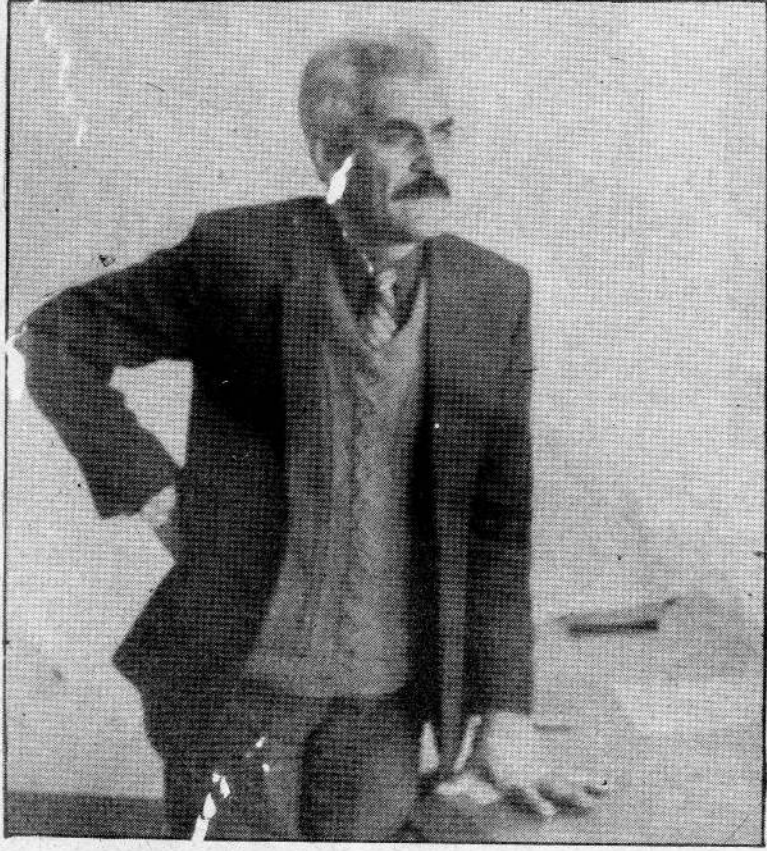
— حاجي محمد کامران يو پيژندل شوي کميډين دي ، هغه بحان په کميډي پورې محدود کړې دي ، يو وخت ماته په ډرام کې هغه ته يو تراژيکي رول وکړ چې هغه ونه شولولې ، پېڅې هغه شخص کميډي کرکټر لري ، خو ما دخپل تشييل ساحه محدوده کړې نه ده . ما تراوسه هر کرکټر (هم کميډ هم تراژيک) لوبولی دي .

— هغې هغه نمايشنامې چې د بهرنيو ليکونکو له اثارو څخه ژباړل کېږي او زمونږ له چاپيريال سره د ويره توافق هم نلري ، په دې هکله ستاسو نظر څه دي ؟ د مثال په توگه د ((ازواج)) نمايشنامه .

د ف. فضلي سره مرکه

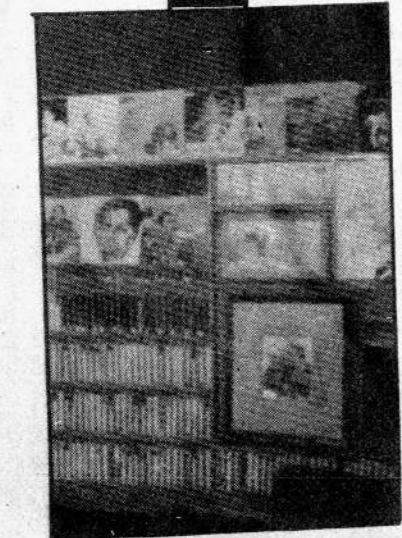
د دريو ميليونو نوده يوتيا تر نه شې ما قولای . . .

مرکه کوونکی : دلحرم



دریک آرشیف شخصی

پارچه آهنگ



نزدیم موجود است. وهم پارچه های از استاد فقیر حسین، استاد محمد عمر باب نواز، استاد برشناه، نینواز و کبوتر را در آرشیف خود دارم.

خلاصه در این آرشیف از مجلسی تاغزل های ناب وجود دارد که پارچه های استاد سراهنگ در بین همه هنرهایک سرورگردن فراتر است.

خود شما به موسیقی دسترسی دارید؟
من به موسیقی دسترسی ندارم. مدت زیادی نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسیقی را نوزدم. من موسیقی را لمس میکنم، موسیقی با زنده گی من گره خورده است. اگر یک روز نشنم احساس عطش زده گسی میکنم. و صرف به هارمونی و تپله دسترسی دارم.

در این آرشیف آثار اساتید گذشته و هنرمندان وزیده امروز افغانی وهم آثار هنرمندان خارجهی موجود است که از قبیل کلاسیک و فنل می باشد. اما بخش مهم و عظیم این آرشیف را پارچه های استاد توانا استاد سراهنگ تشکیل میدهد که به هزاران پارچه میرسد.

پارچه های طبله از استادان وزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و دیگران همچنان در بخش سرود و ستار پارچه های از استاد ولایت خان، عبدالحکیم، جمعرخان، رئیس خان، استاد علی اکبرخان و استاد بسم الله خان شهنایی نواز معروف هند در این آرشیف موجود است. پارچه های هم از خواننده گان فلسی محمد رفیع، مکیش ولتا سنگشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدی حسن و غیره را دارم.

بخش دیگر آرشیف را پارچه های از غزلخوانان معروف کشور تشکیل میدهد که به ده هزار پارچه میرسد.

و علاقه او به هنر موسیقی ماست و میتوان گفت آرشیف موسیقی محترم ابوی، یگانه آرشیف در افغانستان است.

از محترم ابوی راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسیقی میفرماید: جواب میدهم: اگر از من بپرسید که چه چیز است که بهر سبب اصلاً زنده گی چیست از برای من موسیقی حکم زنده گی را دارد. - مرزهای موسیقی پیچیده و ترو آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب یک تعریف واحد گنجانیده شود.

پس شما چگونه در ده سال به فکر زنده گی کردن افتادید؟
من بیشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسیقی سخت علاقه مند گردیدم هر روز از روز دیگر تشنه تر میشدم، هر قدر بولی که بدستم می آمد، کست میخردم و یکساعت متوجه گردیدم که میشود آرشیف موسیقی تهیه دید.

اکنون در آرشیف خود چه تعداد کست ها و ریلها را جمع آوری کرده اید؟
این آرشیف کوچک دارای - ریلهای فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کد آرای سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اینطرف در گرد آوری آن کوشیدم و به صورت عشق نرفته در سنگ است که میخواهم جاودانه حفظش نمایم.

۳



گزارشگر: کامله حبیب

هنر آوازی پارچه آهنگ استاد سراهنگ آرازی گنجینه موسیقی موجود است.

میدهم، سرخی شفق در افق بخش میشود، رنگهای زرد و نارنجی به شیشه های پنجره میریزد. اینجاستل محترم بیچ الله ابوی است. همینکه کسی وارد خانه او میشود از همان لحظه نخست متوجه میشود که با یکی از وقندان همیشه موسیقی سروکار دارد زیرا تزئین جالب اتاق گذاشتن ریلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه میکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لایه های موسیقی به زنجیر کشید مانند گذشت لحظه ها را فراموش میکنم. با بخش هراهنگ که در فضای اتاق خاموش طنین می اندازد یاد نامه های آزان بزرگمردان دنیسای موسیقی چون ابرهای سبک از افق خاطر میگذرد و تصویر هر کد ام در آینه چشمان می نشیند. هوا هنوز هم بوی نم باران دارد تا در وقت های نوای موسیقی گوش



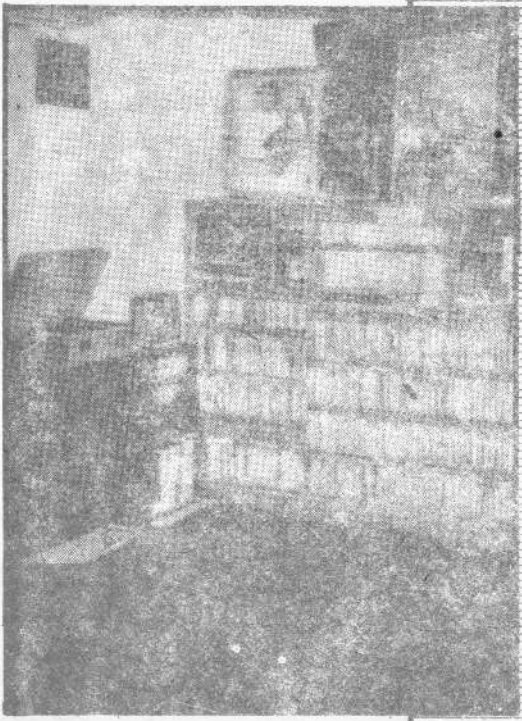
اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می‌کند.

وطن برگشت، من امروز این
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج
موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه
حدود است؟
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با
ارزش این آرشیف را به یکسبک
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -
کست از آوازخوانان داخلی و
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها
بوده از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان
نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)
پارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای
کلاسیک و غزلهای استاد قاسم
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک
گروه هنری که در ولایات هنر
تشکیل را نمایش میدادند، سفر
داشتم. در رتبه‌های درام، به
دو کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم
آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که
از آنجا توشه بی‌ندارید؟
چرا دام آهنگهای از گوشه
مریضه، دلکش، معارف دام و هم
دکله شعر نطقان رادیو ایران
در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان
همه کست‌ها، کست مورد نظر را
پیدا کنید، چقدر طول خواهد
کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بگویند
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر
شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما باهل هنر
گاهی دیدن میکنند؟
بلی در روزه خانه من به روی
هر روز شنیدلی باز است آنها یکی
که ذوق و علاقه سرشار به موسیقی
دارند همیشه از آرشیف من دیدن
میکنند. این آرشیف را من به
کلمه دوستان هنرمند و هنردوست
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -
کار با من از نزدیک دیده‌اند
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده
انند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که
آهنگی را خواسته‌اید بپوشانند
اید به دست بیارید؟
من هر آهنگی را که خواسته‌ام
حتماً به دست آورده‌ام.
بسیار به این حساب همیشه نا
فامیل را گرفته‌اید؟
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا
کم کرده‌ام.
چون بیشتر پارچه‌های این
آرشیف از خواننده گان و نوازنده
گان هندی و پاکستانی است آیا
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید
ولی اشعار او را خیلی دوست -
دارید. چون زمینه رفتن تا کسون
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه
ندارم.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی
کنند؟
این مرضی است که به همه
سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و
وشنوندن‌های آن چه می‌گویید؟
موسیقی افغانی هرگز راه رسته
و سازگاری را نخواهد پیوند. مگر
اینکه جز نصاب درسی مکاتب
گردد. در مصالک دیگر از جنوب

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط
استادان و وزید و دست‌اندر -
کاران موسیقی تدیس میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتساب
معروف استاد سرهنگ که در -
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند
به زود طبع آراسته شود تا از آن -
همه کسانی که به هنر موسیقی
اشتغال دارند مستفید گردند و هم
از موسیقی تانکعداد آوازهای
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف
رادیو موجود است به صورت کست
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -
درسی استاد که آنوقت در لابلای
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -
صورت کست به دسترس علاقمندان
قرار گیرند.
آیا حاضر استید آرشیف خود را
در بدل اخذ قیمت به دسترس
رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف
خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شعر را با موسیقی
چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت
میکنند، همان قسم شعر و موسیقی
پروازان حاکم است.
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش
به خوبی احساس نمیشود. شعر
موسیقی را روح میدهد و موسیقی
شعر را شاعر هر دو را و موسیقی آن
هر سه را



ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

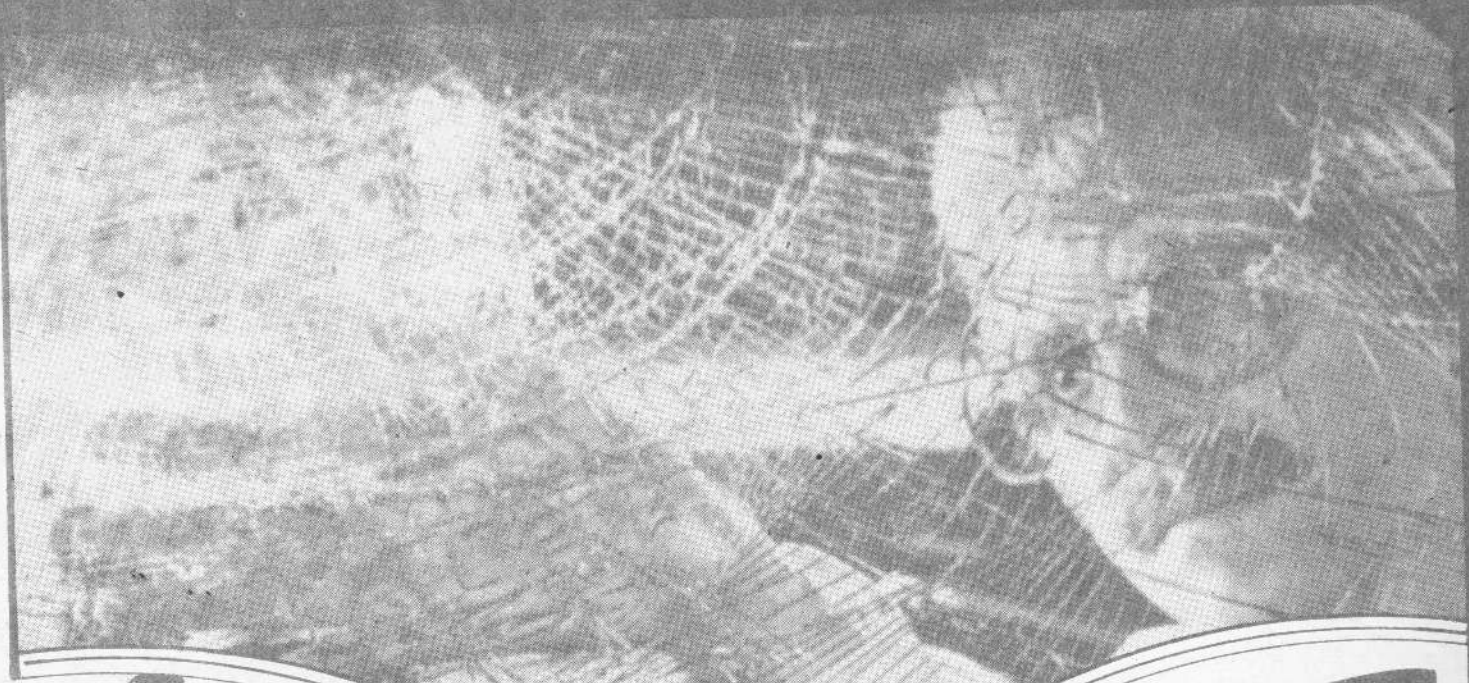
د از دکاوت و تصیلات انتم هر خوردار باشد • ازاینکه این نخستین مسابقه نوع خودش بود • هیت ژوری در بسا موارد بسا دشواری های مواجه میشد خود را عاجز احساس میکرد • نهرا برای اتان انتخاب یک برنده با تمام - معنی از زمان اینهمه زمان جوان، نهها و دلکش کارساده نبود • درجهان مسابقه هرگانندید بایست استعدانش را به نمایش میگذاشت • خواندن اهنگ • اجرای رقص • خواندن شعرو - نمایش لباس شایسته (که توسط - خودش دوخته شده باشد) از - جمله کارهای این نمایش بود • رفتار • سلوک و مرامات اداب - معاشرت کاندیدان یادداشت میشد • بخش ذهنی مسابقه راهبه یقه در صفحه (۷۷)

کاری که تصویر کاملاً -
فهرمادی بود •
(مسابقه زیبایی ...
آنهم ایجاد در مسکو؟ غیرممکن است)
سالهای دراز است که برداشت و تصور مردم شوروی از هنر و برتری زنانه، زن لائق و با کفایت در شغلش بوده است، ولی زمان ایده آل های تازه را بدست انسان میدهد و کبار دگر قلب ها بخاطر زیبایی • بخاطر زن نهها، خوش اندام، فهیمه و رمانتیک می تپد و در قفا همه اینجا در - مسابقات زیبایی او دیده می - شنوس، ریگا و مسکو، جایگه نخستین روند مسابقه انجام پذیرفت، چشم مخورود • برای اکثر این روزها واقعا جشن تلقی میگردد •

شابه عالی تهن هنر زن مورد پذیرش قرار گرفته است • انسان ادعا نمودند که اگر طبیعت به برخی، چهره نهها بخشیده می - دیگران باید فرصت تسین و حظ بردن آنها داشته باشند مخالفین همچو (امتیاز عا) برانروخته شدند و به خشم آمدند و میگفتند ((چهره و اندام نهها همه چیز زن نیست، اضافه بران، انسان زنانه را که چهره و پشت ولی قلب مهربان و - دکاوت عالی دارند، نباید مبرود و به حال آنها انوسس مخورود • چون تا هنوز برای اینگونه مصرات - پسندیده مسابقه ای وجود ندارد)) در نخستین روند مسابقه - ۲۷-۱۷ نفر بین سنین ۲۵-۶۷ ساله که در میان آنان شاگردان مکاتب و مادران جوان نیز شامل بودند، شرکت ورزیدند • از میان این عده صرف شش نفر آنان توانستند خود را تافایتل مسابقه برسانند • این مسابقه یک صل جسرانه و مشترکی بود که چندین کهنی - اتحاد شوروی و کمیته های معرفی خارجی مانند، یورودامودن و سانس سوسی و کارتهرو ••• به آن مهارت

ورزیده بودند • مطهومات از کفرا نس تضمین کنندگان مسابقه برانروخته شد • اتان ملاحظه نمودند همه چیز را با کوچکترین جزئیات آن - بدانند • طور مثال • از لباس ها و رایش موهای فینال هیست ها، کسی مواظبت خواهد کرد؟ مسؤولیت رایش به معده کی خواهد بود؟ آیا کدام روانشناسی این مسؤولیت را بعهده میگردد تا هر نوع فشار روسی را که ممکنست بر او ((نهها رهان)) اتحاق بیفتد، رفع کند؟ و - بالآخره مسکور دستوری چگونه ((ملکه زیبایی)) است؟ نهها روی دارای موهای کم و باوقار (مانند مهرشون های قصه های فولکلوری روس) یا عصبی از ((زن امروز)) - قد بلند، باهیک و - دینامیک؟
فصله بر آن شد که چهره خوب به تنهایی کافی نیست • - ((ملکه زیبایی مسکو)) همچنان

۳۰



سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد



پروا و ادتربى مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا از خانم ((فلورانس باچمن)) عكسى تهيه شده كه او را در ميان نواسه ها، كواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتى هالى كه ۹۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نواسه ها و كواسه ها و مجموعاً ۲۵۶ تن است.

چندگانگى ها

تا كيون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروگومر در يك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه يي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايه در وغي ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت: كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه در يك شكم بيش از شش طفل، نيتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولانى نيست.

دوگانگى هاى بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعصاب بدنشان بهم چسبيده و يا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در يندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامى چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتى ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر در رود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳ اپريل بدنيا آمد و هفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركبورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صا در سيلى نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروازن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۰۰ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. ((جف)) ۴۶۷۰ كيلوگرم و دانسى

۴۶۱۰ كيلوگرم وزن داشتند.

پروازن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۳۲ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحى

اولين عمل جراحى در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ دى با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحى داد جيمز برت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحى سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحى قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است كه در نتيجه انفجار مين مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحى قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيگرم قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپيده دارند كه غول بيگرم ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام ((روبرت پرسينك وادلوا)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۱۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرصه وجود گداشت. اين مرد كه ((البرت يوهان كرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام ((ماريان وهلد)) بود كه ۲ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتيهاى آفريش در خلقت انسان

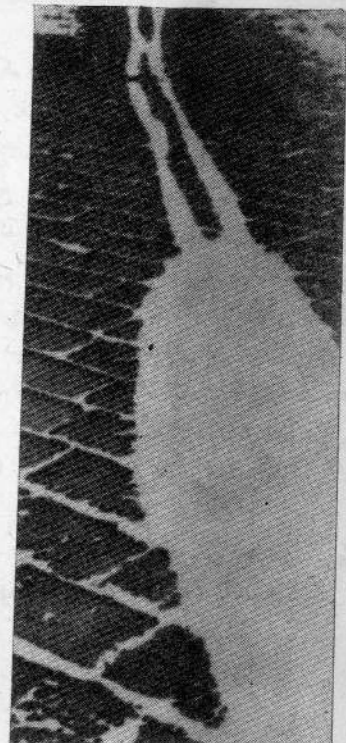
هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زمانى بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيكابود.

در سال ۱۹۰۹ از ايمپن غار ها بقايي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس. بي. كيلي، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را ((فندوق شك)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.

بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخري

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه مرفتم و در برابر تماشاگران می ایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. می شدند. آنها را میخنداندم. شور و حال میخشیدم. به شگفتی و امیدوار میماندیشناک میساختم و گاهی هم میگریستادم. به قدری خوش و سرگشته بودم که سرزبانمی شناختم. هیجانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میترسیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میاندیشیدم، تلم دیوانه وار میپندیدم. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرگشته میکرد. خیاط و کیمبر سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر می شدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. مینداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگسو مگوی آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکس دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهای شکست. مثل همیشه در جایم خشکیدم. نفسهایم بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لبانش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشماش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سر و صورت خود بودند. دو نفر بیروت و بهشم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیاریند.

با حالت متعجب و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از رویرو میوزید. اطرافم را که های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روح را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میخشیدم انگارم را که خیلی دردم و بهرم بودند، منظم نمایم. مینداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مراق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر همروندان روی دیوار خود نمایش داشتند، نمیدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبوی و سهمناکی از در و دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سرچشماش انداخته بود، پالهنه شیطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟ همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می پنداشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیختم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود، رفتم و با داد و فیهاد گفتم: توازهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟

چرا از من پشتیبانی نکردی؟ اما او همانطور دراز کشیده بود و گپهایم کوچک ترین تاثیری بر او نداشت. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید، دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میخشتم.

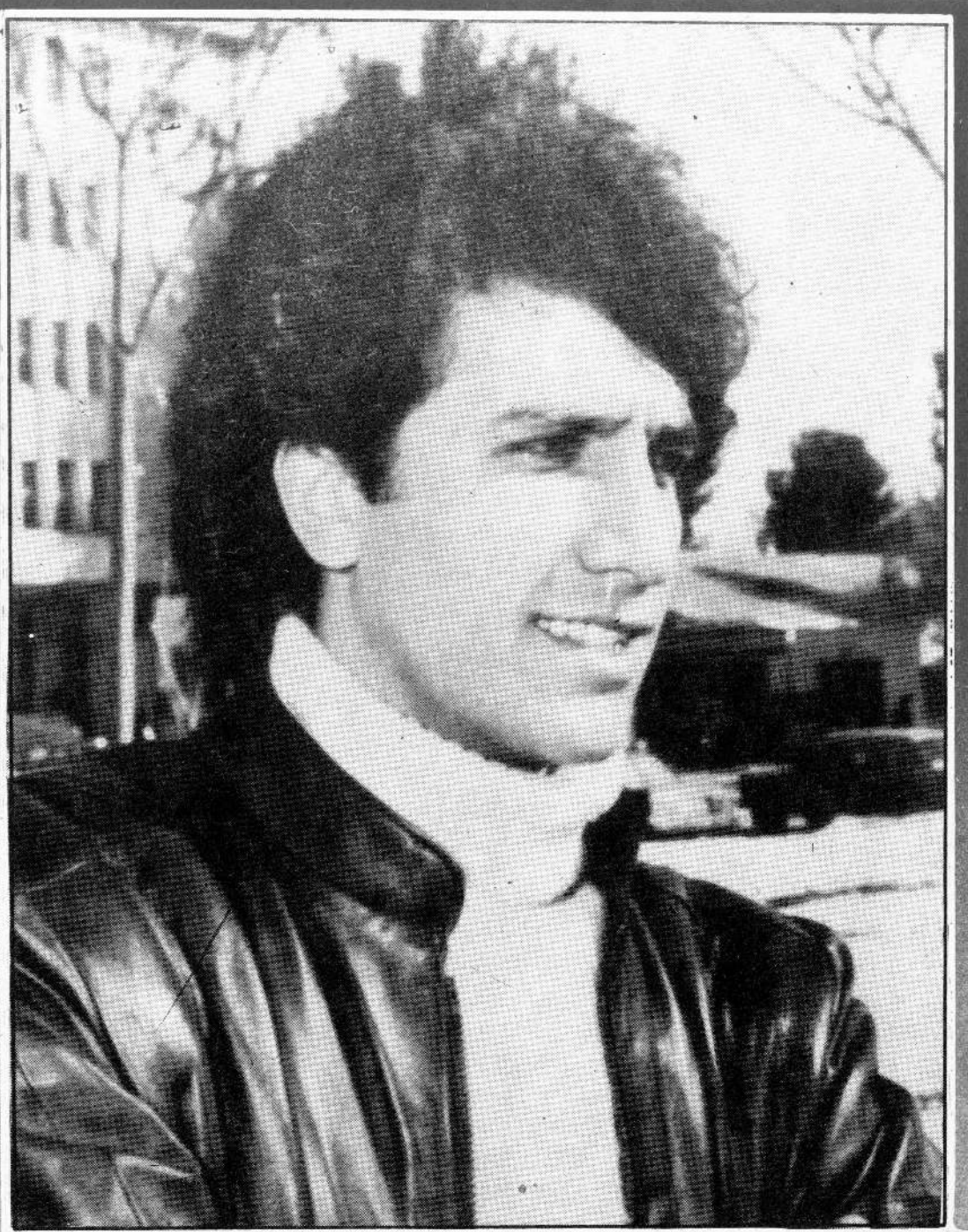
به گذشته های دور میاندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا می شدند. چه تقصیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از در و دیوار و کویچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میاندیشیدم: نباید گذاشت که این طو شود! سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست بقیه در صفحه (۷۸)



دارم آوازخوانان و هنرمندانیکه
 شريك احساس مالد و چیزهایسی
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد. در پرا پسر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه
 در بگوش آدم رامی گویند که
 جادارد دستشان را گرفته چه
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر چه جای شاعر
 رازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((مانیستم)) تارها برده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صدا
 نیستند و.....



در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از
 فواد رانز که در این اواخر، با
 آهنگ ((دلبر من)) بی مهری -
 میدانم نمیدانی)) که کابی یک
 آهنگ عریضت، به دلهای -
 علاقه مندانش بیشتر خننه کرده و
 راه یافته است. نباید نگفته گد -
 شت که آهنگ تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -
 آوازش افزوده است. که فکر میکنم
 در این مورد طرز محلی آهنگ بیشتر
 از سایر جنبه ها موثر بوده است.
 فواد رانز جوان نیست خوشه میا
 و خوش نشست سرو صورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ما است. چهره پشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی. از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد و آواز
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد.
 او میگوید: ((من از کودکی هسا
 احساس عشقی راد ر خود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید)) -
 خوب، شاید این سخن مکرر باشد
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تاکید نماید. پس بهتر است
 بدانیم که باچی هدنی بس
 موسیقی روی آورده است. او در
 مورد اینگونه پاسخ ارائه داشت:
 بقیه در صفحه (۷۲)

درت‌هایی و یکجایی عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند

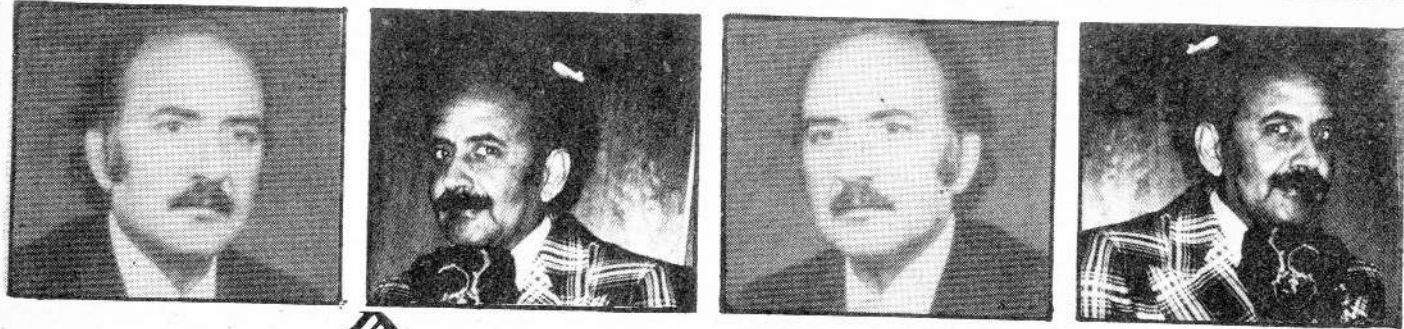
گفتگویی با فواد رانز

چین با لیا جمعوی از روی نوار
 ها، از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید.
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد
 و حاضر به باز شنوی همه آنها
 نباشید.
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را بر میگرد، همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است.
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -
 شمس تبریزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد:
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دهنه نبود دیگران را
 سرد کند)) پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرور یه لید بر
 آید.
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی، این عنر لطیف را -
 هنریست که انسان را، از خود ی
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آیی آدم به بیخودی و فورا
 رفتن تادگرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین چه
 شیرین است؛ وقتی اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است، وقتی
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد؛
 در تنهایی و در یکجایی، این زیبا
 هنر می‌تواند ترابه خویش بخواند.
 به گفته دانشوری: ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبایی شناسی خوانند شوی و وسیله
 همان است که هنر را در می یابد.
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند)) - اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز در این
 سخن دیده میشود، بر آن درنگ
 ندارم. راستی هم موسیقی
 عزیز است که بر احساس و عاطفه
 آدم دست می‌کشد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید. زمانیکه
 موسیقی با شعر در می آمیزد، دیگر
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند. اما آیا هنر نوع موسیقی و
 هنر نوع شعر آنه و هرگز هم نه...
 تنها حدای آشنایی نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنایی
 احساس انسان باشد و بیامنی
 در آن نعت.
 شما آهنگهای به شمار را -

درت‌هایی و یکجایی، موسیقی این زیبا عزیز می‌تواند ترابه خویش بخواند.



پند و اندرز در وقت



دارد؟
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپورت خای قبیله) در این مورد ریاست البیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به مفرامشای البیت بین الطلی برایم داده شده که فعلا هم موجود است.
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست البیت عرض می تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس البیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شحات سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این انعامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسید و در آبار بابایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشریم کن سراپا آتشم خاکسترم کن و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.
شنیدم در عدم پروانه میگفت دمی آرزیده می تاب و تبسم بخش پریشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای برده تکیان برده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده می گفت که در حیات نیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره می در این مورد مینموده تیغره خای مختلف، تحلیل و تعصیر ما سخنان کم و زیاد پدما جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زد گذر میخواندند. بعضی ها شمع الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بست ولی زبان مردم را نمیتوان بست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سویه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلا هم چنین است، زیرا شماره بن نور سبازون که نشر شده، تیغره های مردم را جمع به بنده شرح شده، باید چنین باشد که است و غیر از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا بابایسکل از کابل

مجله "سباون چند ی قیل خاطر ات داکتر علی مشتری را بعنوان مهاگرد معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر ما نید در آنوقت و عد مد ا ۵ بودیم که قصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایشان حکایه کنیم کا یکه طبق وعد مبه نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا دقیقا به خاطر ندمارم.
من - آیا عشق شما به ماد هوپالا از همان اولین تماشای آن پیدا شد؟
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا هم روی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم سرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و سیا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میزارادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم ارقبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵۵۵۵ تحت تاثیر قرار گرفتم.
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان سرا تا تمام گذاشته عزم دیدار آنرا بنمایید؟
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.
هر کجا عشق است شاعر میکند آنجا مگان هر کجا حمن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرت هاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیا ضی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند نماز آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرجام و بی نتیجه و همچون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:



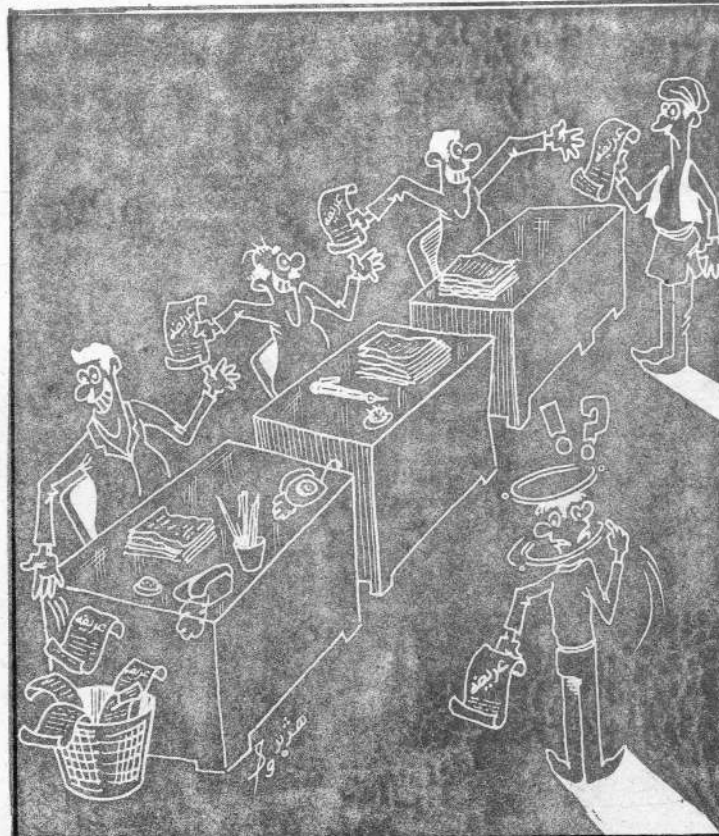
ایا پوهنيزي چي مړي خه شي دي ، اوس پايخه ته وايي ؟ که خه هم مړياله مړي خورده ده خوچس مړي نه وي نوميا به په کومه خوله وخورل شي . نوپه بخاي يي ويلی دي چي :

« مړي داري مړيا پخوړ » .
ماپه پخوا نکر کاره چي مړي به يوازي په مړياکي وي . خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اجارو پشيراوحتي به کله نيورواکي هم چي مړي نه وي نو د خورا که هيله يي به لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه . داپول مړيان دوه ډوله دي ؟ که د مړي پيژندنې علم وڅيړو نولاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهمه يي يي ساه مړيان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مړيان يي هروخت او هرځاي به مړيا د سرې خوله خوروي . اوبې سامرسي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور او هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مړيان له خپل بطن خخه ساه لرونکي او ژوندي مړيان زير وي او د مړيانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود . دوي کوي شي چي له مړياخه اجار اولسه اجارو خخه چکس جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخومر چکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مړيا جوړه کړي نوپه دي حساب مړي دانسان په ژوند کي مهم ټول لوبوي او دغه مهم والي يي به هغو خا پوښو کي پراخه احساسيزي چي هلته چا ته يي له مړي خخه مړيانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هيل به دغه سترکشف بريالي شم او عملا مس م وليدل چي رنښتيا هم « مړي داري مړيا پخوړ » په بخاي ويناده .
موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پړاند ازمي پيسې به گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلوسر ورتونوپه وخت کي له هغسي



حق په جانيه پنه مې بخان نمونيو ه . گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به درته تصديق راوړم چي مړي د مرگ په حال پرته ده . اوکه تصديق نه غواړي شا هدا ان به درته راولم . خو په چا دي منله . خو آخري ماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله مې موزناروځي لاندې کړه او سره شوه . د مړي د خپرخيرات لسه پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره مې عريضه ونه کړه . بلکه چي مړي ژوندي وه نو د داکترانو تصديقونه يي راغني غوښتل او اوس چي مړه ده ضروريه دهغي يي د نياتصديق غواړي . نوپه په خوله لاس کيښود او چاته مې دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتونه قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسي امر اميرگل او د فروشاتو د خانگسي

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشاتو د خانگي امر د خپلي مور د ناروځي تصديق د ماشومانو لکه روښتون خخه ورته راجوړ کړي او قرضه يي ورباندې اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره مې سر راباندې وخرخيد . اوکه د يواوله مې تکيه نه واي کړي نو داسي وړان به لويد لي واي چي د سترگو په رپاکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خوچي گله مې لنځه حال په بخاي شونوترخوړا ناست کارگرتي مې مخ رارواړ اوه :
- عجيبه ده . . . چي زما مور مړه شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال داچي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروځي په نوم قرضه اخلي .
- اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروځي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

مړيبي او مړيا

کاتب باخون

وراندې کړ . خو پواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليوراد روند کړي . کله چي مسول نغرز ما عريضه له سرته ترمينسوري ولوسته نوپي راته وويل :
- دخپلي اذعاد ثبوت له پاره د داکترانو تصديقونه درسره شته اوکه نه ؟
- صيب . . . زه د يوه پيسې نه لرم چي مړي د معاني له پاره داکتر ته پوهم .
- واخه . . . عريضه دي پيرته واخه . چي تصديق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .
ماکه هرڅومره د لايل وويل او

امر محمود هم شامل وو . زه حيران شم چي اميرگل ته يي په کوم دليل قرضه ورکړه . بلکه چي موزناروځي يي لا پخوا مړه شوي وو او مخکله مجرد و . ما فکر وکړ چي کوندي دخپل واده په نوم يي پيسې تر لاسه کړي دي . خو وروسته پسو ماموراته وويل چي :
- اميرگل دخپل خدای بښلي پلار د ناروځي تصديقونه راوړي وو او هغه يي بيا ژوند کړي يو . نو بلکه يي قرضه واخسته .
او د خنداو يي لاداره چي د ناروځي تصديقونه يي له زير نسون خخه ورته راوړي وو : بلکه چي هلته يي پړواکريښاند . حال دا

مکالمه تيلفوني

اين تيلفون قسميکه در تصوير ديد ه ميشود . توسط اقامارصنوعي کارميکند . واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتی در قلسب ابحار ميسر ميسازد .
لازم است بدانيم قيمت ايسن تيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايسن تيلفون براي اشخاصيکه در راه م کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيملات زيادي براي مسافرين چه در صحراهاي سوزان وجه م د رماطق ديگر فراهم نمود ماست که ميتوان آنرا جامه بقا در قيد حيات دانست .
واسکت مذکور داري يك کارده ، اشارات فرهاد رسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافرو بقاي وي در قيد حيات کمک مينمايد واخيراه گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفرا دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .



توليد جديد هوندا

مونتر سايکل ناريه ايکه در تصوير مشاهده مينمايد ، بنام (سکوتر) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايده کدر عين وقت ظريف ، قوي وسريع نيز ميباشد . مونتر سايکل (سکوتر) داري چراغ نوراني واشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل انومات کار مينمايد .
در سکوتر چراغ الکتروني غير قابل اضمحلال نصب شده ، بايد گفت اين مونتر سايکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

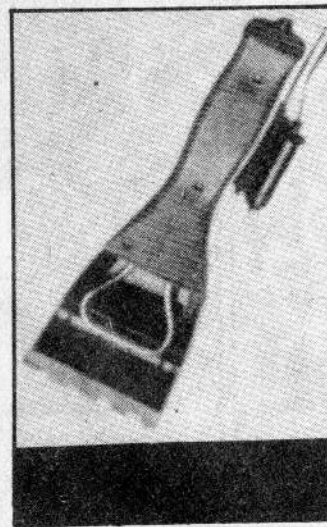


به خاطر آسايش انسان

در اين ضمن اله يي تهييه کردن قهوه با تمام لوازم ان مانند پيا - له ها ، قهوه ، شيروشکر ، ساخته شده که داري ورقه هاي فلتسز نيز ميباشد . تمام اين اشياء داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .
جهت اسان ساختن زندگي انسان وازدياد رفاهيت وي حتي اثناي سفرها ، شرکت هاي توليدي اخيرا مسابقتي را غرض توليد اشيا يي به کار انداخته اند که با زندگي روزمره تعلق داشته باشد و ميتوانند سهولت هاي در حمل ونقل بوجود آورند .

آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميدهد که هنگام زمستان وروزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد به عمل آرم .
با انصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت . قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست



مهرز های دانش

از منابع مری
ترجمه: پراسح سهاک



من در کنگره مشترکین مکافاتیان

**بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان**

کنگره نویسندگان آلمان -
((اینترلیت)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
درد ها و رنج های جهان سوم
از زبان نویسندگان و شاعران
پیداخت. احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((من
درد مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد.

این ((من)) همان من نویسی
جهان سوم است و درد مشترک
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم. جهان سوم
که البته مرز های جغرافیایی
محیی ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارك
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله. سیاهان با آگاهی از -
محیونیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در زمین روشنفکران
و هنر وستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خرد مند برجسته می برد از -

آقای رئیس، خانم ها و آقایان!
اجازه بد هید نخست شما من

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست هایی که چنین بانگرانی از پشت رفاہ و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم وانگاہ پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش مانده گی فرهنگی، جعل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سرا - سرجهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش - می کند . بعضی برملیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیمانی ، زیر پل ها در حلی آباد ها پابسه سادگی در حاشیه خیابان ها میولند و از آفتاب سوزان واران های بی برکت بنا میچوبند . انسان هایی که جفتگی میکنند . می زایند و کودگان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس رهامی کند تا اگر نصیرند نسل بی بناها را از انقراض رهامی بخشند . براستی کی میتواند بگوید انسان های که فی المثل در ((سن ست پارک)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می برند مردم جهان چندم اند .

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نی یابد . بعبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش ها بیوند های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد های مادی انسان برای همگان آسانی دهند ، منی و سرشار از تمدد متقابل باشد . در گودش چهار سده روزگار ما که زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد ی سیاستمداران حرفه ای فرماندهان نظامی و آدمخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزشهای مادی و تجهیزات و تا - سیمات تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند ، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است . مادر - سرزمین های عقب مانده و کم توسعه آشکارا می بینم که حاصل کار انسان ها به صورت سود های

کلان از دسترس آنان خارج میشود . تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی نژادینه سرمایه در سطح جهانی ، یکبار چگی انسان های که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می شود .

تصور این نکته که شیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده ، آن قندها هم کودکانه تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پابسی مانده گی خود - است . با قبول این حکم از پیش صادر شده ، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز ببرد از ، بجاید ، بروید ، بیند وزد ، صادر کند ، بازارها را به هزارمیکروکید بقاید و شعب - واحد های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده میگیرد که نه جهان - شمول است نه لایم الاجرا در آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه می است که حتی می تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد .

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف ها . رقابت را واحد های تولیدی و بخصوص فراملیتی های دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از بیست تا از انسان از هزار میلیارد دلار نیز فروتر میروند . یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین ، زامبیا ، کشورین شیلی ، کشورین بلغارستان ، کشورین بنگله دیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آرتین کشورهای جهان سوم به شمار میروند دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می شود - سلطه جویانه و بهره کشانه .

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد ، کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک دهم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است . و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده ، که سال به سال هم فزونی میگیرد . در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد . مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می گردانند هر سال به نفع انحصار های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند . شاخص این معما - دله مایوس کننده ترازوی ابلیس است .

در غرب و شرق می گویند : ((جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده))

- چه رقابتی در تمام این مدت جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است . جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست . آن ، جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکند . کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز میگردند . و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد می باید در این کارخانه ها را گل بچینند . عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه گذاری در قلمرو های که حاصلش رفاہ و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار ستم کشانی بشود که در اینصورت تصویری دقیقاً مشابه خود ما - رند

بقیه در صفحه (۹۴)

گزارشگر: صباح رهش

الطرف

گزارشگر: صباح رهش

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی مانند

وای از دست قیچی ستانسور!

توضیح دهید .
- من و کارندان شعبه ام سو-
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان - شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما -
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
روصل میشد ، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!
- ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید . مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید .
- خیره میگردند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
- خوب زهره جان (مسئولیت
شما تا که ام حد است ؟
- بی نهایت!
- صلاحیت .
- هیچ ، هیچ !
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالهاست وقت نمودیم .
- خوب زهره جان (صحبت را از
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود .
- درست است ، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از انداز انگستان
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه با
گوینده راد یو تلویزیون زهره -
رهگذر در تماس شده تا با او -
پیرامون زنده گی ، کار و سایر
مصروفیتهایش گفت و شنود پیدا
شته باشد .
زهره رهگذر فعلا مدییر
عمومی برنامه های سینمایی تلویزی-
ون است . بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پریش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتی دارید ؟
- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستوری
ندارم . این کار در استان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است .
آنهاد دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند . اما این
دستور تا به حال فقط تمبیسر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی
که قیل با ما پیر آب بازی است
برای نشرش دل میزنند .
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کند
کارمندان است باز میگویم . زمانی
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونسی
میگوید که : ((همان اهنگه زیر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمند یک بود
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد .
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر
بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید .
- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید ؟
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست
زنج ما از توجیحات ! در اینجا
از عقب میزهای مسولین زیاد تر
فلما به خاطر توجیه های زمانی
از نشر بازمانند . شبیکه قرار بود
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .
فلم ((خوب ، بد ، زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده ، به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .
در حالیکه چند ی قبل به عوض
فلم ((مستر گه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب ، بد ، زشت)) ندارد نشر
شد .
همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است . امیدوارم که نشر
شود . و یاد رمورد سریال
((شری بیی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد .
اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده .
در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شوخی)) نام داشت . گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین است . عرضه ندارم .
- خوب زهره جان ، حالا که
صحبت در مورد فلماست بنمهم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پروین لاسکی
منتشره: مجله سپوتنیک

وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان
بنظر میرسد. اندام چارشانسه و
قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز
و متحرکش به او کمک کرده بود تا
خودش را در قطار افراد عادی جا
زنسد.

تنها چشمان کوچک و تیزش با
رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی
ملو از مهربانی و شوخ طبعی و -
گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان
دهند. آن بود که او مرد وارد در
صحنه سیاست است، گرمی و -
سردی روزگار را خوب چشیده و -
قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در
به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از
گرایش آن عده اعضای حزب نماینده
می میکرد که در گذشته هاودر -
شرایط موجود خواستار انکشاف
و توسعه دیموکراسی سیاسی -
اقتصادی بودند و با مسئله اجبار
در عرصه صنعت، زراعت و کلتور
مخالفت میورزیدند. با وجود ما -
نعت های خصمانه موجود در رژیم
ستالین با درک همین احساس،
آمدن خروشچف روی صحنه قدرت
تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی
با او بازی کرد. هرگاه ((طرفداران
سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ
او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون -
۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند
و به مبارزه برمیخاستند. خروشچف
هرگز به قدرت نمیرسد و تاریخ کشور
اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی
می رود. پیش میگیرد. مسلمانان همه
چیز به نفعی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی -
کرد. رفویم های خروشچف با -
سخنی بود به برابر های حقیقی
زنده می مردم شوروی. بینوا سازی
نفریننده. دهات، عقب مانده، تنگی

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش
رضی او کراپنی هوپاک را اجرا میکرد.
البته نسل کهنسال جامعه
مشخصات بارز خروشچف را به یاد
خواهند داشت. گله بزرگ و طامع
صورت گندمی بینی بزرگ
و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها
خیلی بیرون افتاده از جمله
مشخصات بارز چهره اش بود. -
رویه خروشچف و ظاهرش به یک
دهقان ساده می ماند. هنگامیکه
خروشچف و من برای نخستین بار
با هم واقف آشنا شدیم، او نشست
سائلی را پشت سرگذاشته بود. -
ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

می آید که خروشچف مسلماً طوری
عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً
نفید و سالم، شخصیتی بد و ن
هیچگونه جاه طلبی، کسیکه
منتها درجه آماده اجرای او
باشد، جلوه کند. در جریان
ضیافت های طولانی شبانه در -
اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه
آنها به علت نزد یک بودن نشیمن مرکز
مسکون ترجمه میداد، خروشچف

ستالین بعد از سی سال رهبری
حزب و دولت شوروی به تاریخ ۵ -
مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از
یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف
عضو رهبری ستالینی جانشین او
گردید. دهه بعد از مرگ ستا -
لین را نخست به عنوان دوران -
((بزرگ)) یاد کردند و بعداً
بمطابق زمان ((خود اختیاری))
مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت
بسیار سال نام خروشچف و رفویم
های او را محکوم کردند.
چگونه واقع شد که خروشچف و
نه کدام کسی دیگری بعد از ستا -

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر
بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی
ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف
آنچه که تصور میشد، ستالین درباره
خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت
و در وجود او چهره گورکن آینه
کیش شخصیت پرستی را نمیدید.
آیا این ناشی از نزد یک بینی
کبرمن بود؟ به سختی
در حدود پنجاه سال قبل،
نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت
استبداد، عبارت پر معنی را چنین
نقش زده بود. ((بروتسی هم
سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش
را احبیب بسازد)) چنین به نظر

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴ بدو
شک از جمله سالهای مهم و سا
ارزشی تلقی میشود و در تاریخ
معاصر شوروی نمیتوان این دهه
را دوران ساده بی حساب آورد.
انتقال جنگ سرد به همنامی
مسالمت آمیز، کشیدن درجه
جدیدی به سوی جهان مدرن
و برداشتن نخستین قدم ها به
سوی احیای دیموکراسی در سرتا
سر جامعه و کشور اتحاد شوروی
در مجموع، از جمله دست آورد -
های این دهه بشمار میرود. در
طول همین سالها (در بیستین
کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که
برای نخستین بار طور مستقیم و تکان
دهنده در رابطه به مسئله بقار -
مسیون سوسیالیزم در دوران کیش
شخصیت پرستی سخن زده شد.
در آن نقطه چرخش قاطع، در
جامعه شوروی نفس عمیق نو سازی
در میدان گرفت. و عملت
کبود یا مقد از یاد اکسچن خفه
شد.

ولی معرره اصلی پیچیده و گها
و تناقضات این سالهای بحرانی
چه بود؟ درامه شخصیت خرو -
شچف از چه قرار بود؟ در حالیکه
سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه
پرسشها پاسخ بگویم، معذرا -
بالای یک سلسله یادداشت ها و
مفکوره های شخصی اتکا خواهم
ورزید. همینکه درباره زنده کسی
امروز و آنروزها می اندیشم، این
انکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار
در مخزن خاطرم میکند.
چگونه واقع شد که خروشچف و
نه کسی دیگری بعد از ستالین
رهبری اتحاد شوروی را بدست
گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

درامه شخصیت خروشچف
از چه قرار بوده است
رفورم هایی که در
نیمه راه ماند

ستالین در یکسازي رهبري حزب
از تمام مخالفين خود چه واقعي و
چه خيالي، چه ((راست)) و چه
((چپ)) همه کارها را انجام
داده بود.
د روزهاي نزد يك به مرگش،
ستالين حتي در مورد مولوتوف و -
ميکيان نيز سو ظن بيد ا کرد. در
نزد همین کنگره حزب، بر وي -

ستالین بعد از سی سال رهبری
حزب و دولت شوروی به تاریخ ۵ -
مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از
یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف
عضو رهبری ستالینی جانشین او
گردید. دهه بعد از مرگ ستا -
لین را نخست به عنوان دوران -
((بزرگ)) یاد کردند و بعداً
بمطابق زمان ((خود اختیاری))
مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت
بسیار سال نام خروشچف و رفویم
های او را محکوم کردند.
چگونه واقع شد که خروشچف و
نه کدام کسی دیگری بعد از ستا -

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر
بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی
ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف
آنچه که تصور میشد، ستالین درباره
خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت
و در وجود او چهره گورکن آینه
کیش شخصیت پرستی را نمیدید.
آیا این ناشی از نزد یک بینی
کبرمن بود؟ به سختی
در حدود پنجاه سال قبل،
نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت
استبداد، عبارت پر معنی را چنین
نقش زده بود. ((بروتسی هم
سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش
را احبیب بسازد)) چنین به نظر

آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟



درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

رفورم هایی که در نیمه راه ماند



فریادی از

میان دیوار و پنجره

مصاحبه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی
چون همه ما در داستان

زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، درباره داستان نویسی و آنریده های داستانی خود شما، زن و احساس زن درباره هنر و ادبیات چیزی بپشیم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بل زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیکرا بر مشکل آن افزوده است که بار سنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بل زن - مادر!

قرار دادی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان منیام. آیا يك مرد میتواند درك نماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میاند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگرد و یا به عیاره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم و رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در وقتی که پسرش بهر چه از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پیش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کسی درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را. از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پس راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما بگرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگای پارس قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: - بله!

دارند، میشناسند. بل او کجاست که اساسا مسؤولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویوانه شهرت است که میخواد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او. از آن رجا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چاند پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. ومن گفتم: - اگر گری های شما درباره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی مافراو، ارد. زیرا هر چی در وطن مانویسنده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما درباره داستان نویسی و آنریده های من میخواید

چیزی بپشیم. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گییش داستانی می آفریند. اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارهای سرگشته همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص. آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح رمان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگرد داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواد فضای بسازد شاد میخواد، آزادی و دموکراسی میخواد. زمینه مساعد کار میخواد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و یخته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوادگی و اجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب
مینماید
کارگردان فلم
هنرمند سینما
مثل، آواز خوان
و کمپوزیتر
مورد علاقه تان
کیست؟
نظرتان را برای
ما بنگارید!
کتابخانه مجله سباوون
پاریس ۱۶، ۷۷ مطبوعه

روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 کلبه در کلبه
 کوجه در کوجه
 سایه شوم یا سرفاتاده
 گویی مرگی است به ناگاه فروگشته
 انتظاری که نشسته به بر هر دو روزه
 نه ندایی است بلند
 نه غریبی ز هول
 به سکونستی که در اینجا است
 پایه دستی که فروسته به یاد
 راهش را
 نیتی هست
 و به ما تا معلوم
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم
 میبرد بال گریزند به باد
 دفتر تیره تمام قصه را
 سوی دیگر
 تا که از گفته خوش
 مردمان دگری
 برگهایی ببندند بران
 ای دروغا بر من که چه تلخ
 میشوم دور از آسمان خوش
 روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 سایه بی سرگردان
 سایه بی هیچ نشان
 سر به دیوار سراسر سایه
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم

محل

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
 گردانده مراجعت میخانه به میخانه
 هوشام و سحر امکان نبود که ترا بینم
 بنمای به رویت ماهانه به ماهانه
 ای نغمه شبستانم بنگر که چه میگوید
 در وصف گل رویت برآینه به برآینه
 گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
 هر چند که پالیدم ویرانه به ویرانه
 سودا زده زلفت میگرد و میمالد
 در دوش عشقت را و نمخانه به نمخانه
 یک بسته دهانی را عریضت کمزورم
 هیچ است معاش من سالانه به سالانه
 این مردم در نیارایدی همساز و باند
 خندیده به هم میگفتد یوانه به یوانه



مغز

ستاد شرابو بیبمانی به خه وی
 دوه در وی لایگی یارانی به خه وی
 جی زده دی نه غواری به زنده وایه
 خوشی بیغایه بهانسی به خه وی
 مادی برشوندوکی کرلی هیلسی
 در زلفو دام او زلالی به خه وی
 سوز ساز زنجینی زما و ستاینه کی
 نودنو کیسی دیروانی به خه وی
 بیخود دینی کی ویار و نه دی بی
 دار او گزار دزمانی به خه وی

در این شماره مقاله بی از احمد شاملو شاعر برجسته
 معاصر زبان در میخوانید برای شناسایی بیشتر
 با چهره ادبی شاملو اینک نمونه زیبایی از شعر
 اورانیو پیشکش دوستداران می نمایم :

برف

برف نو برف نو برف نو سلام سلام
 بنشین خوش نشسته ای بر بام
 پاکی آوردی - ای امید سپید -
 همه الودگی ست این ایام
 راه شومی است می زند مطرب
 تلخواری ست می چنگ در جام
 اشکواری ست می کشد لبخند
 ننگواری ست می تراشد نام
 شنیه چون جمعه پارچون پیوار
 نقش عمرنگ می زند رسام
 مرغ شادی به دامگاه آمد
 به زمانی که برگسیخته دام
 ره به هموار جای دشت افتاد
 ای دروغا که بر نیاید گام
 تشنه از چاه خاک مرگ نشست
 کاتش از آب می کند بیغام
 گام ما حاصل ان زمان آمد
 که طمع برگرفته ام از گام
 خامسوزم الغرض بد رود
 تو فرود ای برف تازه سلام

بازار مینه

ستایارانه جور به بنکلا و یاره مینه نه و
 گل د سروشوند و موسکاو یاره مینه نه و
 د گل پشانته سرتو یایه دغزل و یاره مینه نه و
 به کرشموکی دی دنیاوه یاره مینه نه و
 حسن دی بازغوند یه زره مرئی پنجوکی نیسی
 خه د حسرت سره فضا وه یاره مینه نه و
 خمارد سترگودی نشی د میگو و وی راتسه
 شوروستی وه اوخندا وه یاره مینه نه و
 اوریل دی خورکر چی زمانه زره کی اوریل شی
 داد اورلویی تماشاو یاره مینه نه و
 د شوند و تف به دی زخمی زره ته تکور و رگاو
 د بازاری مینی سودا وه یاره مینه نه و
 ماوی چی کشکی زه هم ستابه زره کی بحایولرم
 پوه شوم چی خوشی تنها وه یاره مینه نه و
 (نژنده) سوزه اوله سوزه جاته هیچ مه وایه
 د اجی خبره دی رسواوه یاره مینه نه و

در شب
 و در بلدای فصل سرد
 در تکه تک عقربه ساعت
 و س از آن
 ((تنها صد است که میماند))
 در پاییز
 وقتی به زیبایی های بهار فکر کنی
 تنها صدای جلد جله هاست که از دور گوشت
 خواهد ماند
 و در بهار
 وقتی به پاییز فکر کنی
 تنها صدای شرشر خشک برگهاست
 وقتی شب آهنگ نیزه می میخواند
 آه...
 وقتی صدای رفتن آب زمان را مینماید
 وقتی شعری
 از پشت خاکواره های قرن ها بانگ میدهد
 وانسان آرزو میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 وقتی ابر
 فریاد در آسمان خفه شده اش را
 بارش باران ززمه میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 تنها در قلب من یکصد است
 آنرا با شعرم خواهم خواند
 و آهنگش را
 با صدای تک تک قلم هم آواز میکنم
 آن وقت
 سرود شرا... خواهم خواند

ارسالی : حوریه نظایار

سخن زانوش عشقی تو منگتر تکم
 درین منگتر که تا اشک را هم تکم
 برون ز منگتر جبره دلدار اینگر تکم
 ایمن آن سزفته دردم در دشت تکم
 هوای وصل تو از خاطرم ای تو دل تکم
 که دست در گوش حلقه تا سحر تکم
 ای چه راه نیم عشق بی خدر تکم
 ای چه حاد نه تلخ آن بچوچه جاره تکم
 مگره اشک منزان ای در دلش ای تکم
 به خون دیده ای در دلش ای تکم
 روی حاجت هنری کسی بیجان تکم
 طلب ز لب طراز خود ای تکم
 قربانم علی (هنری)

در حریر سبز آب

در کبودی شفاف نیلگون
 همچو ماهی در حریر سبز آب
 می فتد آرام در دریا بی ناز
 زنی اوسا به ها چون افتاب
 آیت عشق است صبح خنده اش
 چهره گل میخاید صبح ناز
 تا گذار شد در بهارستان نشاد
 بر زبان هموار کردش با یواز
 سر به چشم هریبند بی
 روشنان برق عریان تنش
 دست هایش چون بلوغ ساقه ها
 اختران اینده در بوسه نشی

مینی سجادو

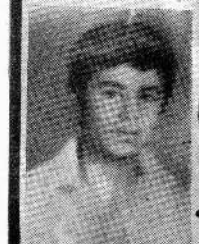
نه بوسه خلی ارمان
 نه پوه پاکه اوجسینه ارنو
 نه د خوشنوا و سپله خوات
 پوه ناز که بارونگی نمسه
 نه در پوه به آسان کی
 نه بریننا بلونسه
 نه پوه تانده اونا ز که غور می
 زمانه من به و شوکی
 تو کیدی بیسی

که ستاد مینی نسیم
 ز یاد خیال به شار و وار و سوره و جلیزی او
 ز یاد وفا به غوتیو
 ستاد موسکا نشین را و و سوزی
 هله به زیاد رسیده لوارا نون هیبر
 د بیلتانه به لبه سوی سینه او
 دو - دو را و هیبزی او
 ز یاد زوند نکالوبه
 ستاد وصال به نازولی او خاموشه غیزی کی
 بی غلسی غلسی
 غزونی وکی

سید منتظر شاه
۱۳۶۷ ار ۲۷

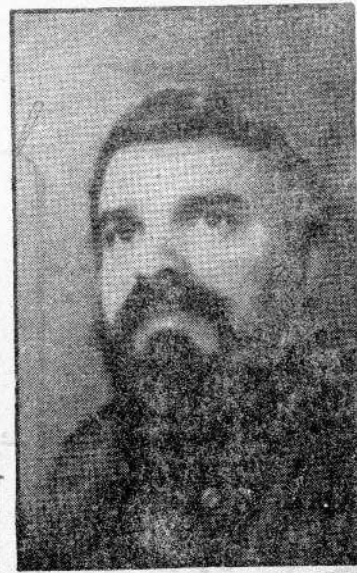
مینی سجادو

دامن سرخت چه من زبید به ساقی مرموسن
 دویاشی از گرد چشم بد ای ناز نین
 ای گلستان نزاکت گریبایی
 همچو خاک راه اقتس هجرت روانم
 رجم کن لطفی نما مرامسوزان پیش از رفت
 کی به آغوش کسی ای گلبن پستان نازم
 دیده کردم نوزاد هت انتظانم را بسین
 دست برد از از دستم کاند رصف دل داده گان
 نیرگیوان می نیایی عاشق زاری چنین
 احمد شفیع کیوان
 از لولای (ه) گارد خاص



نقشی جدید من

عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلپرداران محترم نورهاشم ابیرمیاشد. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی مترتجه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقبری کشا-

نیده میشود. زیرا از یک طرف یکی از اعضای خانواده اش به گروپ قاچاقچران وابسته است. و از سوی دیگر عاشق پسر جوانی بنام عابد است که او نیز جبراً به این کار کشیده شده است.

این فلم مثل هر فلم جنایی دیگر از حوادث هیجانی و حرکات دینیک میک برخوردار است، که میکن به ذوق تماشاگران برآورد و مورد علاقه شان قرار گیرد.

در این فلم فرید فیض، جانمحمد، حیدری، وکیل نیکبین، اکرم خرمی، ماری امید، داود لودین و دیگران نیز نقش دارند.

فلم هنری عامی برای نوجوانان

این فلم دیده میشود که چگونه اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوش و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند.

در این فلم در قاصد زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواده ماهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر ماهنگری تیرات ناگوار جنگ در طفولیت، و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه، مبدل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان هیجانی ها - پیش، یک تاؤلوجون بیمار آورد مورد جریان حوادث فلم او را با نسو اجواب دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کاریکه مینماید و بدست است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و او را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر و تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلماهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شما را کمک برسانند.



یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهند موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت:

در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمده تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونه جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در رنج و پستی بسانا گوار عا - بسر روان آنان تا تیرات سو و منفی را ببار آورد منعکس شود. در

گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگردد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد از آن نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

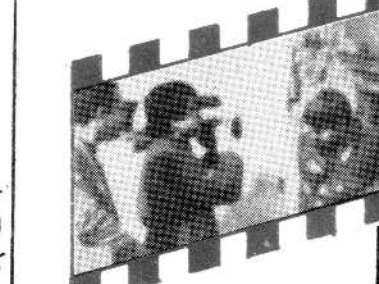
س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد تراز می فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.

در ادامه کار توجه لازم از مسو - لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً مس د مج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشرگتر شده و یامن کمترا احساس میکنم خواهانم البته مراد رساختارد و فلم ((بیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

س- چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟

ج- آنچه تلاش و کاریکه در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فحسم



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یکیش زیاد مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزیکه ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.



کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان.

س- این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

ج- این فلم را که امور فلمبرداری آن با صمیمیت کامل میونت ما با کمال رسیدن تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلماهای هنسری و مستند تلویزیونی امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زود تر آماده و به دست نشر میسازم.

س- سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد؟

ج- سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا عید زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



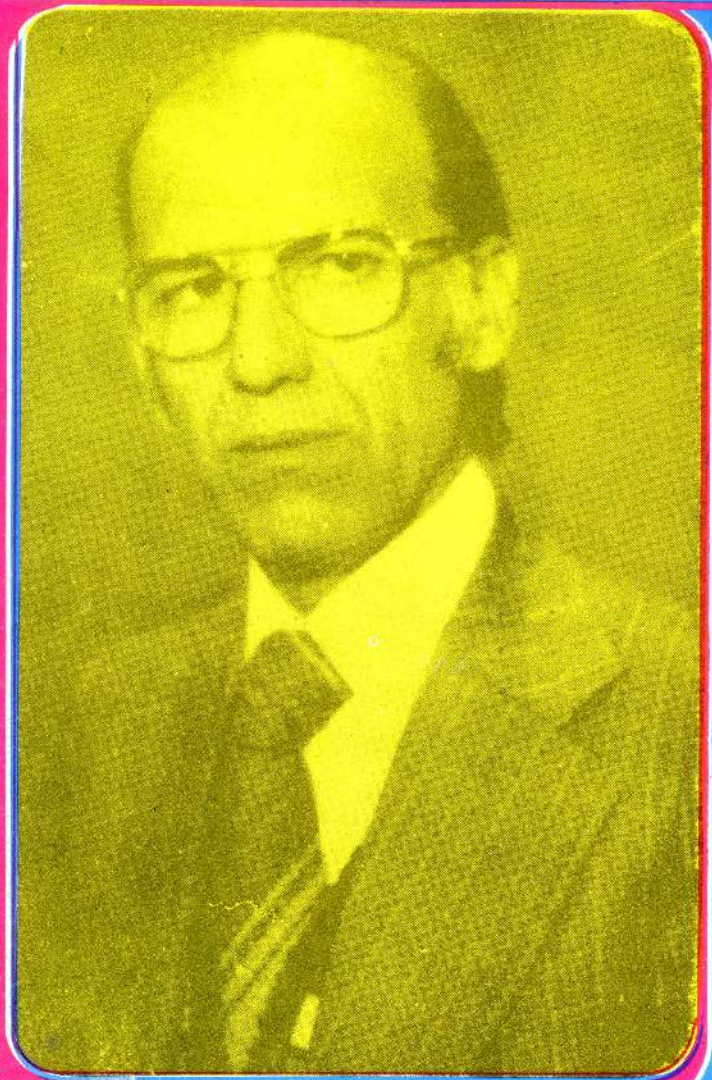
مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

س- از فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کتب و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بلماهای مردم لکنهوسر کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رقص بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عاوسلمانان که خود نیزه آن تعلق دارم، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میداند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهادام چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه رانمیبرسد که چرا همیشه می نمایه؟ آیا اویت مسلمان در فلماهای شان کلتور هندو را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((.

نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلماهای میزند؟

ج- هندی بیرون بروزه فلسفم مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی ساری هران چیزی را که به متابسه، بقیه در صفحه (۸۳)





زهرا رنگر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدازند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا
سخت دوست دارند ، حاضر نشدند . صاحب نمايند و عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدازند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم
که تيمه صاحب مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو صاحب آنها را
تعبير چاپي کييم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفت تا که من از
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم
 معترا ز همه اینکه آنها می که -
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
 ندارند چگونه به خود حق میدهند
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -
 هنرمند استم . هنرمندی که بیشتر
 نقش یک زن حساس را بازی می
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته
 نهفته است))

من از سری د یوی پرسیدم که
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
 استفاده ناروا نمایند . او در پاسخ
 میگوید : ((در جهان فلم و سینما
 استفاده های گونه گون را مینمایند -
 سم . دایرکتور نیز به گونه می -
 استفاده میبرد . در هر نمايش

کیف کردن از دیدن سروصورت و
 زیبایی اش به سینما روی آورند .
 امروز رمان ستاره گان -
 سینما می دهند استند کمانی که بله
 وجود دارد همه های بزرگ هنری
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
 سری د یوی را بالا نرفته اند . -
 طبیعی است که فقط ((علامت
 سکسی)) او را بدان مرزها کشند -
 نه است . سری د یوی رامیتوان
 به ((ریتم)) تشبیه نمود که در
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان
 مقامی نایل آمد . با این تفاوت
 که سری د یوی باز پرده را رآسته
 و در جاد و کردن طرف خود توا -
 نمندی متنازی دارد . اینک سری
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -
 شگرد های خود شود در پیشگیری
 شیوه های بهتر بیستگی دارد . -
 در همین رابطه خوردش گفته
 است : ((من نقش های خود را -
 دوره بررسی کرده ام ، نس گویم

سری دیوی



تقاضای جدی آگانه ای از هنرمند
 دارد . به زعم اینکه در هر بخشی
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی
 دست آورد خیل است . به نظر من
 این کار یک نوع زدی است ،
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
 مربوط به خود هنرمند است . من
 هرگز نقشهای خود به کسی
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر
 ض بهره کنی ناروای خود قرار
 دهد .))

بنیاد صفحه (۱۱۳)

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم
 اگر سخنها می در مورد وجود
 داشته و من از اجرای آن سر باز
 نزده ام ، د لیلیش در آن هفته
 است که من نخواسته ام ، کامی
 به عقب برگردم . من به انگشت
 گذاری بر کار رقبای خود معتاد
 استم . شاید هیچ ستاره می -
 دیده نشده باشد که سخن و
 صدای خود را خفه کند . من فکر
 میکنم ، به هر بیمانی که من در
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش
 های گونه گونه را بازی نمایم ،
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

زیبایی جذابت و برآزنده می
 اندام سری د یوی آنگونه است که
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر
 خود نش طوری می اندیشد که به
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
 اتکا دارد .
 این یک امر واضح و روشن -
 است که فلمسازان تا کون از وی
 بحيث سمبول ((سکسی)) استفاده
 برده اند . و او نیز خاموشانه سر
 تسلیم خم کرده است . نشیه -
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی
 او به رنگینی نشرات خویش می
 انزایند .
 سری د یوی با آنکه میخواهد
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
 این خواست را برایش نایل نیاید .
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -
 فلم های سری د یوی ، نه به
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

سری دیوی

برگرداننده به دری
 م . اندوه

**از سری دیوی تا کنون
 به عنوان سمبول سکسی
 استفاده شده است**



هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
کمرش شکست، درین وقت بود
که خدا به دادم رسید ببول اورا
به من دادند از همان روزند مگر ام
باتیاترگروه خورد که تا امروز ادامه
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-
زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟-
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته
باشید؟

- ازمن رسالم نبرسیده مادرم که
خدا عمرش را دراز کند یکصد
سال دارد.

- بحربه این حساب من اشتباه
کرده ام شماخیلی جوان استید؟!
- بلی بکلی جوان استم.
- شمااز کارتان راضی استید؟-
البته مقصودم ازاجرای نقش تان
نیست بلکه هدف از هنریشسه
شدن است.

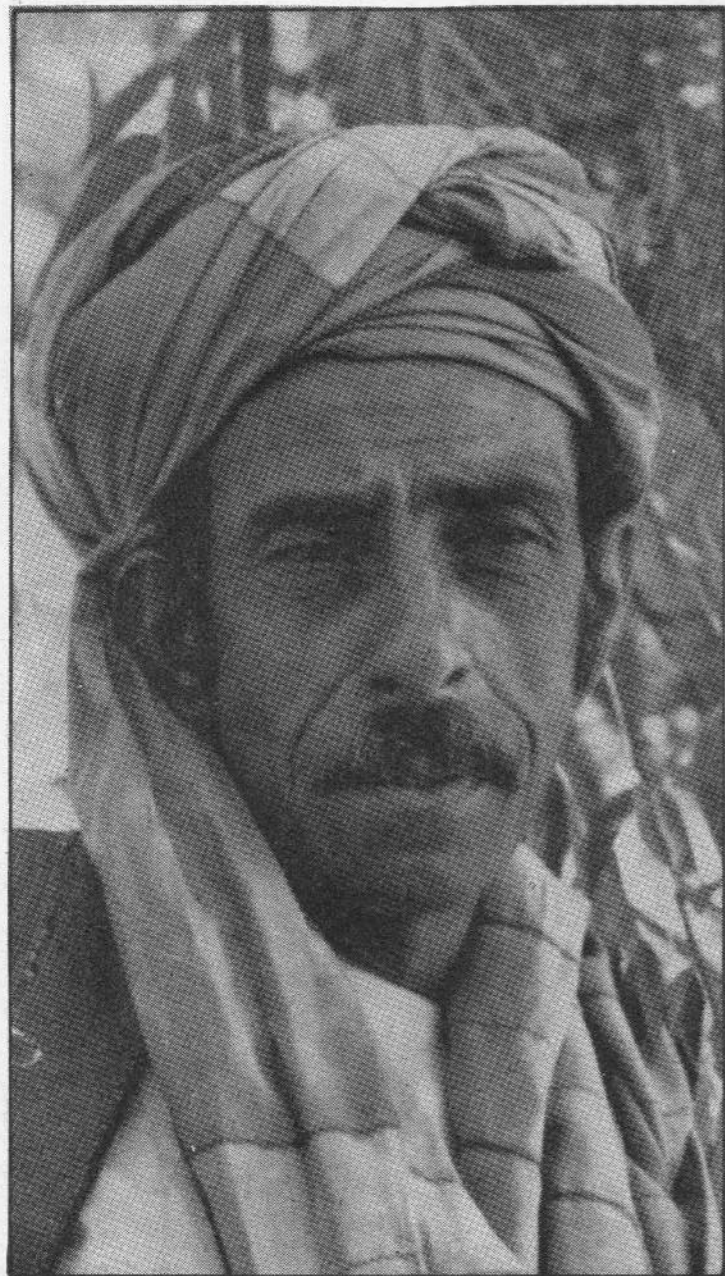
- بلی بکلی راضی استم، فکر نمیکنم
که این راه را اشتباه پیموده باشم،
حقن به مسلک خود افتخار هم
میکم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه
کار کرده اید؟
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
نقش داشته ام.

- نمایشنامه نویس هم استید؟
- همین یک کار را نکرده ام.
- شماقبلا در فلم نیز نقش بازی
میکردید، در این اواخر در فلمها
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-
بگذار حالا جایی باراد رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
پیدا کردم.

- جرابه مشکل؟

- به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله
هدف در افغانستان میاشد، به
امانفلم رفتم، گفتند شاید
به روی سٹیو کابل تیاتر پیدا آیتس
کنید، به روی سٹیو هم نبود یس
بالاخره سرتقسیم کردن نشان
پیدا آیتان کردم.

- بامن چه کار داشتید؟

- میخواستم درباره کارهای هنری
از همه داروند ارتان برایم
بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه
- باید بگویم که شما نقد در
کارهای هنری پیچیده اید، به
اصطلاح گد خورد اید که نمیدانم
از کارهای سینمایی تان بیروسم
ویا از تیاترونما پشنامه!

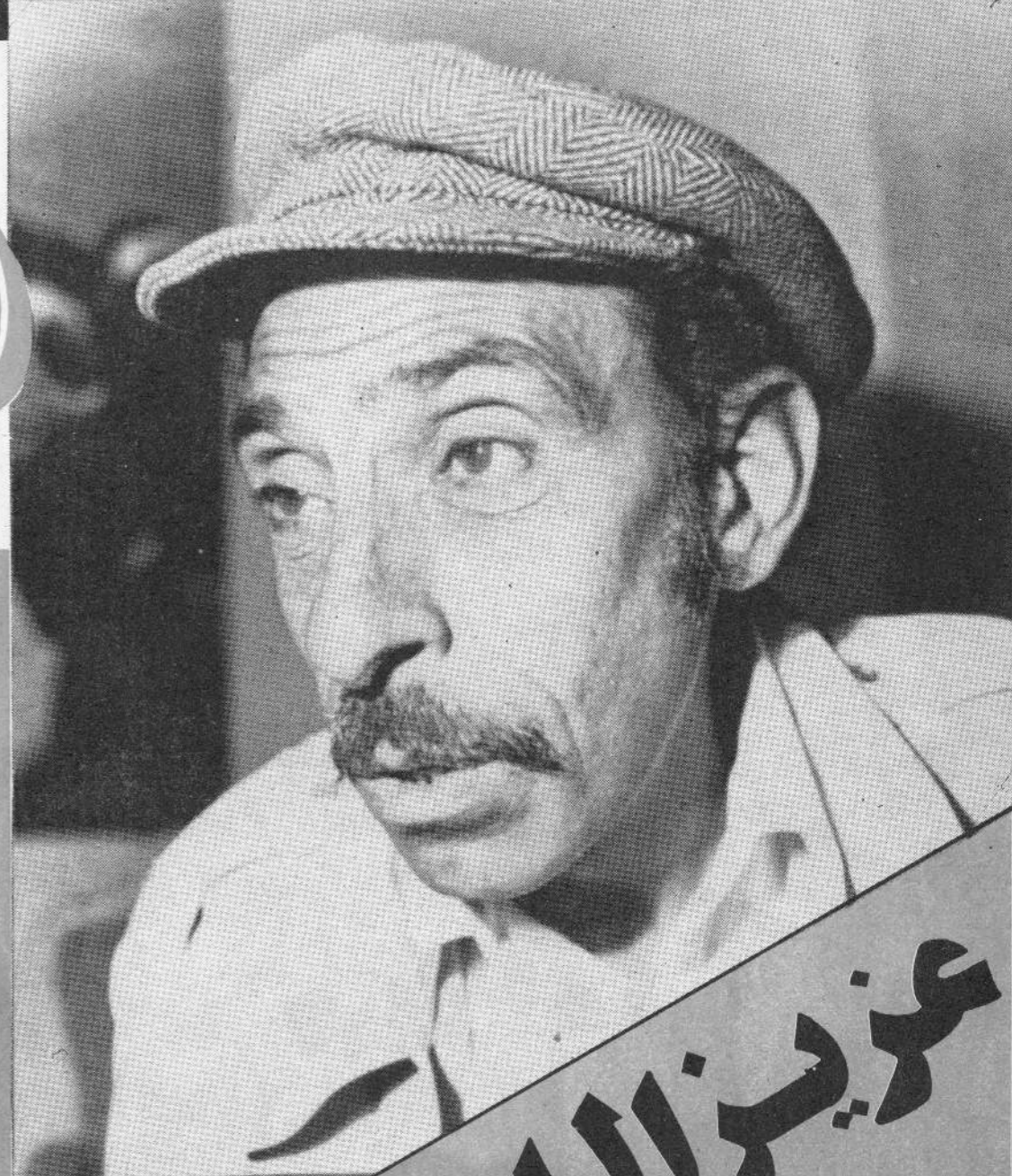
- در هر قالبی که هنرمن خوششان
آمده از همانجا شروع کنید.

- شما هنریشسه استید یاد راسه
نویس زیاد ایرکسر؟

- من عنقریب جامع الکمالات می
شوم!

- من تابه خاطر دادم شما در
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،
چگونه هنرتمثیل شما را به طرف
خود کشانید؟

- در آنوقتی که من مامور شرکت
برق بودم تعدادی از دوستان
کمرهت بستند وتیاتر (لشکرنداری)
را ایجاد کردند ومن تقریباً یکسال
مشق وتمرین آنان را تماشا می کردم،
سید شریف حارث هنرمند توانایی
کشور که جزاین هنرمندان بود -



عزیزالله هدف از سینما به تیاتر تبدیل شد

موضوع: انجمن علوم

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده منزوی بودن

دهنده نشانی شویخ

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و مصروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خویشتن گرا اند. بهر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همچنان پیمانه رنگهای اصلی - آبی، سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت زن شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماعی سختگیر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوسی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متمایلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کم یک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دسیلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منفعات و رسوم باشند.

دوستداران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صیق اند از نگاه اجتماعی، صرفیتهای خارج منزل را دوست دارند، متکلف پابنده قواعد و نظم زنده گی و اید آل های مادی اند.

ملاحظندگان رنگ آرزوئی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستداران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اهمیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و اتاق خوابی برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنسی شماست. رنگ تناب مین این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد.

زنانیکه آرزوهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سبزه سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس یک یا دو رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شکیفاتی عمل میکنند.

زیلی و یازده هولد دودلداده و شیفته همدیگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند . هولد که شغل ژورنالیستی دارد ، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا مید .

زیلی نگران است که می‌آید هولد را سیرام خوریان شود . اما هولد برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند .

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می‌افتد . . .

زیلی خود تر و باد آن ایالت نزد هولد می‌رساند . سرانجام هولد هم می‌شود که سفرش ادامه بد هلد هولد پیر از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر روز برگشت بومین ، در دوسلد و روملین اقامت گرفت . . . او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت . او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنا یان زیلی رازنا بد بد شد نش را جو یا شود .

یازده هولد ، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت عکسریخ ایگ لوی را بنام های تینزاد با من ، همیلیونزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نووفو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولد تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بد ست آورد است .

یازده پس از تحمل شقاوت زیاد خود ش راقومعی به همیلیونزی رسانید که وی نقش زمین کردید و وحسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود .

سرانجام زیلی با زنی بنام تینزاد از دوستان همیلیونزی آشنا گردید . پترا مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است . زنی که به عشق قبلی خود تونیونتریستی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونتریستی منم است . او ده سال میشود ، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر میبرد .

و اینم ادامه سریال :

چشم‌انداز نواح غیر طبیعی و متحرک منومند .

برو میدان اینبار با پترا بود و جملگی پول روی - میز را جمع کرد . جلد روی سینه اش که چون نقره شفاف بود ، شویس آفرید ، او تواتر و بد میگرد ، با های قشنگ و خوش تراشی داشت . گمان آدم میشد که هیچ‌گاه در هیچ گوشه جهان چنین مجلس گرم و هیجانی وجود نداشته است .

به زودی وضع پترا منقلب شد و سالون راه سوی بارتک رفت . بلافاصله رفت ، کنارش زانوده ، گفت : شام خوش !! با سخندان : شام خوش! شما چه مینوشید ؟

- کن شامیابین . . .

- منم و سکی مینوشم .

پترا پرسید : هنگام بازی متوجه ام بودید ؟

گفت : بلی !

ساقهای زیلی پترا روی هم دور داد ، تنیاکسوی سگرتن را تکان داد ، گفت : گفت : شام خوش !! منم شما را از نظر دور نگه‌اند داشته ام .

پترا آنزود : شما اینهمه به چه می‌اندیشید ، به زیلی لورید ؟

- بلی ، مایه نگرانی ام ، گوشواره ایست که متعلق به دوست و در خیابان مشجر کاسی به دستم افتید . اکنون . . . اکنون نمیدانم چه کم ؟

پترا بیگانه اش را بلند نموده ، جرعه ای نوشید ، گفت : تصویری از خانم لورید و دارید ؟

- بلی !

بکس جیبش ام را بچرون آورد و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشت ، به دستش داد . عکس زیلی را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه به تن و خنده پر لب داشت . آن فوتو برام زیاد عزیز بود . به یکباره گم شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتید و شکست ، متعاقباً زن جوان به هوشش شد .

با هم خواندیم که :
نمایم . با یست یکی بی دیگر حقیقت را زمین بشنوید .

- کدام حقیقت ؟
- حقیقت درباره ویکتوریا
- ویکتوریا کیست ؟
- زنی که عکسش را با خود دارید ؟
نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن
بیچ بیچ کان گفتم : او که زیلی نام دارد زیلی لورید و
اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه ، بلکه ویکتوریا است
و در پشت این نام دروغین ، خود نرا بنهان داشته
است .

- ۹ -
ناگه پروم برای پترا حقایق را بگویم ، حقایق زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته میساخته است . این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط به نام زیلی لورید می‌شناختم . حالانکه در - حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است . هفته ها گذشت و من با ادعاهای پترا متقاعد تر میشدم . - صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته میشود ، در برابر من مجسم گردید .
صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ ، در یک شام گوارا در سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد . آتش کلتوری ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سیاه داشت ، مورد توجه همه خوریان ، از جمله پتراوند که جلد شفاف و چشمان آبی به شفاف آبی داشت ، قرار گرفته بود . آتش کلتوری به پتراوند گفت :

- چطور ؟
- ما اجازه نمیدهم .
- ملتفت نشدم .
- بعد میدانید .
- ۱۱ -
آن صحنه مایه امیدواری من مخصوصاً از جهتی گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید و میداند ، از نیرو پترا مخاطب ساختم :
- بیلی برای نوشتن دارید ؟
- سرش را تکان داد .
- بازم شامیابین . . .
- بلی ، لطفاً . . .
به سوی تلفون عجله کرده ، شامیابین و ویکتوریا طلب کردم . پترا به حرف آمد : چرا احساساتی به نظر می‌رسید ؟
گفتم : حرف دل من حرف در مورد زیلی است ، از او کسه کنید ، لطفاً . . . خانم وند)
- من به ایتالیا سفر کردم ، آنجا به کار پرداختم ، پول خوب ستانیدم .
- با ناراحتی گفتم :
این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید ، از او بگوید ، از زیلی (میخواستم ادامه حرفها - پترا را بشنوم ، در حالیکه پترا برای باحوصله بودن دعوت میکرد ، گفت : آتای هولد ، در رم در منزل (ایتالیا) زندگی میکردم . آتش کلتوری از برلین آمد ، مرا با اشخاصی بسیاری آشنا ساخت ، خوردن در یک مغازه کار میکردم ، مستخدمین ، پول و خانه ، قشنگی داشتم .
- ادامه بد هید !
سرانجام آنجا مردی عاشق من شد ، برام سرود آید الهی بود . اسمش تونیونتریستی بود ، درست پسر همین مردی که امروز در خیابان مشجر کاسی به قتل رسید .
- ۱۲ -
دروازه کوپه شد ، صد ازدم ؛
بد اخل برمیاید ؛
پیشخدمت با قیافه متیسم داخل آمد و گفت : شامیابین سرد حاضر است ، من به ویکتوریا خود سواد و تراضافه کردم و پترا جرعه جرعه گیلان شامیابین اش را سر کشید ، پرسیدم : این تونیونتریستی که عاشقش شدید ، کی بود ؟
- مشاور سفارت .
- مشاور سفارت !
- بلی ، مرد ۲۸ ساله ای بود ، چست و چابک ، دارای پوست تیره و چشمان میخی .
پتراوند دعوت ، حرفها پترا قطع و به گریستن آغاز کرد ، منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود .
اشکها پترا سرد و گفتم : مرامی بخشید .
- مرد جوان را زیاد دوست داشتید ؟
- بیش از حد آتای هولد ، اما مایلاقی شدن - نخستین نگاه هایمان عاشق و دلخواه هم شدیم . آتش کلتوری ما را آشنا ساخت ، او آنروز تا صبح نزد من ماند .

خدا با عاشقان است

دوشیزه قشنگ ، شما زیاد مهربان و جوان استید و از قاضی سرشناس شما به ریم دعوت استید و آنجا ، آنسایک بخوابید بالا پتان خوش میگرد و پترا پرسید : بدون هیچگونه وظیفه و ماموریتی ؟
- چرا این دوستی نشانه محبت هایمان است . میتوانید همین فردا سفر کنید ، سفر به (نیا ایلیا) - اما من بلی ندانم .
- فراموش نکنید که شما همان استید ، میتوانم برای تان بانکوت . . . پتراوند دوقزه و وقاطعانه - د نیاله حرفهایش را گرفت :
- این ، این دلچسپ ترین سفر زندگی منست .
- پس میتوانید سفر کنید .
- و جواب پترا مثبت بود .

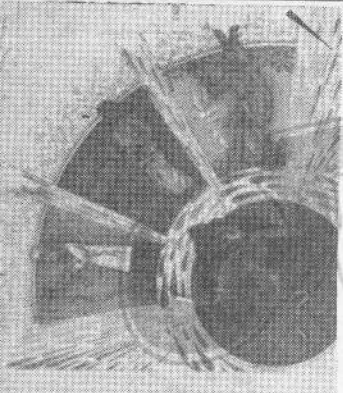
- ۱۰ -
در المان ، دوران پوران جنگ بود ، پترا با همایا زندگی انسان ها را به ساده گی میگرد . چند روز بعد زمینه سفر پتراوند تارک د پده شده بود . - دعوتنامه به اتاق ۳۱۴ در طبقه دوم به دست پتراوند به وسیله جان هلموت گارد از در سفارت - ایتالیا ، رسید . جان هلموت متذکر شد ، بود :
- امیدوارم سفر خوش بگذرد .
- هم . . . حتی میدانید در ایتالیا هوا گرم است .
پولیس در این میان گفته بود :
دوشیزه وند ، شما نمیتوانید به زودی سفر کنید .

باعتقاد من به لبان پترا چشم دوختم ، حاضر بودم - حرفها پترا را با بشنم چون مطلقاً این او بود که مرا به سوی زیلی رهنمون میگشت .
اینبار پرسیدم : او از توخواست تا برای وزارت خارجه ایتالیا کار کنی ؟
- بلی ، شما همینطور ؟ . . .
تونیو را موجود طرف اعتماد یافته ، میخواست خبرهای تازه ، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد ، او برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های ایتالیایی با آمریکایی ها در ارتباط اند . . .
- بدین حساب شما به امور پیلوماتیک پرداختم ؟
- بلی !
- به عشق تان کی خیانت کرد ؟
- بکن .
جرعه د پگرو نوشیدم . پترا خندید ، گفت : زنی که به تونیو خیانت کرد ، ویکتوریا برونشویک بود .
- یعنی زیلی . . . زیلی من ، چه ماجراهایی . . .
- ۱۳ -
یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در - استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست بد طولاد - نت از طریق به خاطر نگاه های نامزد و جد ایشیش همه زنان قشنگ ، حرمت او را داشته ، همه چیز را به او گزارش میدادند . از ۱۹۲۹ - ۱۹۴۵ حدود - سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند .
باری چنین اطلاعاتی را در اختیارم قرار گرفت :
د رها هر سال دوتن از این قماش زنان در روم می‌آمدند . یکی از سالن ها به پتراوند متعلق بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی .
پتراوند برای چندی معشوقه تونیونتریستی بود . این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود ، زیلی - لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد (ایلیا) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه نموده بود و آنسوی تریک الهه روس تراشیده از سنگ جلب توجه مینمود .
پترا زیلی لباس ابریشمی سبزه تن داشت ، مو های سیاهش را بالاشانه زده بود . ابتدا هیچکس به شمول زیلی نمیدانست که تونیو عاشق منست ، زیلی مدعی گردید : میدانید که تونیونتریستی از آشنایان منست .
انگاه پترا متصرف گردید ، بود :
- تونیو که از آشنایان توست ، مراد یوانه وارد دست دارد و من نیز عاشق اوستم . اما دوستی ما ، چون د دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده ، همیشه با هم درسی آموختم .
زیلی سگرتی را روشن نموده ، گفت :
برای من بی تفاوت است که تونیو به تو گفته کسه دوستت نداشته به عشق میوزد و پاهم تو به او عشق میوزی ، اما باید ازین عشق منصرف شوی .
پترا فریاد برآورد :
تو کون د وی عقل استی ، من ماموریت یافته ام که یا او دوست بمانم و به هلموت جان از شره ایمن آشنایی گزارش بدم و تونیو . . . در غیر آن هم من و هم ترا از اینجا د پاره خواهند فرستاد و ماموریت ما با یان خواهد یافت . باید بدانی که تونیو پاره گو و بر حرف است و حتی در لحظات هیستریک ن بازمان نمیتواند بد هوش رابسته کند و اسرار را فاش نسازد . گیزاری فرانک ، پروفیسور زولش ، الیا کارنیل انرا د مطمئن برای آتای جان استند . اما تونیو تا کسون از این اعتماد تا حدودی گامته است . پترا استدلال کرد :
شما میدانید به مردی که واقعا آدم دوست دارد ، خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد داشت ؟
پیشخدمتی که جای را سرور میکرد ، آنجا سر و کلهش

پیدا شد . زیلی یاد لوایسی پرسید : چه خبر است انگلوس ؟
پیشخدمت جواب داد : پوزش میطلبم ، میخواستم خبر بد هم که آتای تونیونتریستی آمده است .
- ۱۴ -
زیلی ، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت دعوت کرد . ترنتی با لباس های آبی که خط های سفید داشت ، همچنان پیراهن و نکیس آبی ، در برابر زیلی زانوده ، ترنتی با احترام تمام دستان - هرد وزن را بوسید و گفت :
از هرد و بتان غمخیز خواهم هم از تو ویکتوریا و هم از خود پترا !
هرد وزن بهت زده به مرد چارشانه با سکو و نگرسیستند . مرد جدید ، ادامه داد : پترا تا اکنون باید بدانی که من بدت زیاد را با ویکتوریا گذرا - نیده ام ، زیاد دوستش داشتم . اما اکنون آن - محبت وجود ندارد . اکنون به توستا پلاستم ، پترا !!
وانگاه تونیو به سوی زیلی رونمود ، گفت : چنانیکه قبلا هم برای تان نمود ساختم آنزیکه تنهارا پست میکنم ، معدوم بدار . من خیال از دواج با پترا را در دلم ، سکتی د راتاق حاکم گردید ، پترا ایمن سکت را شکست ، زیلی به ما خیانت خواهد کرد ، همه اسرار را به فاشیت ها قاصه خواهد کرد .



زیلی گفت : این که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای ، چیزا ، انبراک توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای ، تونیو تا بلخی پرسید : چرا اینهمه تعذ بد ؟
زیلی جواب داد : برای اینکه در مسترخوب و مهربان استی .
انگاه تونیو دست پترا را گرفته ، هرد و به سوی ترانس شتافتند ، زیلی به دنبالش مجله نموده ، اما فریاد زد : تونیو لطفاً حرکت نکن ، لطفاً . . . اما تونیو فریاد های اوراناد پده گرفت و دست به دست با پتراوند از پله های زینه به بیرون رفت .
. . . و شام همانروز مشاور سفارت تونیو را سگرت کرد . ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود ، به فکر فرار از شهر برآمد . بالای هرد و ماموریت کرد ، اما اصابت نکرد ، د پگران را اسب بد پرا ساخت ، ترنتی را به سوی هتل (میزنا) در محلی که رهبری گشتاپو در روم موقتیت داشت ، بردند و ساعت ۲۰ زیلی بسود .
روز بعد زیلی ناید بد شد ، در حقیقت او دیگر به روم برگشت . جندی بعد ترنتی و دوستانش به برلین فرستاده شد ، د پترا و پگرو در مورد او چیزی نه شنید . مجدداً زیلی برای نجات تونیو و پدرش همیلو - ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم (ادامه دار)



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود سمويت پيسه حساسووزنگو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ټيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي کي د ((صنوي زړه)) او((صنوي پښورگي)) جوړونه اوبه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونوکي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اومکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزئي کي بڼه گټور واقع کيدافاضي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحادکي په تېروال پراکتيک کي مصنوي سگار چي د لوپراغونو هيموسور پښورگي د بنسټ اواساس په توگه شې خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښويه علاج کي چي طب شې په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپويه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عمليا توکي داسې بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندي کوي . د بيو خاص سيستم له هغې د سکرو فلتره څه ددي له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپونه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوي بايد تل د ناروغ د هيني سره متابوليت ولري ، اوکه نه پونډيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شن . داکترانو د زهرياتواوتو کمميتو دپا موزونوگړو کارولوني اوگولي ساده ټپونه سترگي په لاري دي .

انتراسورپانټونه

پورتنې نومونه د درولونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوي دي ، او ټپا په شې په انډي ټول ده: ((انټر کولي اوسورپو- جذبه)) مانغه کوپيني گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر ملي متره قطرلري اوشوروي کيپا پوهان شې په ترکيب اوجوړولو بهالسي شوي دي ، د هغې اوسورانو تکي خصوصيت لرونکي دي . دوي د وجود زهرجن ټپولي شې اودمعدې اوکولمو په ټوله لاري چي له گسټي اومعدې لاري تېرېږي ، خپل تاثيرات بندلي شې . اود کاربولسن په پرتله اوتېمپرچر ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دي امله هغو د کولمو په تېتواولاندينيو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دي پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيماوي مناصر وديونونو

له ټپريخوا راهيسې درمل جوړونکو په طبابت اوعلاج کي رنگار شيان کارولي دي . هيموکرات چي له ميلادي پيري نه يي ټپريکلونه پخوا ژوند کاوه . اټبه هماغوکلونوکي د ((اوريمي)) هغه نارغي چي د ادرار د نيابتدو سبب گرځي، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهياونوختي دلرونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب اودخنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتوانائي لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرونو صهياونو سگار د بدن د داخلي برخي د پريمينطلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواخي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمې پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ټول سره پيل شو . خوياد زياته شې ، چي د سکرو استحصال څومره چي سکري اومحصولاتو د توليداتوپه قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تضم ددرندو فلزاتوپه سمويت بر د مزمو گاستر يتو ((تيزايي)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولوپيري نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتنيک اوانتي باکتريا ، ترکيونه چي په دي وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار ددرملو له ټپي اوقطارختي نشي ايستلي ، داځکه چي هغه د بشري ټولني د ژوندانه دژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولي شې . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ټپيرو وگړوژوند له پرميني وژغوره . اود آسيائي يامعمولي کلورا اوبطني محرق څخه يي ټپير انسانان بچ اوخوندي وساتل . د سکروختي ټولونو اودهغو پيسه ټله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار څه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ټپووداکتر يا تيسيديو نوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنې له هيني څخه پيسه مستقيم ټول د زهروي مرکبونو شيرلو او تجزيي په نامه ياديږي ، وړاندي کړ او هغه شې د ((سکرو مېټورگي)) په نامه ياد کړي نوموړي دفعال کاربن دغز او طبق له لاري دناروغ د هيني دټپيدو آزمونه او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوزم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چگونه ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده ، پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برایش درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ، باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های مختلف آنرا میخواند و وقتی برایش املا گفته می شود ، بی هیچ اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی معرفی می دارند .

لطفاً صفحه برگردانید

تا راکمی و ورکمی توان لری ، که به دیگسکرو باندی د وجود اوتها و پورویونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگسی دمحتوا اوه حجروکی دننه دمایعاتولنف سم او برابریدی شی . تن وریج کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی - حالتونیو مونه واخلو ، چی د انتراسورپختون د داخلیدوله لری او - قاعدی معالجه کیزی اونی او لوی ریختیانی نتیجی تری حاصلهیزی . د خور و درطو ، کیچاوی اسبابوسخت اوحاد صومیتونه ، سختی - سونی ، د مفصلوهغه پرسوبونه چی تداوی بی شه اندازه پسه سختی ترسو کیزی . برانشتی سه لنتوی ، دحمل توکسیکوز ، د شرایینو د حلب اوختی قلی اوخصی ناروی هم د انتراسورپختونو د پورتنی قاعدی به مرسته له منته نی .

تن وریج د طبابت پوهان انتراسورپختونه ، دهفو نارویو ، - چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد و دیتوالی او ککرتیاله کبله باب اونخته راغلی دی ، هم به پراخه اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن کی ننوزی ، لحنی ناروی لکه د زره اسکیک ، دمعدی او کولمو پینتورگو او خگر ناروی چی دمعاصر تمدن د نارویو لقب ورکم شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو دکیمت مزمنه ناروی یوه دیوه سختی او خطرناکه ناروی ده . اوس نوموری ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته - چی له یوی خوا دیوه قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و دمعالجی طرز هم دیور خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی . میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورپختونه به آسانی او ریمکی - میتابولیتونه چی باید له پینتورگو لحنی و ایستل شی ، راباسی ، اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورپختن د قاعدی به مرسته هم به پولیکاینیک کی اوهم د کور به شرایطو کی کولی شو - لحن تر تداوی او معالجی لندنی ویتسو .

د نهری ۱۵ فیصده وگرمی تن رالونیکی نارویو سره ، چی د - لخنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی دی ، لیس او گویوان دی . الرنیکی ناروی هله له منته زلی شی او هله نهری د اکثران کولی شی ، به مدی برخه کی ژور هیالیتونه تر لسه گرمی ، چی دالرجن اوله به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه دغه حالت کی هم د پوره هیالیتونو هیله که لیدله کیزی .

به ورستید دیوه ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به لحنو طبی مرکزونی دالرنیکی نارویو به لحنو د پوتونوکی د انتراسور - یستو د اغیزی شمزی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری - نارویان له رختیا خه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی هم رایتیه شو .

طبی اونجوبوی شمزونه ثابته گرمی ده ، چی د سکرو انتراسور - یسمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب داسکیک - نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نکه چی به هته کی د - کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لری اندازی د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، داسکیک د پر مخگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکواره - چینی د کوچنو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو لحنی منخته راغلی وی ، سمولی اوله منته وری شی .

خود سکرو د نیگسونه به باب خیری لنتوی هم لیری دی اوه دی هم هرشه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد اوسناد چینی به لخنو حیواناتو باندی د تجربو او آزه هنیو به اساس منخته راغلی دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورپختن اغیزی تصدیقوی . ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونیکی نارویو د علاج اوتداوی به برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخته گرمی ؟

بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیف می نماید .
 بالاخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه درجیان گذاشته میشود .
 زیرا که در این درجه از مطالعه شدیدا شعبا مختلف به صورت
 فوق العاده امری بر میآید بپوشنی روشن را میوفد می سازند تا
 این کود پنج ساله را جذب و آموزش اتمرا به وجه احسن
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ان از طرف صبح مکتب
 میروید بعد از ظهر بپوشنی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهند که حاضرات طالبی از پیشتر را
 در پوشنی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام در این
 درسی این کود پنج ساله را در پوشنی از زبان استادان آن
 برای خواننده گان گرانقدر مجله سبایون تقدیم بدانم ، موضوع را
 عوض کرده میگویم :

خوب اما صاحب اثر اجازه نان باشد که چند سوال را از سید-
 اعظم جان بپرسم .
 - هر چه دل نان است .
 - تشکر !
 کود پنج ساله که تا اندک کنجگاران به سخنان ماگوس میداد .
 خود را آماده می سازد تا به بر شمش باسخ بدهد .
 ازش میپرسم :

- به کدام مصامین دلاقه ریاد داری ؟
 - به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .
 - در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
 - می خواهم داکتر شوم .
 - چرا داکتر ؟
 - به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .
 - چرا نمی خواهی مثلاً انجینر شوی ؟
 - انجینر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .
 کدام معترت است ؟
 - هر دو .
 - نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !
 - چرا مگر انجینر ها در خدمت انسان قرار ندارند ؟
 - دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .
 - خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-
 جانم ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

درجهان ؟

بلی درجهان !
 - چار چیز : آفتاب ، انسان ، تاب و ماد رنگلام را .
 - چرا ؟
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته بر میکند ، انسان
 را به خاطری که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه
 میرساند .
 - خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
 سوال بکنم ؟
 - بلی !
 - چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی
 استدلال قوی پاسخ میدهند در حالیکه از استدلال و منطقش
 خوشش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .
 فلم و کاغذ را جمع کرده در دو وسیه میگذام ، از جا بر می خیزم ، خیلی
 اصرار میکند که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رو سیر
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان
 نوازی شمره اند ، من بینم .
 اما من ناگزیرم با آنها جدا شدنم .
 هر دو تا دهن دروازه حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
 گذارم که فردا به خاطر تعذیه تزارش از پوشنی روشن و مدرسه
 دار الحفاظه بپوشنی و مدرسه که سید محمد اعظم جان در آن درس
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن یو-
 هنجی داشته باشم و هم به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزنم .
 طاعت پیدار را در پوشنی تشییع کرده ارم جدا می شوم .

 خلاف دیروز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
 فرستاده بود ، به شهر ما تابون های روز گذشته را آب سازد
 و رکودت سردی را درهم بشکند .
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده آسمانی وات
 در جریان بود ، آب این حوضچه آسوراهی بود ، سوی در سیمای
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که در دست
 در دست پسر داده ، سوی بپوشنی روشن در حرکت است .
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بپوشنی به هم
 بقیه در صفحه (۷۲)

رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -
 بید پیر -
 غنچه گل : برای نخستین بار
 قلم به خاطر تو توتیید .
 گل میخک : قلم راه تو
 هدیه می کنم و س -
 گل شقایق : زنده گیم تنها
 به خاطر عشق تست .
 گل بنفشه : همینه به یاد من
 باش .
 گل همینه بهار : عشق تو
 برای همینه در قلم لانه ساخته .
 ارسالی :
 شکره حسین ظفیری

باور بسید

چند روز پیش در خانواده بود -
 فتوف که در سایه سکونت دارند
 طفل قوی الجته می متولد گردیده
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده
 کرام میباشد برای جگر کبری از وحیم
 شدن وضع مادر طفل توسط
 هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه
 مرکزی انتقال داده شد .
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت -
 فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
 و سرتش هرد و صحت میباشد .
 ارسالی سیماکوهستانی بارز

پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)

پالی !! ای این ضعف کار ترینان
 بوزایی نیست که یکتعداد
 زیاد آنها ، در کشورهای میسی
 و آفریقای به سمت می ایفای
 وظیفه مینمایند ؟
 جواب : من باشما موافقی
 نیستم ، زیرا برازیل قهرمان سه
 مرتبه بی جهان فوتبال است
 و دارای فوتبالستان و ترینران
 ورزیده میباشد و هلت استخدام
 مر بیون برازیلی در کشور های
 آفریقای و می ایست که آنها
 خواهان استفاده از تجربه آنها
 جهت رفع عقیمانده گی خویش
 درجهان فوتبال اند . چنانچه
 ((زاکالو)) که در هرستان سمو -
 دی به سمت می ایفای وظیفه
 میکند ، سه بار قهرمان جهان
 گردیده است .
 سوال : ((دیچادی محمد و
 سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
 و تنیکه مافقرو گریگی جهان
 و مخصوصاً ((نور دوست)) برازیل
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .
 جواب : نه ، زیرا این رهبران
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل
 اند که سیستم نادرست اداره را
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .
 من خواهان و طرفدار این سیستم
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
 مادی بالای افراد جامعه هستم
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
 نظامیگران هرگز مردمی اندیشند .
 سوال : ((بلیز گولو - سوئیس))
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی
 نسبت به عصر شما بسیار خشن
 است ؟
 جواب : نه ، فوتبال بطور
 کل خشن نیست ولی بعضی
 از فوتبالران از شدت و خشنونت
 کاری گیرند .
 سوال : ((سٹیوان لانسول -
 سوئیس)) لطفاً نظر خویش را در
 قسمت برگزاری مسابقات جام
 جهانی جوانان ، تیم های امید
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این بی اقدام نیک
 و شتر است زیرا جوانان برای
 مسابقات حقیقی جلم جهانی
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .
 سوال : ((مر توهیبی - الجزا-
 یر)) آیا غیر عادلانه نخواهد
 بود که فوتبالست در سطح شما
 تا حال در کرسی رهبری FIFA
 (فیفا) قرار نگرفته است ؛ آیا
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری
 فدراسیون جهانی فوتبال شده
 است یا خیر ؟
 جواب : تا حال از جانب FIFA
 کدام پیشنهادی بمن صورت
 نگرفته ولی به نظرم آنسای
 (جاثو هاوا لانوا) رئیس فعلی
 (FIFA) رهبر بزرگ است .
 ازجایی برای من وظایف
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت
 فرسایده است .
 سوال : ((عمر تانکی - شوروی))
 به نظر شما ممکن است که فوتبال
 برازیل در مدت کوتاهی درخشند

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
 جواب : فوتبال برازیل بازم
 درجهان بی رقیب و شمشاره
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه
 دهند .
 سوال : ((رو بور توگالس -
 هسبانیه)) لطفاً نظرتان را در
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟
 چرانتی بر زیل به دورنمایی
 مسابقات راه نیافت ؟
 جواب : جام جهانی ۱۹۸۶
 مکسیکو برای من یکبار دیگر
 خانه فراموش نماندنی جام
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
 و بر زیل باید بازم در دور-
 نهایی بایست حضور می یافت .
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی
 فرانسه غیر عادلانه بوده است
 زیرا تمرینات بنالتی هرگز راه حل
 درست برای شناخت تیم فاتح
 نیست .

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره
غمزده کودکان و نوجوانان محروم
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر
یک جامعه نابسامان و نهایت
عقب مانده است انعکاس بد هم
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم
به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ
است و همچنان اثرهای دیگری
تحت عنوان ((اندیشه های تلخ))
((دیوانه و بر تو بیدرین))
آماده چاپ است امید که روزی
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری
های خانواده کی، مسوولیت
شوهر داری و اولاد داری با وجود
شرایط نامساعد توانسته اید
اینقدر داستان بیاورید
و چاپ کنید قابل تحسین
و قدر دانی است. به خصوص که
شما زن استید و در کشور ماکه
نویسنده زن انگشت شمار است.
برای تمام مردم و به ویژه زنان
کشور پایه خرسندی و افتخار
است. میخواهم در زمینه داستان
و داستان نویسی گهای بیشتری
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت
و بعد از لحظه بی چند گیسو-
هایش را از دور گردش بیس
زندنگا هایش را بین دو خست
و در مورد چنین به سخن آغاز
نمود .
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده
هنری همد تا به سایل عاطفی
و احساسی انسان سرگارد ارد
نویسنده بایست به طور جدی
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش
داستان بر احساس و حافظه
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر
گذاری طوری باشد که جهت
زشتی و خصلت های زشتی انسان
را تضعیف نماید و نیروی نیکی
و انسانی را در انسان بپروراند
انسان را از بیعدالتی بیزار
سازد، او را صلح خواه بران بار آرد
از جنگ و جنگ اندیشه روزی
و آدمکش متفرس سازد و او را به
سوی یک فرهنگ و الای انسانی
رهنمون شود .

طهارت و نظافت را در او پرورش
دهد، ذوق زیبایی بسنیددی
و عدالت پروری، آزاد
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد
دش بیدار سازد و پرورش دهد .
نویسنده ادبیات و خواننده
ادبیات بایست به هیچگونه
اسارت تن درندد و به طور
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز
اسارت مادی و معنوی برزسد
و نویسنده در وجود خواننده اش
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر
و تشویق نماید .
خواننده و باخواندن داستان
خوب جوهر ادبیاتش پاک میگردد
و جلایش میباید و هر چه بیشتر
مطالعه کند به همان اندازه
به سوی انسان والا شدن گام
برمیدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی
قیم نویسنده جوان کشور ما درین
جاریسید، از روی پرسیدم :

- درباره انجمن نویسنده گان
چی گبها دارید ؟
توربیککی قیم آه زنی از دل
برکشید، لحظاتی خاموش ماند
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی
بود چسبید، لحظه ها خاموش
بود و انگار که درباره چیزی
در اندیشه، سپس نگاه هایش
را از گلبرگ برچید، از اندیشه شدن
بهرین آمد و به سخن آغاز کرد :



- انجمن نویسنده گان اساساً
یک سازمان صنفی است سازمان
صنف نویسنده گان و شاعران .
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر
دفاع و حمایت نماید و به شا-
هران و نویسندگان نیازمند
یاری برساند و از هیچگونه
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه
های گوناگونی منوع القلم
می سازند و از چاپ آثارش جلو-
گیری به عمل میاورند، انجمن
وظیفه دارد که از حقوق همجو
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک
نویسنده و یا شاعر را در زندان
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد
که به خاطرهای وی مبارزه
و مجادله نموده، از هیچگونه کسک
مادی و معنوی به او خانواده اش
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده
و یا شاعر مریض میشود، انجمن
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه
وی مساعدت های لازم را به عمل
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد
که در کارایی به وی کمک نموده
مساعدت های لازم را در دورویی
کاری وی معاشی، به او برساند .
انجمن نویسنده گان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر
دومرکاسی به مفهوم واقعی کلمه
و به خاطر آزادی قلم به طور
بیگرو و تر بخش مبارزه نماید .
تمامی نویسنده گان و شاعران و اهل
قلم را در انجمن گرد آورده و جا-
معه ادبی کشور را هرچسی
گسترده، ترویج و تفرسازد .
مجله انجمن (مجله
ژوندون) را از انحصار چند نفر
بهرین کشیده، در خدمت چاپ
و نشر همه نویسنده گان و شاعران
واهل قلم قرار دهد . در معرفی
تمامی نویسنده گان و شاعران
واهل قلم کشور و آثارشان به درون
همچگونه تمییز و تمصب از طریق
مجله ژوندون و سایر مجاری
ادبیات جمعی اقدام نماید .
در تمامی برنامه های ادبی، همه
نویسنده گان، شاعران و اهل
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی
به خارج و در چاپ و نشر آثار
ادبی و استفاده از هرگونه
امتیاز باید نوبت و عدالت
را مراعات کند .
وقتی سخنهای وی به این
جاریسید از وی پرسیدم :

- درباره خود بگوید بر خورد
انجمن نویسنده گان باشما
چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد:
- بسیاری با وجود یک من
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه
کمک و مساعدت نکرده است .
چند وقتی که من در انجمن کار
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه
نوشته مرا نخوانده، کسک
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده
اند، هر وقتی که من نوشته های
خود را به شخص مسوول داده ام
با پیشانی تشر و برخورد مایوس
کننده گفته است: قابل چاپ
نیست .

نوشتن ادامه داد و ادبیاتهای
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصم
جدی دام که اینکار را تا گه
زنده هستم ادامه بدهم و در جا-
معه ادبی کشور سهم باشم .
- میخواهم در اخیر این صحابه
- باره زندگی خصوصی شما چیزی
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :
اگر قصد از زنده گی خصوصی
دردهای درونی من باشد، یک
مقدار در آثار من منعکس شده
است . به عقین که خواننده دقیق
چیزهای از انهادری باید .
اگر قصد چیزهای بیرونی
و ظاهری باشد، چندین سال
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی
بودم خانواده ام مرا به شوهر
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک
پسر و دو دختر، فرزند ام همان
در مکتب میروند و خوشبختانه اول
نمره هستند . شوهر کارمند دولت
است . تقریباً دو سال قبل کار
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت
یک زن خانه به انبیزی و جمع
و جاور مشغول استم و گاهی کسه
ازین کارها فارغ میشم، دست
به قلم میبم و چیزهایی را نقش
کافها میکم . از لایه آن انا
فارغ شده ام و در شهر کابل،
زادگاه پدری ام، در یک خانواده
روشن فکر چشم به جهان گشودم
شروع کار در مجله زنان افغانستان
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد
به حیت معاون مجله مذکور توظیف
گردیدم، مدت هم مسوول بخش
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار
رسمی ام در انجمن نویسنده گان
بود . خیلی توقع ها و امید ها از
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی
یک جای ارام و یک میز تحریر برایم
میسر نند و یک کلمه هم از نسو-
پسندیده گی نیاموختم .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو
رخستی بدون معاش گرفت و تقریباً
دو سال من شود که مصروفیت
رسمی نداهم .

انجمن رهنمای خانواده



ولاد تعالی شیریه شیرام است
بلند رفتن و نیات طفل و ماد را میگرد
د د جهت ایجاد فاصله بین
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات
اطفال و مادران و تامین سلامت
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو-
اده تان میتوانید به نزد یکترسین
کلینیک انجمن رهنمای خانواد
محل زیست تان مراجعه نموده
و از خدمات تان که طور رایگان
عرضه میگردد مستفید گردید .

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار
مهربانی میکند، نمیدانم چه
کم بسیار بریشانم.
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او
هم بریشان شود.

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو
سال می شود که با دختری دوست
استم. هر دو میخواهیم با هم
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما
راضی نیستند، نمیدانم چه
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.
جواب: بهترین راه حل اینست
که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق
دختری ام که یک سال تفاوت
سنی بین ما موجود است.
هر قدر برایش نامه نوشتم، -
جوابش را نفرستاد، نمی دانم
علتش چیست. لطفاً مارا راهنمایی
کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش
کنید با فرستادن نواسه های تان
وی را آگاه سازید.

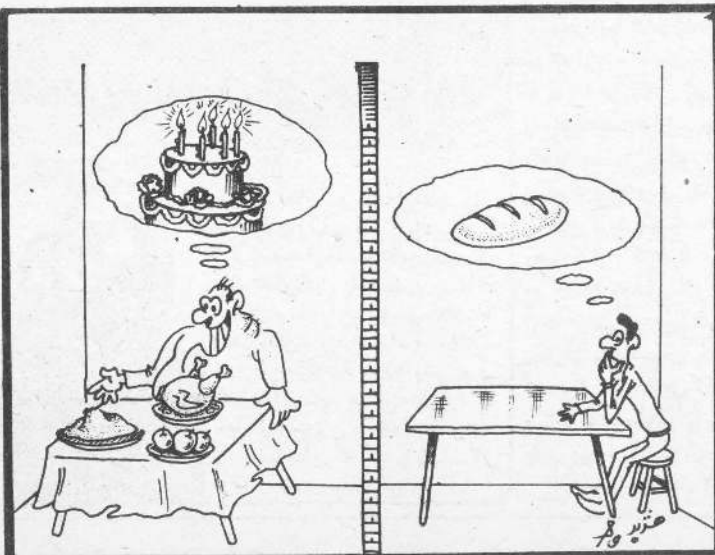
نطاق: نامه داریم از خواهر
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-
هر خوشم یکجایزندگی میکنم.



گفتگوی دو تپیل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال
چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،
و تو سال چند دفعه حمام
میکنی؟
اولی: جاری یا پنج بار.
دومی: وله گفته ماهی استی
ماهی.
ارسالی: محمد نادردی



کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد.
عد و کشته و عد و زخمی شدند.
یکی از کسانی که زخمی شد، بود
ناگهان شنید که کسی چیزهای
در گوش او میگوید.
وقتی خوب گوش داد، این
حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات د-
هند و نواسم پنج سال پیش
موقع افتیدن از اسپه چار-
سال پیش در جنگ و بالاخره هفته
گذشته از آتش سوزانی ترانجات
دادم.

مرد زخمی در حالی که به زحمت
از جای بلند میشد، باناله
گفت:

ای نجات دهند عزیز، پس
شبی که من خواستم زن بگیرم،
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.
زن: از چه نوعی که مؤنث
بودند؟
مرد: به خاطر این که پیش روی -
آینه نشسته بودند.
ارسالی: مسعود و شتیق

موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع
چیدن سبب ها چنی وقت است
احمد جواب داد : موقعی که
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و
سگ او بسته باشد .

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های
پخته بود ناگهان شخصی بلند
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی
پخته تر از بد من یافت نمیشود ؟
گفتند دلیلی هم برای گفته
ات داری ؟ گفت چه دلیلی
محکمتر از این که بد من در مسافرت
به جنگل های افریقا بدست
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را
در میان دیگ بزرگ پختند و خو
ردند .

توگر جدید

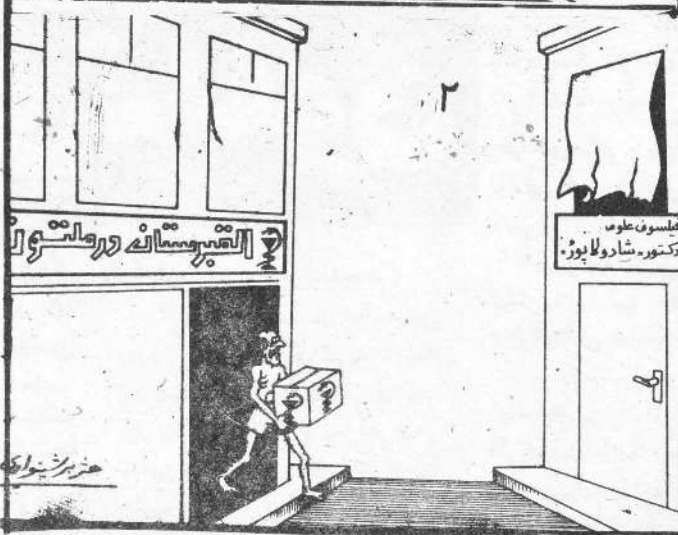
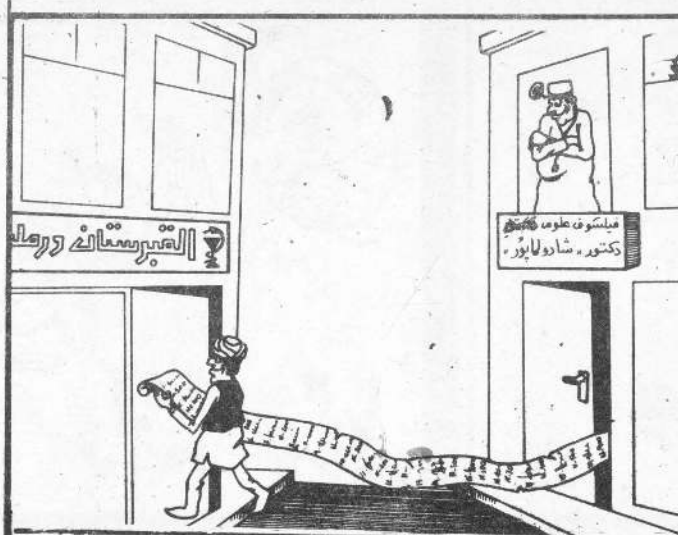
خانم به نوگر جدید شان گفت :
خوب گوش کن ماجای صبح را به
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه
میروند .

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را
بجای من نوش جان کنید .

پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب میروند ؟
- برای نشان دادن کتابچه
- خاطر نشان به یک پدر
- یک دختر مکتب باید چی صفات را دارا باشد ؟
- باید گلکسیون بوستکارتهای متن را داشته باشد و بداند که مایکل جیکمن چند آهنگ دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان به چه کسانی اطلاق میشود ؟
- به آنهایی که بالای یک باسکل پنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد اکثر بزرگان پول بریزید و بزرگ
ارحقی دارد با استناد از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفتید
به دو خانه بروید . پول در آرام بریزید زیاد و فروش
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی دو را از کتید . از آن استناد
نکند . زیرا شاهم حق دارد . زنده گی کنید .

انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای
خود را بلند میکند .
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکند می افتد .
صالحه (موج) متعلم آمده فدوی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه
با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی بهترم
میگویم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور
بای رقیق یا فرفری خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طیبیب تان
کیست . لابد یکی از دو کشورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفا . حالتان چطور
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست بسمیر . گفته الحمد لله . پرسید
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهرمار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر
پرسید طیبیب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک
ارسانی بلقیس این چندتا محصل بوهنسی علم طیبیبی

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی
که از دو واج کرده بودند مصاحبه
میکرد . از مردی که حلقه از دو واج
در دست داشت پرسید : ببخشید
آقا . آیا شما از خانه وزنده گی
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :
البته . . . من پنجسال است که
از زنده گی خود رضایت کامل
دارم . . . در این صورت معلم میشود
که شما پنجسال است از دو واج کرده
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه
جانم . . . پنجسال است که
زمن فوت کرده و من تنها زنده گی
میکم .

دوستدار جمله : شفیقه حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب و پ
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش
با دیدن وضع پسر خود سخت
ناراحت شد و شروع به لت و کوب
پسر خود نمود . وقتی مادرش از
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت
به لت کردن اصلاح نمی شود .
چرا لت میکنی ؟ شوهر با عصبانیت
جواب داد : او زن توید اخلسه
نکن . این پسر امروز شراب خورد
فردا فانتا میخورد . پس فردا کولاک
کولا میخورد . بازگی اصلاحش
میکند .

فرستنده : بنامه نظری توخی

رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه
۴۳ ندانم رامیشکام .
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه
است تو چطور ؟ ۴۳ ندانم مرا
می شکس ؟
اولی : بخاطریکه حتما ۲۰ دانه
دندان از من هم از بین
میرود .

فرستنده : عبد الجبار زبیری



مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شوی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشک شوی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً پان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا نیکی خواست جاده راهبوزنما شد ترافیک اشپلاق کرد اما واعتنایی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش برایش گفت که همشهری در رهاوی دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

اشاره سرخه نه دیدین
همشهری باد ریشی فولادی
اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : ((برو بی کارت))

ترافیک وظیفتم خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :
لطفاً دلبره جریمه تاد بکند
همشهری تمعجب کرد :

ای گاربه نقص تمام میشه
... تونید انی که مکی استم
تذکره تا نرانسان بد مید

بقیه در صفحه ۲۹

چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوانم خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم .

چون فراموش کرده ام که تا ترم یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم :
متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم .
اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برام بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .
تھا گوش تلفون را بر جدام .
چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :
الوه دکتور فکر میکنم درین اواخر جاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است . گوش که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید !

نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباست مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قاصد برایت بفرستم ؟
انزمامی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم هک بهانه دروین جاوم .
رفیق آمر ، امروز به سرکار آمده نمیتوانم ، تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .
امرجواب میدهد .
فرق نمیکند ، تشهش ندا باشند ، از این که اطلاع دایمید شکر .
وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور هک صلا کویک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها اخره هم شماره آزاد . با حل شدن این معضلات حق دارم ایشادی دیوانه شم . تا زمانی که این وسیله مالی استخنیکی رانداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکند :

تلفون که نداری چگونه معنای هواسائل دوستت کم ؟



لبخند بیگانه هم آشنا است



در مورد بعضی چیزها نظرم را بیان کنم، یکی از همکارانم که در جلوم نشسته بود، در گوشم گفت:

- تو خاموش باش، بگذار دیگران حرف بزنند.

و اما کسی که جلسه را اداره میکرد، دیده بود که دست بلند کرده ام.

از جا بلند شدم و در مورد برخی اشتباهات و نقایص رئیس موسسه ما چند کلمه گفتم.

روز دیگر سکوتر رئیس امر تبدیل را به یک ماموریت پایین ترکمه معاش کمتر هم داشت به دستم داد و گفت:

- اینجا رسید بدهید و اعضا کهد که امریه را تسلیم شده اند بعد از این بهتر است سکوتر کهد نبراید تر این هم واقع شد میتواند.

از آن وقت است که در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.

به خانم گفتم که سوپ بی مزه است، او از نهادن خشم نزدیک بود منفجر شود:

- باید بایک آشپز حرفی - از دواج میکردی، نه بایک حقوقدان فاکولته پاس. حالا باید خاموش باشی ها این که خودت آشپزی کن!

باری - بیک مسابقه فوتبال به نفع تیم مورد نظرم اظهار احساسات کردم. مردی که به جلوم نشسته بود و از طرفداران تیم رقیب بود، با ارنج محکم به تیرزه هام کوبید و نهاد رانر گلم خفه کرد و گفت:

- اگر میخواهی زنده به خانه برگردی، خاموش باش و در جایبت بشین.

بدین ترتیب فهمیدم که به خاطر حرف زدن انسان لت و کوب هم نوش جان کرده میتواند. دهک جلسه اداری میخواستم

از وقتی بدنیا آمده ام، بمن مگویند: خاموش باش!

تا زمانی که کودک بودم، هر باری که میخواستم در صحبت والدینم مداخله کنم، آنها میگفتند:

- کپ نزن! تو این را نمی فهمی! در مکتب ابتدائیه، زمانی که میخواستم به هقطارم چیزی بگویم، معلم با باتمه میگفت!

اوپه حرف نزن!

در لیسه، معلم در برابر توضیحات من، بلند فیهاد میگفید:

- بروجوی نیکی! قلت را برون خودت نگهدار!

در فاکولته، هر باری که میخواستم چیزی بگویم، اسبستان حرفم را قطع میکرد و میگفت:

- شما لطفا خاموش باشید!

نظرو شما را میدانم!

زمانی که خواستم ازدواج کنم، مادرم گفت:

- بچه جان تو کپ نزن! هنوز نمی فهمی که عروس یعنی چی!

هنگام خدمت سربازی، اگر در صف حرف میزد، دلگی شرفیهاد میزد:

- کپ نزن!

زمانی که اولین معاشم را دریافت داشتم، زسم مطابقت مقدار پول دریافتی با آنچه که در جدول معاشات نوشته بود، به نهدار شکایت کردم و او در جواب گفت:

- تو نهاد حرف میزنی! اگر میخواهی معاش بگیری همین بود که برایت دادم اگر نخواهی، میتوانی باقی مانده آن را هم به من بدهی.

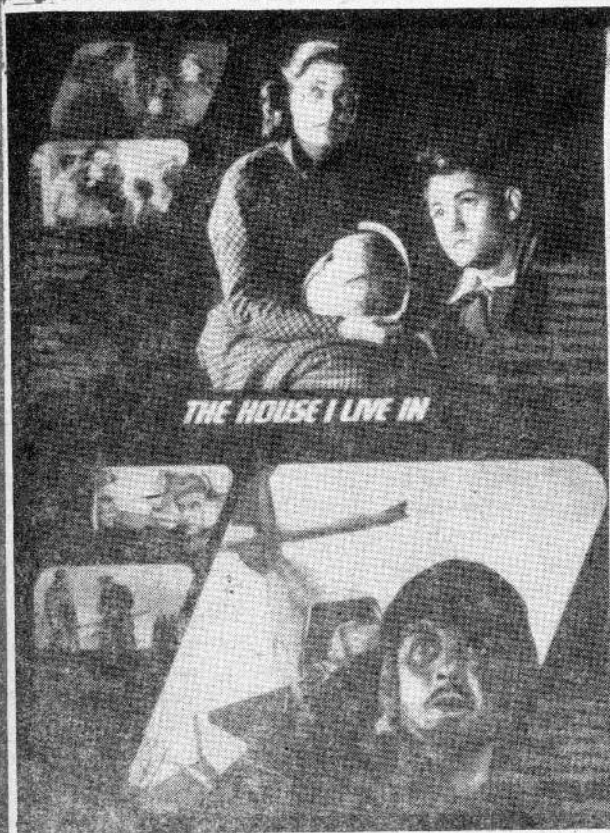
وقتی برای اولین بار

در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.

در وقت بیخوابی



در وقت بیخوابی، در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.



THE HOUSE I LIVE IN



جهانگیر دم در باره لنین از طریق موسفلم تهیه کرده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ (وقتی توپ ها به صد می آیند) الهه های شعر خاموشند (این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است) درست ثابت شد. فلسفیان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها حسی ندارند. داشتند خاموش بمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما (موسفلم) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی پیوستند (۱۹۴۰). نفر شده پورا به عن جبهه تشرک کردند و یکصد و سی نفر آنها در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک مایکروسیدند، ستد پوس بایست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده بود. در اینجا پیرلز وقفه کوتاهی کار سینمایی از سر گرفته شد. نخست فلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فلم های طولانی تهیه شد.

در میان فلم های این سالها در باره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که میکروت، فلم های (منشی کیتا - پیرف، (بنام سرزمین مادری)) توسط پرو دوتکین ((تجاوز)) توسط ابرام رم و دیگر فلم ها قرار دارد. اما از فلم های این دهه که میتوانستند در جبهه و پشت جبهه موثر باشد میتوان از فلم (ماشتکا) نام برد.

سرگی ایز نیشتاین در الماتسا آغاز به فلمبرداری فلم معروف خود ((ایوان مخوف)) کرد. فلمی که عظمت، زیبایی و فدا هیمن آن و خصوص کشف تازه عنصر صوتی (اورتیکال)) آن، تمام سینماگران جهان را به حیرت وامیداشت. متاسفانه این فلم ناتمام ماند.

در سال ۱۹۴۳ هنگامیکه دشمن به عقب نشینی آغاز کرد، موسفلم دوباره به ستد پوهسای بوتلیخاکه در سال متروک مانده بود، انتقال یافت. اینجا فلم دیگری تاریخ ((گوتوزوف)) توسط

قیه در صفحه (۸۶)

موسفلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

کرد و در فلم ((ایرو گراد)) شعری را که باید بخاطر دفاع از کشور به منظور جلوگیری از تجاوز از سوی شرق ساخته شود، نشان داد. سرگی ایز نیشتاین به گذشته رجوع کرد و فلم ((الکساندر نرسکی)) را ساخت و بدین ترتیب تاریخ کلید درک زمان حال را به او داد. بود و فکین نیز در فلم های این نام انسران بزرگ روس را در خاطر هازنده کرد.

امام انقلاب بنابه تمام اساسی فلم های این دهه باقی ماند. و با مساله دفاع از میهن توام شد.

جنگ جهانگیر دم دور نبود. باید صادقانه گفت که بسیاری از فلم های بزرگ دهه سی، در

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشود. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پرسده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر (نوع) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندر روف، بیسیس از (میری بویزا) فلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایران پیرف، مشخص میشوند. به گونه مثال از فلم ((تراکتور - چیان)) میتوان نام برد. آثار

را بهترین فلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سپیده دم عصر صدا: ((الکساندر روف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از ((رزناو بوتکین)) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم باشاد و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند.)) (جاری چاپلین)

اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فلم های هنری موسفلم (رزناو بوتکین)) در نمایش جهانی فلم در باره (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستدیوی موسفلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فلم ((رزناو بوتکین))

گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عرواقف واحسان...
ت درونی ام را به پلوسه به مر-
دم بازگوشم . وازده سال به
اینسوسما به راه پوتون پون
پاگ داشته . و تا هنوز نازده آهنگ
در آرشه های راه پوتون پون
ثبت نموده ام که از ساخته های
شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو
الفت آهنگ می باشند))
از نواد رانزی سپیدم که خود فری-
که ام یک از آهنگهای پیشتر است-
همه دل بسته است . او پس از زور-
نگه کوتاهی گفت ؛
((با آنکه همه آهنگهایم را دوست
دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی
مهری . میدانم میدانم به بیشتر
مورد توجه من است))
چرا نواد جان رانزی بیشتر به لبر
پی هم علاقه مند است . چیزی در
اینجور آواز نشنیدم .
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود
است .

من تکی کمی که ده سال و -
پانزده آهنگ . آنگونه که رسم بره
آوازخوانان قرار دادی را پیو -
تلویزیون است خیلی کم به نظر
می رسد . نواد رانزی در اینصورت
خود را بر ابرایت بخشیده گفت ؛
((از این مدت جار سال و چند
ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم
به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی
نمایم))

در شمار سایر بخش های موسیقی
شرقی ، یکی هم موسیقی غزل است
که در ده های نزد یک گذشته
رونق بهتری گرفته و علاقه مندان
بیشتری یافته است . در کشور
های هند و پاکستان و پاکستان
خودمان ، هر روز از رنزد پگر
بر شمار علاقه مندان و خواستاران
این مکتب افزون میگردد و آواز -
خوانان جوان و تازه کار ، از این
درجه سرپوشی می آرند . نواد -
رانزی یکی از دوستداران و -
سببی غزل است و میگوید ؛
((به موسیقی غزل و کلاسیک علاقه
مندی ویژه ای دارم))
گفته نواد رانزی که بر دم . زیرا
اگر چنین است . پس چرا تا هنوز
غزل نخوانده است . پاسخ او در
مورد چنین است ؛

((از اینک بیشتر نه در محافل
شاد و شهربان ، به آواز خوانی
می بردم . و وقتند آن محفل ، مو-
سیقی جاز را هنگامی جاز را بیشتر
ترجیح میدهند . پس ماهم
میخواهم داشته هایمان برابر
ذوق آنان باشد))
عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر است ؟
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر -
برابر موسیقی غرب ، پاسخی ندارد ؟
به اصطلاح ((کم آمده)) است ؟

استعدادها ثروت ملی ما



سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر
در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ،
آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر
به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمی کرد ، در حالی که دست
در دست داده بود ، سوی اداره پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا
صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن :

بنابر امریه ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را
شامل موسسه خود ساختیم و فعلاً او در یک دوره آماده گی پوهنسی ،
تحت تد ریس استادان قرار دارد .
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پی
و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم
ناوقت به درسش نمی آید .
اداره پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد
کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی
سپید اعظم جان را تد ریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان
درس شانرا پیش می برند .
دروس این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده
می شود و ویرای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه
آموزشی اش منظمآ تعقیب شده بتواند .

چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درس می خواند
ماتفاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند
تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظمآ تعقیب
خواهیم کرد .
استاد عبدالرزاق امر د پیارتنت ریاضی پوهنسی روشن ؛
هر چند ، ما درس منظم و سیستماتیک از ابتدای ریاضی
با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست
که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سم پوهنسی
(صنف پانزدهم) بردم .
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته اشتیگال و توابع مربوط آن
بود ، وقتی از صنف بر آمدیم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال
کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .
دپلس انجنیر فرامرز کرهنیار ، استاد بیولوژی پوهنسی
روشان :

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من -
از بازگاه خداوند بزرگه برایش آینه ، خوب تمنای کنم .

نی برایش میدهند دیگره کسی
بالای سابقه کار هنریشه حساب
میکند زنه بالای استعداد ولیاقت
او ؟
- گاهی هم تقدیر شده اید ؟
- بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی
کلتور را به دست آورده ام ، و یکم
افتخاری اتحادیه هنرمندان را -
برایم داده اند . همچنان بد ا ل
صداقت ، بد ا ل افتخار و بد ا ل
دوستی افغان - شریوی رانییز
تسبب شده ام .
- تازه نایجه رسیدت دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار
شاه) یک نقش کیدی خواهم
داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شله) !
- بلی !
- پسر رفتنی که پرسشهایم
خسته تان کرد .

(شغل گزول) را نمایش میدادیم
ازین برسیدند آید رلندن تحصیل
کرده اید و یاد آمریکا ؟
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی
من در شورویا زاریوده است .
- چه نکر میکنید در انتخاب نقش
باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده
خوش آمد ؟
- گاهی هر چه پیش آمد ، و خوش -
آمد ، و زمانی هم باید نه تنها حساس
بود بلکه باید دقیق هم بود .
بیا باید یک کمی عم از بر ابله ها و
مشکلات تان صحبت کنم ؛
- حق الترجحه روی کدام معیارها
به هنریشه داده میشود .
- معیار ، معیار وجود ندارد ، چیزی
که لایحه حکم میکند همانطور اجر -
ات میشود . برای هنریشه تیاثر
رود . ۲۰۰ افغانی برداخته میشود
ولی شب اول نمایش ، هزار افغانی -

مدتی

بقیه از صفحه (۶۰)
باید گرفتیم . من می دیدم که او
هنگام صحبت کردن مانند یلنگه
میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود
را در داستانهای دنباله دار -
را دیو حیثت ملک بازی کردم و
خیلی موفق بودم .
- شما همیشه در نقش های سپرده
شده موفق بوده اید . میتوانم از
تحصیلات هنری تان ببرسم ؟
- جراته ؛ وقتی در شوروی -

آیا موسیقی شرقی فقط موسیقی شور
اند و است ، و هیچ ضرب و صدای
ندارد که جویا بگویی دست افشانی
های با یکی ها باشد ؟
این ما استم که خود را با فرهنگ
بیگانه آورده ساخته ایم ؟
نواد رانزی گوید ؛ ((موسیقی ما
همه چیز دارد . هم با سخگویی
و جد و سماع و هم بر انگیزند هموا -
طف واحساسات هم انگیزه ما
است . اما من میدانم که چرا
مردم ما اینک بدانند ، به ساز
های بیگانه دست و پا می جنبانند))
وقتی از نواد رانزی پرسیم که
چرا عده ای از آهنگهایم را در پرو
تلویزیون از کیفیت خوب برخوردار
نمیشند ، می گوید ؛ ((چون ثبت
آهنگهای هنرمندان در ماه ، قبلاً
قرار داد شده ، یعنی اینک یک
هنرمند به اساس قرار داد قبلی باید
ماهانه چند آهنگ ثبت نماید .
پس از آهنگهای قرار دادی چه
بهرین می آید ، همچنان نوازنده
گان نیز قرار دادی اند که چندان
دل بسته گی ویژه ای به نواختن
سازهایشان ندارند . جای -
مساعده و خوب برای تمرین وجود
ندارد . دستگاه ثبت خوب سپسر
نیست و ... و دیگر اینک خود
آوازخوانان باید در مورد آهنگ خود
دقت و کوشش نه نهایت به خرج
دهند تا آهنگی را که ثبت و اجرا
می نمایند کم از کم سزاوار شنیدن
باشند))

یکی از نکاتی که باید روی آن
انگشت گذاشت ، ((کاپی خوانی))
است . که در پی برای عده ای از
آوازخوانان ، مجال اعتماد را گرفته
است . تا آنجا که بعضی ها بدون
اینکه کترین سواد در مورد
آهنگ مورد نظر داشته باشند به -
کاپی خوانی آن می بردند . وای
بر حال آوازخوان اولی اگر آنسرا
باز شنود ، نواد رانزی گوید ؛
((کاپی خوانی تا جاییکه از اصل
آهنگ به دور نماند ، بد نیست .))
نواد رانزی آوازهای مرحوم
استاد سر آهنگ و احمد ظاهر ،
فرهاد دریا و نیز در شمار آوازخوانان
هنری به مهدی حسن ، غلام علی
وانوب جلوات ، دل بسته گی ویژه ای
دارد . در مورد موسیقی اینگونه
نظر دارد ؛

(موسیقی روان آدم را آرام نگه
میدارد .))
از ت ترین آهنگهایی که نواد -
رانزی در دست یوهای را دیو ثبت
نموده است ((بی گفتگو)) نام
دارد .
و ما اکنون در مورد ((بی گفتگو))
گفتگویی ندارم ، آینه هادر -
انتظار اند .

مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکاموتو) جاباتی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به صورت علی باین نقیسه است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جالبی را کنار گذاشته میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه. همه شد)) زمین انزاید: ((لگریه از زمین کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست. به علوهای سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارن علاقه من گیرند. پس به خاطر جلب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کند. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کار نام بر آن دشوار میاید. متفرعلی علاوه میکند: ((خوبیخانه یا بدیخانه بمن یک نفس هم هست، بنا بر برای تصویر گوی برام از درجه یک دارم. هرگاه چشم انداز مناسبت میسر نباشد، احساس راحت نیستیم. از همین جا مونی تلم ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلم که میری با رقص بسیار بازنای بی یاید که برای تاملگر بهتر از آن بواج شده نمیتواند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود. همچنان از نظر روانی اوسپار کنجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوششمر دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است. در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتیم بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتیم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردیم باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، وی سید محمد اعظم جان به هجرتی که به من نگاه کرد، با گزرتن آرام و موذی که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟
برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟
او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان جای برین امدار ترموز چایی نموده بودم و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.
و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.
خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درسش در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کس باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.
هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.
بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.
در جریان راه از سید انبیا پرسیدیم:
یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصله از کدام ولایت استید؟
بقیه در صفحه (۹۴)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ام، اوسه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.
- ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟
- بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲- ۱۲، مخصوصاً از صنف ۲- ۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محاسب است. در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند. من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های با صلاحیت دیگری خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کلم کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کس است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.
روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان:
(من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیست و لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسوسورد

میخواهید کودکان قات

بقیه از صفحه (۸۹)

است که عزیزستان در کشور ما سبب مرگ و میر بسیاری میگردد. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، فایاد، انقار می افتد. هم باید نام برد. چنانچه باید دانست که با دانستن کودگان به استفرغ تنه ها و وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آهنگرانی وارد ریه او شده و جیب های آن ریه بسیار خطرناکی خواهند کرد. بدین امر مورد در سرس بیرومون دو مویع به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مددیم ندس با ما: این تیل در وی میباشد. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودگان نشان به بدن آنها بود و راس بدنه آن از ریه این بود.

کان باد ارونای مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه. این که انرژی یا حساسیت وجود دارد درونای حساسیت بوقت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از ارونای حساسیت مملکتی هم باید نام برد که ایما سیرکاتگاه سبب سمومیت کودگان میگردد. در این مورد بیسیان نانا دای تویسه میباشند که سر خاواده باید همیشه این بوتل شربت ایگان در اختیار داشته باشد. این شربت تمیج آورده بود براد بیله دهه را از عهده کودک خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک نشانی مخاطسی در بدن باندست است. عامل دیگر سمومیت استنشام گازات ارقبیل تا این موناو رساید

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات حیوه بنا بر این برای اطفال کودک از حطول غلیظ مرکب نرم استفاده نکنید. زیرا مرکب غلیظ پس از ترکیبات حیوه است و از راه جلد میتواند جذب گردد. در اطفال باید اطفال داشت که اکثر مساجات اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرگ به علت جمله قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودگان از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساجات خاکی ادامه خواهد داشت و ضرر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

در دسترس مردم قرار داشته. میباشند. بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میباشد. تا به تندی دیگری سبب سمومیت کودگان میگردد قرضه های حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود بندماند و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود



د سهاره هفتي

خو وړې د مخه د آواز مجلی دریمه گڼه لسه چایه واوړنه اوبه هغه کی بی د هماغی روانسی میاشتی، یانی د جزوا، او راتلونکی میاشتی، یانی د سرطان دراد یوا وتلو یزیون د خپرونو (تقسیم اوقات) خپور کړي و. حال دا چی مجله د همدغه کال د د لوی په میاشت کی د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکی نه پوهیزي چی د خپرونو دغه معرفتی دراتلونکی کال د سرطان د میاشتی (پیش بینی) ده، او که دروان کال د سرطان د میاشتی (پس بینی) ؟

که هغه هم په خپله مجله په دي هکله چوپه خوله یانی شوی ده، خود حالاتو کونکی اومبصرین په دي نظر دي چی دغه کار د مجلی د کار کوونکو یونونیت دي. بلکه چی د تیر سرطان په میاشت کی د بریښنا وضحه چندان ښه نه وه، او امکان لري چه بیرو لید ونکواو او ریدونکو هغه وخت د نلو یزیون او راد یو خپرونی نه وي او ریدلی. د دي لسه پاره چی خوک په دي برخه کی هم بی مالوماته یانی نه شی، نو دا لول (پس بینی) ضرور بریښی.

چی د س پی پی چی د س پی پی چی د س پی پی چی

تر ټولو مهم

په رسمی دفترونکی تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د رسمی وړې وړ د مازد یتر خصنی ده.

محتکر

محتکر هغه د ناوړدي چی په دوه پښو حرکت کوي. طبیعت او مجاز یی د پروج دي او یا سمان کی د ورپخو په لید لوسره د پسر ژر متاثر کیزی. وچکالی، د لار و بندیدن او د بیولوژی یوازیښی مساعد محیط دي چی دغه د ناوړېکی خوب او خوشاله وي. دغه عیب او غریب ژوندی موجود نردي حده حریر دي چی که خلوړ کونجه د نیا هم په خپلو زیمو وریات کړي، بیای هم سرگی نه مریزي.

اعلان

نطاق: د غیزي نیولو په زړه پوري لوبی.

نطاقه: هغه لوبی چی کلونه کلونه روانی دي، خود اتلوالی جام یی چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق: دغه لوبی د سهار لسه شپو وچ وچخه د ماښام تر اوج پورې، بی له خنده روانی دي.

نطاقه: مینه وال کولای شی چی هره ورځ د دغولوبونداره وکړي، او هم کولای شی چی برخه پکی واخلي.

نطاق: نویسه وکړي او خانونه د سرویسونو تر ټولو نیز دي تم لخوا یونونه ورسوي.

نطاقه: د ټکنو بیه یوازی یوه افغانسی.

پا سپور خه ته وایي؟

(یا) په دري ژبه کی پښو ته وایو، او سپورت امان ته ویل کیزی. اوس نوی له خنده ویلای شو چی: یا سپورت یانی د پښو سپورت.

د ما مور پته

که کم مامور چایه کاروي، نو لومړي دي په کوراود وظیفی په بخای کی ولیدل شی. که چیرنه په دغو دوه لخوا یونکی نه و، نو حتما په داناوای، کویونی مغازی او نیلوتا نک تر مخی لیکه کی ولاړوي. او که په دغو دري لخوا یونکی هم نه و، نو هغه په ماموریت باندي هر ورو شک په کار دي.



پتی وال کتاب پښتون

JGMMO



د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو ورس ته درلود، نو د پلوه خای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوهم د دوی وچی او سپوری کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه پله خلک د ژوند وړخنی خړخ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د ((خیال پلو)) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه خوک چې د بناریه لوړویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شی چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره پوهې ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو یو کیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی بیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوخی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوخی یا یوه خمخسی خیالی غوړی، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکرو بیبه پیره لوره ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی پیزلی شتوپ او وچه خیالی پوهې چی هرڅومره خورلای شی.

د پخولو پل: له خیالی مینه لووروسته خیالیسی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزدې او خیالی غوړی پکی سره کړي، که چی غوړی سره شول نو هغه خیالی بیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دي نسر هغی پوری په غوړوکی سور کړي هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د بیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالیسی کچالو چی په خیالی جاقوسپین او غوڅ شوي دي، د یگ نه ورواچوي، له خوځنده لرلو وروسته پنځه شیز خمخسی اوبه هم پري ورواچوي، که چی دغه پورته کارونه په ترتیب سره ترسره شول، نویاد نیم ساعت له پاره انتار ویاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو باخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د سترو خان وغوړوي او وچه خیالی پوهې په مزه مسزه ورسره وخوري.

خودي ته مو پام وړی چی له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگریده، نو په خورلو یی سرته مه کوي، بلکه چی پاکتران وایی چی: ((له پوهې وروسته تازه میوه گټه لري))

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم دا مساله په بناروالی پوري هېڅ اړه نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چی په یوه بیت کی یی خلاصه کوم: ((هر سر ی پیداد ی خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چی په بازارکی د مواد وپیسه له کنترول و تلی ده، تاسو به دې هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله پيري نېس مسالې سره تماس ونیو، باید زمانه اونېست په پاگه شوي واي، هو... ما په دې برخه کی یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چی متن یی داسی پیل کیزی: چی په رسد تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چی ریاست وېد تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې پوهې پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد ا خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیز یون له لاري د ا کار کولو څوموز به خپله خان پوهې پخوونکو ته هغه وخت ورسو چی پوهې مویه کاروي، ځکه له دې متل سره سم: ((اول خان بیارام))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چی په هرڅه کی تقلب رافلی، په متلونوکی... د اهم زمانو نېست دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتونه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي د ا مساله په ماڅه... اړه لري، ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د ا متل دینه دي - اړیدلی چی وایی: که دې خپل کار هم وړی، قلی اوسه، هو... دا باید هیزه کړی چی د ا متل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چی زه نور خوابونه نه لرم، زه هم ځکه د بیو د تینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن
مترجم: ستاره



• مواد مخدره قرآیدی بزرگ نسل جوان

• تجارب سوئدین این کشور پستگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقبسران و دست اندرکاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تضر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دود کردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تعقیب و مقادیر روز افزون کاتایز و امپتامین هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نی گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)



تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب صبر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیرویش و قفل نهانش را - گشود. چنان به گریه و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگه دارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دستم باید کوتاه و اندام چست و چالاکان اقبال - صبر با راهبردی گشوده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کسانیدن هنرمندان به دور ما - گسستن شهر از کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خا - مماندیشیم.

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشته برایم سخت دشوار بود. نماندم چند روزی منتظر بمانم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشته و هنوز اهدم را بگلی ننهد. بودم یا از دور و یاران خاطر هائی تلخ و شومین نهادی به خاطر داشته. هنوز به ام در آن جا - داشت. آیا میتوانستم از دیدار بگلی چشم بپوشم؟ آخر در خواب میداری او جلوم بود. چطور میتوانستم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنم یا از آن - بگلی بگذرم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمد. در گوشه خلوتی می نشستم. کیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی پیچیده - کردار و تمیز میگفتم. سینه ام را از هوای آن - مانتاشتم. با چشماتم در دور و یار و رفیق آن را - صمیمیم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتیم، میبنداشتم که سراسر زنده گم مثل سایه لرزان و سرگردان در ختن بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که - دستم گشوده بود و چیزهای را که ندیده بودم - تاثیر زهر آلودی داشت و انگار م راسم صماخت و مرا بر میانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر تویی و تهر گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود و در انکار و خالهایی بود که از سالهای - سال ز هنر را نمانده بودند. گاهی به کار من میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسوئی داشت. گاهی برای سر گذشت ام انوس صخورد و آن را هدر رفته میبنداشت.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوس ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حس میکردم که جان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم - سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی گشیده که از آن به شدت تفسر داشتم.

سر انجام به سرم تیش را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید. مدتی ساکت بودم. نماندم چیزی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبر آمد. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در - گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشت و خود را جان زمین و هوا معلق میبنداشتم. هر چه در آن - لحظه نتوانستم مرا به کدام صلی و ادا و دلی از همه چیزهای قدیمی برگردانم. در هوای نیکو نفس میکشدم. به تدریج کعبه ای ز هنر را از زیر پای تازه انباشتم. سر انجام تصمیم گرفتم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

با امداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش سوره ادا می میبافت. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صماخت. دیگری خوش راه گزین میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات میبنداشتم.

خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد - تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هایم که خود خلق کرده بودم، و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در - مقابل آینه میبایستادم. منک به چشم میزدیم. کلاه و لنکی به سرم میگذاشتم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم. صدام را بر روی میدادم. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم.

سر انجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتیم. روضه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا - میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها - به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گردن خاکی و سرسایها را سرسام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگشیدند و صبر بودند که ساعتها در دلهای انتظار کنند. بیگاری، گردن خاکی کم کم تاثیرش را بر صبر و دیگر شوره و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتبت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن شده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کتاف صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گاهی رانش میبندادند. گاهی هیچ و هیچ و زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد های دور و رسا تر صحنه تسلط داشت. سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریانت به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشت. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهسته کی خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفتم:

درد تئاتر و بازیگران اینها هستند.

وقتی نظر انداختم خوش بود. کارگردان - سایه و از بر طرف کتاف چون مید جلزید و در پهلوش چند بزغله و طرنداران با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صحنه منظره بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگشده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تعلیم شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سراسر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تیر و پشانی از جای خسته میبیدیم و در میان سبیل تماشاچیان کم و شب شدیم. لحظه های اول سکوت مرکبانی در سالن سایه - انگند. همه کج و صبران بودند. سپس مردم به درون صحنه میدهند و آدم میخوانست میبند که در - اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه های توام با خشم بود. بازیگران بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جابرونی حال به اچ خود رسید چاره جز ترک محل نداشت.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند. همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمشدد که با من کج بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از - خشم غنی انداخت و با صبا نیت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز ضعیفان با سینه جوش و تفرت مرا میگشید و هالسن فضاکی گفتم:

- می بینی؟ چی حال دایم؟
- با حوصله مندی گفتم؟
- چرا، چی شده؟
- چرا، نه منمسی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم؟
- کجا میرود؟
- هر جایی که دل ما شد.
- صبر کنید، یک هفته بعد دیواره کارها بر راه میشود.

- پس است دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره ریانتیم. همه را پیش با هیاشان انداختم. دوسه نفر هیچ - بردند. وقتی پهلها تمام شدند، یکی صدا زد:

- دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم.

بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم وضب شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و مگن در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پشیمان. مرا میگشیدند. با ز همی کد ام شان از من دفاع نکردند. دوش با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صوت کده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح هر انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس صرا زهرنگ، انگار معیب و باور - نکردنی، کابوس زهر و ششمیر هلنگ و ازدها و از کسه پشه ها، همه از سر نو جان میگرفتند. ماتبت سوال های زیادی ز هنر را پر کرد:

- چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کسر کدام فظی درین بود؟

از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمشدد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتبت به سوی صبر متمم. هم - بردم. به سرم آن را از دیوار کدم و تا نتوانستم - بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ های پاره، گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیخند شیطان را بر لب داشت.

با امداد آن روز در زمین جانم شدم. راه رهایی و نجات میجستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدم. بی فکر بی ارا ده و آهسته، فاصله ها را میبیدم و تمهیدانستم که چه وقت مرمم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتم. نماندم که به جایی مرمم یا بی رسم. دوستم به مردی بود با پشت برآمده و لنکی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنش را با شال بی رنگ و ریش میبید و تارهای ریش بهش دانه دانه قابل شمردن بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان زلف و نافذ و روشش هر کسی افتق - گشده و مراد و مطلقش را میبانت.

پیر مرد چندان تروتی نداشت. چند تا بزگو گشند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. از صبح تا شب ضلالتش را میبنداشتم. زمین را قلبه میکرد. از کسبنداشش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی گله و قفسه مرفهانش - برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگشید. باد آهسته آهسته آرام میگرفت. به بر بالایی قله ها میمانده بود. سبزه و هلفی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمشددنگه کرد. دیر باز و بیماری وضع آنها را از اینا ماند آخت.

اگر هم نمی مردند، دیگری پیشی میداشتند و سسه گوشتی.

بره های بی مادر کنی را نداشتند که شمر میدهند. موشها نمیکشند که بره های بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره های سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گوی میمانند. با به دنبال ما میدهند و با چشمها و نگاه های تضرع آمیزی سرخ گشده شان را میگردند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگشت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم. شوی - صبری را دیدم. مرقان دم کده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدت کدکن خود را به دور - دیواره، سیمها و چیزهای قفس میبندند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بسیاری لبوانه وار و صیانه به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میبند. اینها از قفس رخت بر سبه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه چند تنی بی حال بی رقی منتقد بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش میبند داشتند. پاهای گشده میبندند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خاچه میبندند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده، بر کوههای نهادی میلیدند.

دوستم نگاه مضطربش را به سهم گشاند. همه لمن اندیشناکی گفتم:

- می بینی گوشت یکدیگر را میخورد؟ این کار شکن بد دارد.

هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کونان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مرا به کمک میبند، گفتم:

- چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را میخورد. نشانه بدبختی و فلاکت است.

هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش پیچیده رنگ میبند. انگار شرم داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میبنداد. به زمین و زمان نقش و دشنام میداد. دلش صخواست با جوب و لگد به جان مرقان ساده میبند. من هم حال چندانی نداشت. دلم را لگه های خونین فرا گرفته بود. هر قدر میبندم از من - نیروی و دامنه آن وسع و صبر میبند میبند.

در حالتی خوابگونه میبندم که تئاتر ما به شکل قفس بزگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تنی به جان هم میگردند و سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقان بی چشم میبندم. مرقانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میبندم. لیا میبندیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میبند.

- این کار شکن بد دارد. ...

فم گنگی در درونم زناه کید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشماتم میبند. از انگار قبلیم دلم بهم میخورد. میبندیم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این - موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنیا و روشن و صقیقی تا یکی شب در ز هنر حکمفرمای داشتم.

است. کابوس که با چنگال تویی و توش گشدم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میبند و سوز - آرایش را میبندم که از چند سال پیش به این سو میبند اما نماندم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حس کردم که چالاکتر و میبند شده ام. حس میکردم که از چند های زنده کی رسه ام.

دیواره راه شهر را در پیش گرفتم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتم، در نزدیکی دیوارها گردان بامن قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میبند. لحظات اولی پا کندی و تلخی گذشته، هر چه میبندم چیزی در درون ما مانع میشد.

با چشم میبندیم. با کسی بود که نخواست ما به هم دیگر برسیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میبند. کم کم دیوار کشته در برداشت. با چشمهای سر زش بارش این که گناهان پیش نا پذیر ای زهر دوی ماسر زده باشد. دیگر را میبندیم. ناگهان دیدم که گوشه های نور رفته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدم و دست - دیگر را نشردیم. شانه های ما سبک گشت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میبندیم.

مرد نمی شناسد...

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترانیه با اشاره رؤیت ترسناکی، گفتم:

- پس لطفاً به اداره ما برن. ایا تمجب بیشتر گفتم؟

- توحی نداری، تو میدانی که به کی است. در میان تو خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنن.

- صبر کن، به سلاوی پانا پوتوف است. در دفتر پولیس باز بگوین.

- خواهش میکنم. این ترانیه دیگر نمیتواند حرف مرا تایید کن. رویش را به طرف مردمی که در آن شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد:

پرسین اگر با او برن این ترانیه در نظر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید.

- کسی از شما او را میبند؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بمانت.

- کی گفتم که مره نمی شناسم. به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما بر من رای دادین. چطور میبند نمی شناسم.



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوان برگزار شد.
 — ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.
 — کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.
 — پله ، سیلر آزالمان ، وولاد سلانو زمودا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند

بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴
 — هنگری ۱۰ — السلوان دور (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴
 — ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸
 — ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲
 — ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

جام جهانی فوتبال و گمنامهائی از اینجا و آنجا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانچل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.
 — پایه شمر رسانیدن گول چارین خوش در سابقه هسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.
 — ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واترمون از سویدن در سال ۱۹۳۸
 — ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰
 — ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴
 — ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴
 — ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲
 — ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶
 — ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



خورد سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی

— خورد سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفل ۱۲ روزه مکزیکوئی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود .
 — مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پهر مرد ۹۸ ساله * مکزیکو بود که برای تماشای سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود .

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است .

یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در — ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده — است .



صاحبه : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟

ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبنسند
داشتم . همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیسه خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبه
بودم . همه ساله تیم مادر -
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی
بود ؟

ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، نه سراسر اکتیویته
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزش
در کشور است و به همکاری
اعضای فایبل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود . بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و تریبون ورزشی نیز
میتواند باعث تشویق ورزشکار
گردد . بنابراین تشویق تهر
ورزیده کلب ما محمدریفیق
محمودی در پرورش استعداد
های ورزشی نقش اساسی داشته
که افتخارات انزوی از باعث
تلاش های نامبرده تهیه کلب
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟
ج - شغل آزاد دارم .

س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟

ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .

س - بجز عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چارسال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که درین
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان درین -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکو قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و هدیه نامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم . مدت چارسال راه
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و
سپورتی نمودم . در تیم ارد و واقعا
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشته و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .

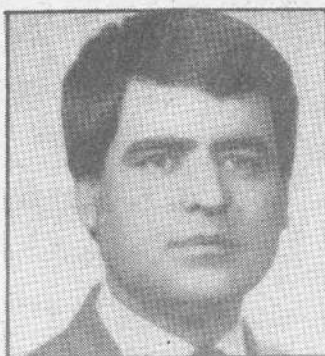
س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟

ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .

در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل
بثیه در صفحه (۸۳)

حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



آرزوی پیرزاد از کاره ۲ و ۳ پیرزاد :

س - چرا ظفر شامل مل دین او آخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
 ج - خویش میگوید آداه میدهیم .
 س - آیا تینوس نامزد شده است با کسی ؟
 ج - با نامزدش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
 ج - به صاحبه * ظفر قی قمل مراجعه کنید .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لیسنگ آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرس می سازند، علت را واضح سازند .
 ج - چون وارخطا میشوند .
 س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
 ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
 ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
 روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

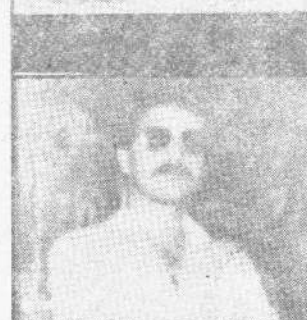
س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستری منمضی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسه مهم :

س - چرا دین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا دین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقپار امید متعلم صنف دهم لیسه عایشه درانی :

س - آرزوی من که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشکل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - دینکی از صاحبه هایش با سپارون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

الله رحمت نبرد محصل سال اول پوهنغی انجنیری - ج - :

س - مجله سپارون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیشوند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیمت مجله سپارون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه از بازار سپاه است .

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میازد : ((کتی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم ازدوستان خوش بگهزم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . در آن روزم که مسئولین امور انجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر سر کردم .))

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن طرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانواده های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکردند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده میشد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفی و اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانواده کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفتن را باید تلقی کرد . اولیها که اکثراً ۲۷ ساله و - فاغ التحصیل ژوئالین است میگهد : ((من تمام عمرم را در گهز و دروغ سپری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .))

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . چهار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره)) در بوئنوتون لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثری را بردارند .))

ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژوئالیستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در صاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نهایتاً ترکمز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهایی ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بخترا زهرکی دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهایی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . ملکه مکتب ((ماشاکالینینا)) که پیراهن ساخت کمیته بود را مودن را برتن داشت بانوار برنده کی روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیته چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جانتب تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نهر شد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهایی ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهیک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله کی که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت الی او ، تحفه کمیته لهوس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینینا)) در مقابل این پرستی نهاد میگهد ، ((اوه ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگرین تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .))

فوتو راپورتی که ((ماشاکالینینا)) رادرسابقه مودل سال گذشته در خانه فوشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوزنکی)) پدر ماشا حاضر بود هرانی او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همیشه دخترم را در میان اینهمه دختران نهایی و دوست داشتنی ندیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مخور بسازد .))

دو هاکردن در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانوی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیر)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلوچیکها)) جایزه ((قدر دانی عالی)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوئسکی)) از اود هوت بعمل آورد تا به استدیوی تئاتری اودر ((نیکیتسکی روتتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایع اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا نپتانکه راهی گیری عمیق شان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک

ملکه

سخنمان

نزدیکان زود ترازم فاضله می شناسند

میکند گویا میخواهد عنایتی را بکنند بدیگی هارا نتوان پوشید

کسیکه با معشوقه از دواج - بالیا س خورد بکنند نال

طلاق بدد - هر که بیشتر سرگرم ارتکاب

میکنم گویا میخواهد عنایتی را بکنند بدیگی هارا نتوان پوشید

کسیکه با معشوقه از دواج - بالیا س خورد بکنند نال

طلاق بدد - هر که بیشتر سرگرم ارتکاب

میشود بگرم بازار او تاسیب میکند در عکسها راه خالاراسی

بیان سر جلوه کردن - در عکسها راه خالاراسی

مستقم دار - است و از نادان با منج

بخون نزد یکی سازی و بس از اردو - نادان باید از بیانه بنسد

وسوسه از خود در سازی - بگردد و هوشیار از هر دو

ترجمه از رهتای - وهای آخرین تجربه بهایی و طلبگی است

بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: ((جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد))

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم ((سرنوشت یک انسان)) بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسرارآمیزیست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست نداشته است. او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در ((حماسه یک سرباز)) اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است. (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.))

فیلم های ((ستاره های روز)) (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان ((موسفلم)) در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم ((آزادی)) اثر ((یوری اوزوف)) و ((آنها با علم می جنگیدند)) اثر ایواند رچوک میتواند نمونه های از ادب شجاری کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرساند آورده بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژا شکار میشود. الم کلیفوف در فیلم

((بیا و بسین)) از کسوجنا پنگارانی را که تمام خصلت های انسانی شان را از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر روزن فاشیستی گذشته و در هول و راحتمل کرده ولی روح تناسک را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه فاشیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

((چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند. این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود.))

با سخ ساده به این پرسش اینست: (روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند. آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یار دیگر اتفاق نیفتد.)) زیر اجسکه

ها و بخصوص جنگ جهانی دوم جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان ها را گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویش را از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژر همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم ((صلح بسرای تازه وارد)) نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله ((کودکی ان)) از اندر تارکو-فسکی ((مان)) نیکلای گوینکو-راه های تازه

استعداد های جدید ظاهر شدند و وضع جدا تعیین یافت. آغاز کار هنری میخائیل شویشتر با توجه ویژه اویه زنده گی روستا بیان مشخص گردید. اولد زوانوف با نخستین فیلم خود ((شب کار)) نیوال)) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم ((چهل و یکم)) ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی ((رومانیس قهرمانانه)) اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و کپورشانلین کار خود را در سینما به سمت معاون

((اوژنی گراند)) پس از نمایش آن در ((ماله تیاتر)) توسط سرگی - الکسیف، فلم ساخته شد. بدایه فلم های کوتاه استانی رون دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچیده تر آغاز گردید و ((سریال های تلویزیونی)) تولید گشت. سریال ((ماری خود اتشی گشودیم)) در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

موسفلم

((ریسی)) اثر الکسی سالتیکوف ((آفتاب سپید دست)) از اولاد - پیرویتس از شمار این فلم ها هستند. در کار استادان جوان هنر - مندان نسل کهن سالشره کارشان ادامه دادند. میخائیل روم - داستان دراماتیکی را درباره فزیک هسته بی بنام ((نه روز از یکسال)) و الکساندر زراشتی فلم ((در ارتفاعات)) را درباره کارگران صنعتی ساختند. پولس - ایزین شکارش را بنام ((کسو - نیست)) کارگردانی کرد. در آغاز کلمه بود.

گورکی توسط اسمیل لوتیانو((کاکل -

پنجید و باتکیک های جدید. بی دیگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار کردند. سریال های ((میجوریک)) و ((اجودان عالیجناب)) اثر ایفگی تاشکوف پنج فلم از ((ارواح مرده)) گورگول از میخائیل - شویشتر و همچنان ((تازید ی های کوچک)) از پوشنیک به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه بی که از آن شما رسریال ((میخائیل لوموسو - سوف)) اثر پوشنیک، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از ((سایه ها در ظهر ناید)) میسوندا)) و ((ندای جاودان)) از اولی - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا پولسکی - نام برد.

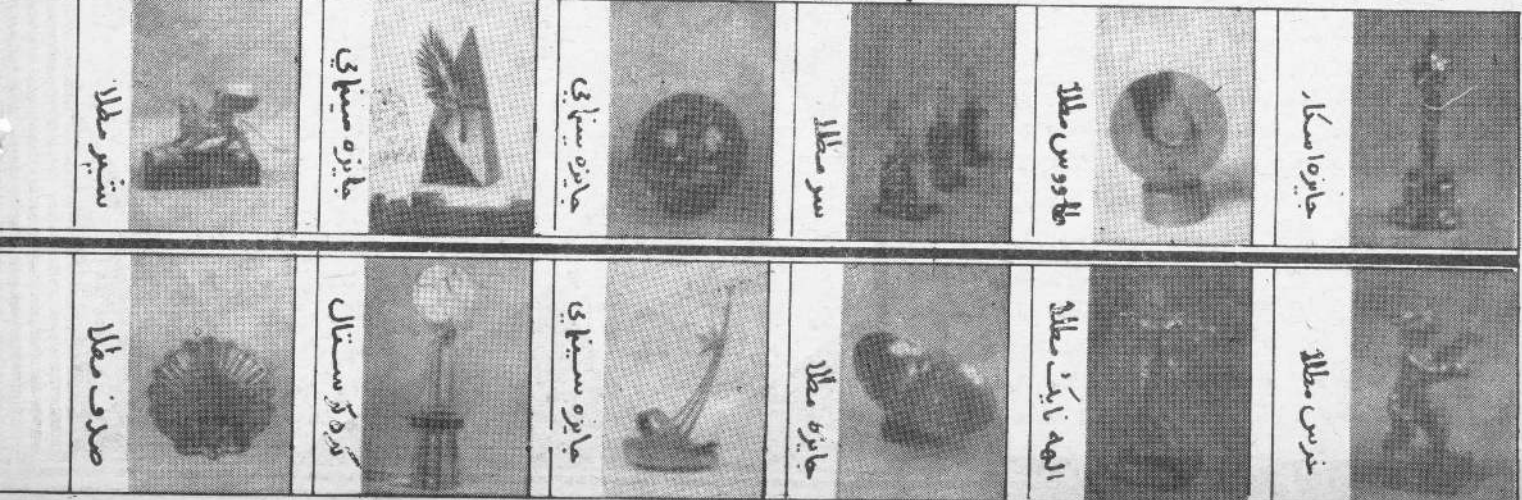
انجام تولید فلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کار این آثار تولید فلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار رخشانی را در این راستا تهیه کرد. درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمایی توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. ((در سرباز رفیق هم بودند)) اثر ایفگی کارلوف

کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام ((سرباز)) آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم ((کودکی ایران)) فلم ((اندری رولف)) را فلمبرداری کرد. فلسی که هنوز از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ما ست. اندری میخائیلوف کاجالسو - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم ((سرور آسیای)) اخی کشف کرد.

الم کلیفوف با فلم ((خوش آمدید)) لاریسانینیکویا فلم ((بالسا)) ((الکساندر ریتا)) با فلم ((کسی زنگ میزند)) در بار بار کید ((فلم دیگریش)) تم)) استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای برده تلویزیون موسفلم درد همه شصت به تولید فلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید. نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً

موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتای خود میتواند افتخار کند و آن ((دیت)) است. جاییکه فلسازان تازه کار استعداد شان را در برود کشتن های کوچک می ازیابند. این محل نام های



میخواهید کودکان تان

زنده و

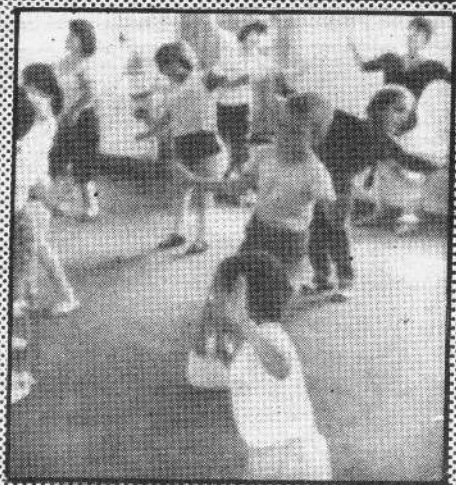
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده‌گی کودکان را
تهدید میکند •





— پس از حمله قلبی (سکته) و — سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل میدهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدوم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می ماند. به همین دلیل اخیراً رگانه ها اگر از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانگی و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند، سقوط از بلندی در صدر لیست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود، از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کاناडा منتشر شده، حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده، ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله است که از زیر پسا در می رود، بخصوص از زیر پایی مادر کلان ها، به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید، خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه، در کودکان کاناڈایی توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدوم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت صدمات دمایی دچار (میرگی) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هرنهنگام یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. به علاوه در میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوریا کاناڈایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون پاک روزه خانه را باز نگذارند و کودکان شان را با خود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همومیت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه در آنها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کاناڈا در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد در آن کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات باارزگی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد دانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک میتواندست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیهی را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقررات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها کاسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حادثه بسیاری از مصومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مصومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مصومیت آمیزین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)
 بولد اهارا کست مروشا پرتند
 - پس شما از مینا پریده اید؟
 - نوشته کنید: پلی، از مینا پریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!
 خاطر خود میگویم!
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟
 - بخاطر چهره غایب...
 استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.
 - در خانه چه کسانی علاقتند -
 دامه راه شما اند «خانم» اغفال و یا هیچیک؟
 - هیچیک، وقتی مشق میزنم - میگویم مادرم برای میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس - میخواندی حالا بر میرسی روی - و خانم و اغفالان در پاره عشر شما چگونه می اندیشند؟
 - شش اولاد هائی نانی دادی فریاد برآمدند از تن بدند - جیور ندند به نانوای برنج - رفتند در لست نام نوشتن بیرون زاندا بود - گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند - من زیر پا شد هر چه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا - خرد درین بیرون خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود - فریاد زدم - از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندانم - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در لایه های خورده - اید یعنی که در لایه های هنس خورده را کرده اید؟
 - پلی همینطور است برقی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد اید میگردند -
 - پس این اکثر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض - مصاب هستید؟
 - حسادت کله زشتی است - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلا هنرمند نیست - هنرمند جایی خود را در هیچکس نمیتواند کرد یگری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق - سید شریف حارث، استاد بینسا و غیره درگذشتند ولی هدف جایی - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که یگری باشید؟
 - نه!
 - پس وقتی نقش خان و ملک را در فلما بازی میگردید خودتان نبودید؟
 - من باید اعتراف کنم که نورفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

بقیه از صفحه (۷۷)

رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معناد با تهریق هیروشن و امیتیا من ها - ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلا صفر است.
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مشهورین مواد مخدره پروفسور گابریل ناهای انزو هنتون کولمبای توهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:
 ((با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است.))
 هنگامیکه ساله "زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند - با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کامله درخور توجه و نهایت در نظر داشت اینکته برای سالیان متفادی زنده گی افراد معناد به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته - سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم - دیگر جهان در مو تق بهترترین قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.
 تا به آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۹۶۰ میرسد - در یک جهت قضیه والدین معنادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معنادین نسل جوان انتظح کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند - در راه مبارزه بمنظور حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن ، نقش بارز دکتر نلز بهیروت ، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد - او استدلال میکرد که بدون معنادین ، بازار تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد - نامبرده اظهار میکرد: ((ما هدانم آنها کی استند و در کجا میوان آنها را جستجو کرد؟ بنابراین میوانم عمل گیم و دست به اقدامی بزنم))
 ولی در جهت دیگر قضیه ، دیگران به نام آزادی فردی ، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند - او و رسن گهن ، رئیس اداره " پلی سهدن بخاطر جامعه فایز از مواد مخدره اظهار میدارد: ((لیبها الهت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معنادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از نرسندگان دوره کرد جمع آوری میگردیم))
 بقیه راه حل لبرال بی فایده بود ولی چگونه میوانستم مردم راه این نظر مقامد ساین تا اهمیت موضع را درک کنند .
 بالاخره ، همنکه ساله به مرحله " حاد خود رسیده ، چشم و گوش مردم باز شد ، چنانچه یک مشوول امر اجتماعی اظهار داشت: ((همنکه در جاده ها روز بروز به شمار جوانان های معناد انزوده مشد دل ملبال فرزند ان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم مبادا آنها نزم معناد شوند))
 همنکه توجه عامه به مسئله جلب شد ، همه وخامت آنرا درک کردند - رای گیری هاشان داد که " تهبها " همه از ایلیس شدیم - ضد مواد مخدره حمایت میکنند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی وصاله کاره تصه باشد .
 برای آغاز مبارزه ، تفاوت میان مواد مخدره ((شدید)) و ((خفیه)) وجود نداشت - شمش مانند هیروشن خطرناک شخص می گردید و مشوولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قاتلی نبودند - چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره قاتلی و منوجه منتج به جرمه با حضور در محکم میگردید و نرویش آن معمولا شاه هدف خاصی بود - پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

گل جهنم

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود . در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید . در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند . همدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است .
 شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: - ((خوب فکر کنید ، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با مشکلی مواجه خواهید شد))
اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین بعد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالباً تلاش های آنها - بسنده نبود . آنها نوجوانان تند خوی آنها از جمله معنادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگردانند ؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند ؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیهوشگر کمتر دارد چه میتوانند بکنند ؟
 هر سال مورد ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند ، تشبه ((حیوش یا جرس)) رای فرستند . همدین تشبه بی پرده همدین تعارف آمده است: ((جرس اگرچه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین ، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتاً ها را به شکل اسراف شده آن احساس میکنند .
 تا به تیر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در سدن دود کننده باقی میماند))
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها ، اشاعده های صفتی ، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود . بمنظور مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر ضد کننده مواد مخدره تشکیل گردیده است - کود تیمپل ، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقامد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن - زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد))
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان صصح و شدیدتری جلوگیری از افتتار سازمان داده شد .
 در جهان صحبت های منظم ، شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفتش سفتهان شمش دود میگردند - مصر میگوید: ((در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معنادین وجود داشت - ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا به حد بزرگ بود ، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مشوولین امور اجتماعی معلی ، بزودی لکچر نیم روزی را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند - شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشا آنها برسد - در حوالی آخر سال لکچر های شاهه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد .
 تمام بزرگان اینکته با جوانان تماس داشتند ، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند همدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در - سزا ناسر شهر وسعت پیدا کرد .
 معلین ، شاردنی ، رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند .

الیهزایت و سبتر بزرگی از زنانیکه نوجوانان معتاد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضما به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد . زن موجود بعد از اینکه دریافت دختش میوا در سن ۱۴ سالگی معتاد به شمش است تا سهر ششمه معلی ((سازمان ضد مواد مخدره و والدین)) را سازمان داد . او توضیح کرد: ((هجا اکنون دیگر یکسک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میبودم ، هرگز دخترم به شمش اعتیاد پیدا نمیکرد))
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میز کنند ، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد - هرگاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند ، مشوولین امور اجتماعی زنده گی آنها را امتداد یکسال تحت نظارت قرار میدهند - بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشا آورده در تماس نزدیک قرار میداشتند . بالاخره ، مشوولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا ((کولکف)) معالجوی دویتر از مسل رست بفرستند .
 از جمله ۹۶ نوجوان معتاد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظون گیر افتاده بودند ، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند . از جمله (۱۱) نفر که کویس های مربوط را تکمیل کرده اند ، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند - کنت لامن جوان نژده ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: ((این بهترین چیز است که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است - من حالایک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد))
 تا به ایر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آموذ بود که برنامه های مشابه جلوگیری از مواد مخدره از آنزمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میروید که همه کشورها را در بر میگیرد .
 بیهلاگرتورم تنظیم کننده برنامه ((سهرمان ضد مواد مخدره)) که در قوا صلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند ، میگوید: ((قانون هیچگونه تنطی را نمی پذیرد - اگرچه مواد مخدره معتاد شهید ، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید))
کک های قانونی:
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مشوولین امور اجتماعی اجازه داد که از طهق مساکم ، جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند . کالین نلم سترم ، راهنمای اجتماعی در کلینیک ماهاکه سالانه با تقریباً (۶۰۰) واقعه نهایت مشکل ساحه سنگلم سروکار دارد ، میگوید: ((مفهوم قانونی آنست که امد همنه وجود دارد - ما هرگز نباید خود را قفب بکیم و مرگ معنادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند ، نفاشاکیم))
 مشکل است پیرامون اقدامات و تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر تر اند به مناقشه پرداخت - اولهگان بزرگ از سنگلم ، در سن ۱۴ سالگی به هیروشن معتاد شد - مادرش ، معلین و تم ماهسا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند ، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی نصیب نشد - در سال ۱۹۷۸ تهبها در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت .
 بقیه در صفحه (۸۵)

بابایسکل از کابل بمبئی

بقیه از صفحه (۳۷)
 حدس زده می توانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - فقط سه صد اعمانی که بیست اعمانی آنها برای مرستون و بیست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نخواستند برای خرد کسوت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند .
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بابایسکل از کابل حرکت کردم یک بابایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد سیرفتند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگرچه داستان طولانی است مکن خلاصه به عرض میروم .
 حرکت از جلال آباد و بیرون از مرز (تورخم) شیب راسر خین سار و بیرون از پاکستان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم ، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معین مشهور سکما (معین طلایی) در آنجا واقع است - وارگد شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدم ، بعد از آن از راه ارشهر د هلی رساختمان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدم . ((ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشند)) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتم - جسون فیهیدند که من توسط بابایسکل نام بمبئی میباشم اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخود بریان یا خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد ، می توانی از خورد استفاده کنی در اینکته در بین راه جیوریا باید از این خنکی بیورگی که در آنجا هزاران هزار میوز زنده گی میکنند به مجرد اینکه زیادیدند با لایت حمله خواهند کرد و تو می توانی که در آنجا از اسلحه نخود استفاده کنی ، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در راه و بیور از قریه ها دریدن عجایب بین راه وارد جنگل بسیار بزرگ با درختان قوی الجته شدم که صداهای حیوانات عجیب و غریب انسان را به هراس و امید داشت - بعد از طی چندین ساعت راه با خود فکر کردم که اینها الله از نظر میرومناخلاص شدم . در همین فکر بودم که هجیم شاد یا شمع شروع گردیدم - در دعاها میخوانم از بالای درختان و اطراف پته را با ظاهر میگردید ، شاد یا همنه جته کوچک داشتند رنگ سیاه مایل به نسواری در ای د ههای دراز و یک تعداد شان هم شادی های زرد رنگ معمولی بودند - حمله شاد یا طسوری شروع گردید که اولاً راه رفتن حرکت مرا مسدود کردند تا به خود جنبیدم مورد حمله شادی ها واقع شده بودم ، بر سر از بابایسکل با بین انداختند و ده ها شادی بر سر شانه هام بالا شدند - بعضی شان زین و تاپیر بابایسکل را پاد ندان می جویدند بعضی شان لبا سهام را باره میکردند و بعضی شان موهایم را می کشیدند و دیگران که به من دسترس نداشتند در حالیکه بعضی از آنها جوچه های شان را در - میزدند و روشی داشتند میرقصیدند - و خیز و جست میزدند بعضی صورتیکه بود خود راه خود رسانیدند و چندین مشت آنرا به اطراف تپت کرده ، با شیدم میوز ها یکم مرارها کرده و متوجه جیدن و خوردن نخود ها شدند و من هم قرار را برقرار ترجیح داده از - صحنه مجادله فرار نمودم ، در حالیکه لبا سهام را را تکانده و بابایسکل خود را از زمین بالا میگردم - متوجه شدم که در تمام بدنم زخمهای متعدد دی از - اثر جنگند و ندان میرومها به وجود آمده که هیچ کدام آن زخم عمیق و خطرناک نبود و خوشبختانه به اثر استعمال کس تینچر که با خود داشتم بهتر شد . بر سرعت حرکت خود افزودم که میاد امیونها

پس از نوش جان کردن نخود ها مرا تعقیب نمایند و از جانب دیگر چون چند ساعت وقت مرا شادی ها گرفته بودند باید هرچه زود تر و سریع تر حرکت میکردم که رسیدن شب در جنگل بسیار خطرناک است خطر حیوانات وحشی و مارها واقعی ها خطر های بی مرگبار دسی دارد ، بهر صورت نوشیدم تا هر چه زود تر از جنگل خارج شوم اما متاسفانه پس از مسافه چند کیلومتر یک گله فیل های وحشی سرک را مسدود نموده بودند و راه عبور به کلی وجود نداشت و از - جانب دیگر نزد یک شدن با بین حیوانات عظیم - الجثه وحشی بسیار خطرناک بود حالاً باید تصمیم میگردتم ، یا انتظار کشیدم که گله فیل راه را باز نماید که در این صورت امکان داشت تمام روز حرکت نکنند زیرا از وضع طوری معلوم میشد که برای نوشیدن آب و استراحت آمده اند ، زیرا آنجا در کنار چاه - برکه آب صاف وجود داشت پس چه کم ؟ با بسند تصمیم میگردتم ، در اینجا بود که تک بیتی به خاطر م رسید -
 من نمیگویم زبان کن پایه فکر سود باشی ای زفرست بی خبر در هر چه باشی زود باشی و شمع از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتم یعنی از بیوا هه حرکت کردم که با بابایسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را بازمیگردم ، اما نه به موازی سرک بلکه به هر طرف که راه پیدا میشد پیشرفت که در اثر نداشتن قطب نما براه ناما ، راه را به گلسی تم کردم ، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میسید و من در فکر نوشیدن بودم که چه باید کرد وجه نگردد ؛
 درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میکردم و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد : ((دستی از غیب برون آید و کاری بکند)) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شب در این جنگل مخوف بسیار خطرناک بود و در اثنا شیکه از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم ، غشی غشی بته ها - فکر کردم که ام مار کبریا یا حی و وحشی باشد ، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد - چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد ، آواز زدند بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد و تر و تر یک تر ، در دعوتاً و نغز آفتاب درختی بطور بیرون بریدند که با تیر و کمان و نیزه مسلح بودند و من بدون مبارزه تسلیم شدم - زیرا مقاومت فایده ای نداشت - بدون آنکه حرمی بزنند ، یکفرشان در نی پایانس مید که آوازی مانند اشیا بلق بیرون کشیدند پس از چند دقیقه سه جار نغز پیغم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بابایسکل مال بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند ، پس از فاصله نه چندان دور - در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب با نسرد درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشدند و مرا شادان نزد ریس قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگرچه ارد و نبرد اما بسیار نرزی یک به آن عزیزان بود ، میبند کلمات آنها را یک اندازه درک کرد و به فمهم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم از فمهم های هندی وهم به طور خصوص یاد گرفته بودم و در اثنا بی سقم هم در پاکستان رهند رستان لطفاً ورق بزهد

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های بینه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله ویندت حی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تدای میکنم ناگهان خوتند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تدای میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت توهم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تدای میکی؟ گفتم: من تدای مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تدای شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تدای کرده نتوانستی در نتیجه تدای غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تدای کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم در اینجا باید ریسم را قبول کسب کرد. دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورید، وقتیکه به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برینم بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسیداری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریس انسانی باید باشد و افتاناه چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میطونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انشی بیونیت ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزدین مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آوردند و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزدین های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین با توریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول با خود خوانیدم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدین خانه رئیس قبیله و خورا که خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه، شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحت یاب گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پدیدند، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذهیبی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجهی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را میدیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پانک و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هندی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن درام کرد که خوردند و نوشیدند، سراییدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه باره ام از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن بافتخار تو صحت یابی دخترم تر-تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد بی نسی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پشمان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شادمانی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلبا چندان بی میل هم نمودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب-قیمت خورس داشتم. بهترین خورا کها و بهترین سبزه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستند حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بوزن با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسیدم. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیل و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهرة دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و مناسا، دختر را احسان نمود، ملافت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طور تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. در وفرا بدی گارد مسلح غنور رهنا با من همراه نبودند از جنگل ناس شده رجاده عمو می رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دفعه وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل نیدید چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سولات بسیار بسیار مشکل میکسید، مشکلات از سولات کانگری بودند. منا می رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتم من این احساس را داشته ام اما شرح و تمین آن برایم کاریست مشکل و حتی نامکن نه تمین نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویشش همم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمین نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کوساران- نرو می نگفتم ام اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسنا چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست من نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کسی نزدینک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف

دانش فای گسترده



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و پنجه های بلند وجود دارد. پداریا اهمیت در پیشرو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کاری باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرید بدانید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذریا باشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید. چرا با حرف های کوچک آرزو های بزرگی را ایجاد میکنید؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیر و نیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزو تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوشی باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جی له میلمستیا ورکولسو
سره زیاته مینه لری؟
— حدای دیاره داخبره به کوه او به دا لاریاته بیه میلمستیا
ورکول می نه خو سیری اونه می دا پیری میلمستیا و خور ل
خو سیری می جی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —
وخریم به تیره بیا همه خواره جی به خیله می باخه کریم، پسر
خوند راکوی.
— پانی، جی اشیز هم یاست؟
— اشیزخونه، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خیل
لاس، هوسانه یخیم.
— سره له دی جی ستاس میلمستیا و او دعوتونه نه خو سیری
خوبیاهم هیله ده جی یوه روغ ستاسی دلاس د هوسانی له خوند
خخه خوند واخلسو.

رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه
میکند.
آدرس: خوشحال مینه مقابل لیه، سپین کلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست.
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

زنگی در ذهن نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگر بود
گفتید اسد آباد کنرا، آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید؟
— بلی، ما ازسلسله خانوادہ علامه سید جمال الدین افغان
استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا
با محترم قناری و قنار معزسی شدیم و قنار در باره
کودک پنج ساله از وی سوال کردیم، چنین گفت:
(بسم الله الرحمن الرحیم)

سید اعظم جان که امت بی شمیر بزرگ اسلام است، از نبرغ
سرور کائنات بهره گرفته است.
او که کودک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که
بعلا از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم.
او درس شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و در
یک سال را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

استعدادها

تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی

— مون سرورت لروچی خین بولکورو سائو، خلد ورسره، شنانی و ان
بمیر نیوییه و نه بی وویزیون، نه داجی بخری اوزموز له جا بیو یال
خخه پردی (بیدانه) نمایتنامی جی می تری و بدی باب ما بیه
راد بیری بیو کویس کپی، اوتی یوخده می نعه دبلگور جی تر خاویزا و
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند، د ساری به پول د
مون جان او شیرینو، آدم جان اودر خانی او داسی نورپی کیسی
جی به تری هم زمار ل شوی د.
— خیرتک جی به اوسنی رخت کی هخه کیری موعهر خوک یوه پاکل خانگه
برج برچی، ایپاسی سوار پی بی یوما شینامه لیکورینی ایس کسه
لویهار کی، ایرتیره تری واپ، اینه عیب؟
— دتمشیر له عتر سره بی ساری او پینکه مینه لری، سوار پی بدی برج
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نس.
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نوا و بخری سفرونه عکله و غیر یی
یو وارد گال دمش به تیکه ویزندل نس، د ریای نس منوال د سولی
او بیستون منوال بی نیمه تلای و ایتدی بی بیس می ترلاسه
تری بدی، پنجه سلی می شوروی اتچاند ته سفرد لود.
— که تاسی ته خوت ریای جی ستاتتمشیر ترترس نه سوسیری، خور
اشینی کیری، ایاد اخبیره رشتیان؟

— نه، ابد، زه به تاسی خبرونه حواشین کیری، که سرخو، بیلا
بیل دوق او حلیقه لری، یوه روغ به باری د موشگاه تر ختک روان
م، دوی بیلی می ترترتک سیری سوپی، یوی راته وییل: ((خاتن
سر مونایت)) ما برته وییل: تشکر بچیم، یو جوشینی زروسته بیلا
عنامه بیلی می مخی ته راعلی، هعه یوه جی لومی بی خه کسه
امخی ته رافله او دهنی بلی له خوی بییره بنینه و نو.
— بنتله، بیا هنی جی خبره بی راته کیری و، رانز دی شوه.
— بداسی حال کی جی سترکی بی له او بنگو دکی وی، ماته بی لاس
راتی او ترکار تکراری بخینه و مینتله.
— ما ورته وییل: هر خوک او علاقه بی، نه ولی به خیلی خبری دی
دومره متاثره او بیبیمانه بی؟ یوهترسند باید براخه حوصله او ورین
تندی ولسری.
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست؟ د پینتوند ما
پیشامو دند بیت سرپرست او هم د پینتوند نمایشامو د د ایرکمره
مشل او زیمسور به تیکه دنده ترسره کیم او په راتلونکی کی یو
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لری.
— تاسی دخیل شخصی ژوند به برجه کی خیلو مینه والوته خه ویل
سوار پی؟
— دوه زمان لری، جی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی، او دوار
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری، زه او میرمن او جیان می
به سمیت سره ژوند کوم، داقتصاد دپلوه شکر محتاجه نه م، که د
حنی عواطف له کبله، د هنر د نری نه می تره شور او په کور کینا ستم
بیاهم ته احتیاج کیری.

بنچه نارینه

۱۶ د مخ پاتی

چه اربناطت به کورن کی غیر
نورمال دی، او دلته دی چه
جلاسی شروع کیزی، هر یوهغه
خیل اصلی باطنی خواص او —
کرکتیرویل نه نایی، گوری جی
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری
اماداموضوع دمخکی نه ورته
عادی شوی وی.
اشنبا هانود واقع کولو به وخت
کی یو ویل نه لارنورونه وکری.
په یاد لروچی یواری یوی بنجسی
په اجتماع کی جان داسی معرف

داسی ثابت شویده، جی نارینه
کیدای شی به در یو حالتونوکی ترارولری
ولسری.
۱- کوبی، ۲- د موثری بنجسی
سره به تولنه کی، ۳- د غیر
موثری بنجسی سره به تولنه.
نتیجه به لاس راغلی ده، چه
د نیگی بنجسی به ختک کی نارینه
پخبله خان جذا پا احساسوی.
داسی پینجینی جی سری دیوچا به
ظا هری بنه د سنی مین شی، که
شه هم یوهینی جی زما انتخاب —
دومره شکلام نه لری او باطنی
کیفیت بنجه په دومره لنده مودکی
معلومات نه شی ترلاسی کوی.
داسی احتمال وجود لری جی
اساس داسی ناخپه سفله ور

خیل کار طرفداری، په وس پروره،
دلور همت لرونکی، پیری فعالسی
اول پیری خوشحاله دی.
هغه تحقیقات جی دانسانانود،
خارجی بنی د جان بولی په مورد
اجرا شویدی، پیری نتیجی به
لاس راغلی دی، مگر به هیخ
یونتحقیق کی داسی حالت ندی
په گونه شوی، جی داسی بنجه
به پیدا شوی، جی دهنی ظا هری
بنه به هیجا ته خوند نه ورکوی.
داسی انسان نه پیدا کیزی جی
هرجانه به نیگی نه وی، او پو —
هینی جی ویی دهنی ظا هری
بنه نارینه ته دومره محمه ده؟ په
یوه اجتماعی علم کی دهنی او —
نارینه په مورد تحقیق وروسته

کر: چه که شه هم زه کورن ولیم،
بیاهم مانه دکورکرم دی او
دهنی د ختک نارینه وییل: دا
هیخ دقبولو ورنده، هغه بنجه
جی هنی ته دپولو خخه دمخه
دکورکری، زما لیا رهنده.
پیر نارینه شه دی جی غواری خیل
حقوق پرنسویانندی په زوره —
وینژانی، کونجی کوی، بنجه —
یواری دکورکارو اړخول، پرنسول
چاروکل، نه اشاره کړی، مگر
د همنویومعلومانو په اساس جی
دالمان شرق دعالمانوله خواد
(۵۰۰) بنجود تحقیق لاندی
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی
دی، داسی معلومه شویده، جی
په کورن ژوند کی بنجی معمولان

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات
عروس و اتمام بونستروهنزوع
الیم مطابق ذوقا تازا باقیمت
های مناسب و رعایت بخشسی
عرضه میدارد.
آدرس: سرای سید حبیب الله
واقع جاده مندوی
نمبرتلفون: ۲۱۳۶۲

طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر
 من آید . او میگوید : ((اگر سوسه ای
 درین ایجاد کرد که گویا همبازی
 من قصد سوء استفاده را دارد ،
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -
 یتم . اگر خود را راضی یافتم به -
 بازی ادامه میدهم و به سخنان
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
 همان لحظه از صحنه بیرون
 می آیم . سوال در اینجاست که
 انسان خود چی را می بیند د
 و از چی بدش می آید این هم
 درست مانند قصه زنده گسی
 است . انسان در هر جا هر حالت
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر
 همانگونه رنگ میگیرد .
 از سر دیوی می پرسیم : آیا
 آینده اش را نیز در نهای سینما
 می بینید ؟
 او خندیده و گفت : ((من در

گذشته فکری کردم که بازگسری
 با رام . مگر گاهی به این خیال
 غرض میخندم و شرم می آید
 حقیقت این است که من هم اکنون
 در این مورد هیچ نمیدانم . زبیر
 رسانه های جمعی شخصیت
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز
 آنچه انسان های پیش معلوم
 نمیشود .
 او بعد از این سخنان نفس
 بلندی برآورده افزود :
 ((در آریل)) به مذاق مذاق
 میل به جهان سینما درین کل کرد .
 بعد ها به این اندیشه افتادم که
 از این راه پول و ثروت نیز کسب
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و
 اندوخته علمی در بخش سینما
 برایم میسر نشد ، به این سبب
 میتوانم بپذیرم که :

((اما ما هم به خاطر کسب
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما
 شده ام .))
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان
 حساب می کنید ؟
 در مورد این پرسش میگوید :
 ((من نمیدانم ، من خود بر سر
 بیشتر فلما هم حساب نمی کنم
 زیرا اساساً توجه چندانی در -
 مورد آنها صورت نگرفته است . -
 معمولاً یک نکته نزد من موجود
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
 من قرار دارد و در طرف دیگر
 فلما هم ، من کوشیده ام تا بین
 این هر دو تناسبی درستی را -
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک
 کردم که این امر ناممکن است . -
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
 وقف فلما هم بمانم .
 - پس شما اکنون از خود راضی
 هستید ؟
 ((هنرمند شدن واقعاً به
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر
 میکنم که تا هنوز روشی درستی
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
 حاصل کنم .))
 در این میان سخن بر سر متن
 چکرورسی آمد ، سری دیوی در
 اندیشه فرو رفت ، بعد آهسته
 برآورد و سپس به سخنانش
 ادامه داد : ((رشته ها پیوسته
 می گردند ، به هم محکم میشوند و
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای
 همیشه به یک رنگ نمیداند .))
 برای برهن سازی اوضاع
 در آلودگی بر سر دم :

آیا از فلما همی ((گنگه)) بیشتر
 اند باا)) راضی است یا چکرور
 با این پرسش آثار سرتی در
 سخنانش بد کردید گفت :
 ((اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر
 آنچه برای من از همه محترمان
 اینست که من برای رضایت خود
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر
 بد و ستان همبازی خوشی که با
 بودن آنها در من هدلی وصیبت
 ایجاد میگرد .))
 در آخرین لحظات گفت و شنود
 مابین دیوی بر این گفته تاکید
 نمود :
 ((وقتی در بامی که نفس را
 به خوبی بازی کرده ام و خواستی
 را که از من تقاضا میروم به جاسا
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم))

من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد ، من
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خود
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاق مکتب
 است و ده سال دارد .
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دارال حفاظ برآیدم .
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم
 بود ، به فکر فرو رفتم ، ((ایا)) های زانگرا بخود مشغول می ساخت
 از خود می پرسیدم .
 - ایا با این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
 خواهد شد ؟
 - ایا عجلتاً در مملوئی ناکولت ، در صف ۸ مکتب شاملین
 خواهد ساخت ؟
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار
 گذاشته خواهد شد ؟
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنیة از مفسه (۱)

در نگاه فخر چه به آسانی
 احتضار فضیلت است !
 به جای چیزی بانام جهان سوم
 باره ای از جهان بیگانه مایدیدار
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در
 مدار توسعه و البته به مراکز تراکم
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
 میدل میکند و انبوهی از زرم -
 سیاره راه فرودت عقب مانده گسی
 به حال خود میگذارد .
 حتی اگر چه تومی کود کانه
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان
 چه جای برای آن باقی میگذارد .
 ما برای آن که بپوهده در بهر هوشی
 بی مخاطب فراد نکشیده با نسیم
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .
 کرم
 کاره جایی رسیده است که دیگر
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر
 امکانات بی نهایت بی زنی شده حاکمیت
 ها است . اما آن حاکمیت ها که بنا
 بر خصلت خود فقط می کوشند
 توده ها را هر چه ناگاه ترنگه
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
 انصون شان کرده ناچارها
 چسباندن رنگ جاسوس اجنبی و
 خرابکاران دست مخالفان بپاردل
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ
 گونه اظهار نظر مخلوف برنشد و
 نزد رانسی در هند چشم گزین ممکن
 است به رشد فرصت دهند تا در -
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه
 های تمسعد اجتماعی ، سراز میان
 میله های سیاه جالی بیرون کشند
 اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه
 ذهن توده ها را از قالب های پیرا خانی
 باجمود های القایی تکی بر خواندی
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی
 دولت های که همه مجاهدند
 شان در طریق دورنگ داشتن
 مردم از بی بردن به واقعات -
 خلاصه می شود چه امیدی برای
 رنگاری باقی می ماند ؟
 سپردن به امید تلاش و کوشش -
 دلسوزانه از سوی حکومت ها
 حاصل جز افزایش فاصله
 عقب مانده گی ندارد .
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام
 من در دست من و چهار سال پیش
 از این در شرمی نوشته ام .
 . . . و مردی که اکنون با -
 دیوارهای اتاقش و از آخرین را
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه
 کلبه برمهه اری خشک نظرس
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سیاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سیاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سیاه بگذرد سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا فقر بوجاست
 جهالت نیز باقی است اما جفا -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شوی باشد برای
 روز رفتن د او طلبانه خلق از -
 معبد دانش بشری به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 فتوح خرافه و هم چینی در -
 تمسب کت کور کور است - بی گسبان
 پس از زینده شدن نقر نیز باقی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها -

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ارض نشند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اندیشی با خوش خیالی
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآل
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب
 جهانی است که خود تبلور تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصرم
 خواهد بود .
 برای روشنفکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان مارا عوامل دست
 نشانده و دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 دیوارنگه داشته شده مارا از خاطر
 ببرند بنیات را چشم به ما درختان
 و نیاک بدون یاری های بنیانی و -
 درگون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون در حضور توده را با بهره
 جویی از سموم سیاسی میخوانند
 اعلام کم بدل توده ها را به
 آرای آثاری فانه مراحت خصوصی
 دانسم .
 من بصورت بد ران مضمهر کماهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شا هیدر د ان جهالتی مشکل مان
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه
 صورت د هد و در کوه نیرومکن ها
 تونسی بزند .

از فرستاده‌های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی سنیز تشریف بیاورید.

به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

عشق امروزی

بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟
دختر: بله، برویز جان!
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟
ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصاً وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوما زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۳۰ ساعت ۴ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که ((درخت باران)) در تیشور و نامی خود نوعات زیادی هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرمای و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت
لوس ازین
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.
اولی: آب که سرمی شکست.
دومی: آخر آب در کوزه بود.

نگته‌ها

۱- بیران زیا:

صورت مردان وزنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گزده باشند. (جوزف مکپ بل)

۲- فاجعه زندگی:

((برنارد شاو)) نمایشنامه نویس مشهور ایرلندی میگوید:
زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی آرزویست که داشته ایم و دیگری رسیدن به آرزوی است که داریم.

۳- رواجش دهید:

زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکیده رواجش دهید.
(جان میلتن)) شاعر انگلیس
ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایانست که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست یک قلب و جیب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود می فشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد می نماید.

نگته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است.
(حضرت علی رهبر)
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)
ارسالی مطیع الله سلطانی

بزرگترین سگرت جهان

در دنیا همه موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیونها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۲۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دشت بکشید و هر چه محکمتر یک سر انرا کش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.
ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

* بد بخت است کسیکه خود شن نمیرد و نگاهش نمیرد.
* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.
* کم خوابی عبادت است و کم آیزی عاقبت است.
* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنجی فارسی



جدال اول



نوی نهاد



ماتر سگرت



نظم حیرتار



بخت



مبارین حیدر



موسیر



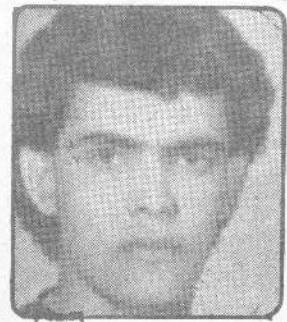
جد احمدی



محمد صوفی



جدال اول



از اداره مجله مایرون - خواهشمندم تا محترم انجنیئر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور را زحمت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید:

۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشت. هنر سینما که یک هنر جاویدانی است من سخت دوست دار آن میباشم. از جمله کسانی استم که هنر سینما را رک کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم. اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید. من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواهش ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

نصیر احمد نایل محصل بوهننون

درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودیم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گریس استقبال نمود. ویها شق تنها موتمن شده بود اما بعد از مدتی از دختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟
گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند.
بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند

دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -
برستد، دوستم بدار مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به او دل می بندند، دوستم بدار
ریگدار دوست داشته باشم
دوستم بدار و اجازت بده
همچو غراب های مستی بخش
و شادی آفرین شعراز شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناپ وصال سرا بامست و پروانه
ات نعام، بگذارم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بوی گل های خوشبو
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت
باشم و درست داشته باشم
بگذار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شوریسار
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده
هم چون کاهستان و همانند بیت
پرستان ثنا بیت نایم ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بدار ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازت بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق.

سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های
درد استخوان در کفرانسی کسه
اخیراً برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لندن
تشکیل شد، اعلام کردند که
تخت خواب های فنری و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهیدن روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
وارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با تپ نامطلوب روی
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد،
نه از فلزی و فنری.

ارسانی وزه ستاره اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید:
اقای محترم مدیر مسئول، در -
نورده ایکه برای اشتراک
یکساله در مجله شما خانه ببری
کرده بود، در اخیر آن تمسک
شده بود که اگر در آخر سال
از مجله شما رضی نبودم، مجلسی
که تحویل کرده ام بمن مسترد
خواهد شد.

اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابتراز
نارضایتی نموده، استرداد مبلغ
مذکور را خواهانم.

نامه مزبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود:
عنا چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سرکم، متفلسم
که مبلغ مزبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته بجه
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید.

ارسانی: محمد یوسف ویس
گی از کی مسترسد؟
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زندگی بشر رسیده است:
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از اربابش و -
ارباب از زلفش.

ارسانی: روزشانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
(امید لوتن) در آمریکا نصب شد.
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت.
اولین تلگراف:
اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
نخانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد.

اولین امبولانس:
اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان
ساخته و به کار گرفته شد. این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رساندند.

اولین پلیس زن:
اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسانی: سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد. ای این بزرگترین
بدبختی نیست؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نواقص دیگران
استند؟ چرا انسانها زهمه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا بامه
نواقص کسی صادقانه دوست
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم
که فکر میکنند؟
بس چرا من شماست
ماز به علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم! ایامن
خیلی ناتوانم؟

ارسانی: تو یا سنی
برای دختران
هرگاه گردن بلند دارند،
گوشواره دراز بزیبایی تان
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارید
این شوق را نکشید.

ارسانی: عبد الناصر شریفی

یارب یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و بدارندان
یارب کجیه صبر و الهی بر مساز می
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی
یارب مرا از دوری آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

ستاره همد
غیب المصلهای زیبا و
دلشیز در باره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی
بهنتر از عشق نداشته. (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه
در روی زن اثر میکند. (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی
شوکه عزیزت میشمارد. (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد. (سوئدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه که
میشوند گیرا تر میشوند. (مکزکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است. (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق. (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز
خار ندارد. (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهری چیز دیگر
ترا فکین کند. (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. (جاپانی)

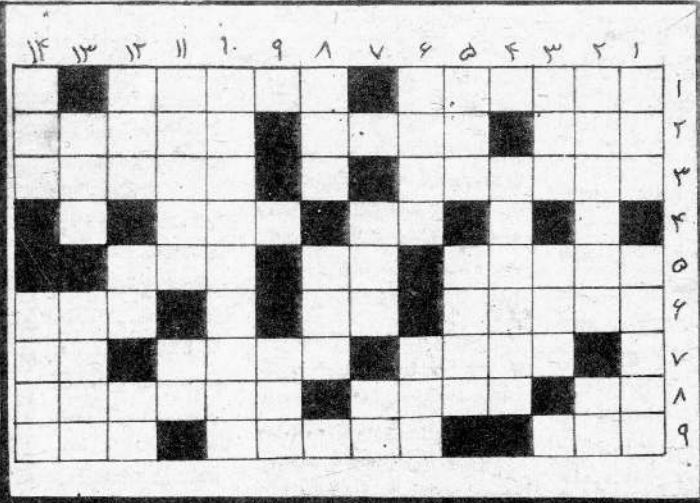
ارسانی: محمد تمیم (محقق)
ترا ای پرستش
ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نگفتم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی.
من غرق در بای شدم که ساحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
نا امید نظری توخی



سرزمینها

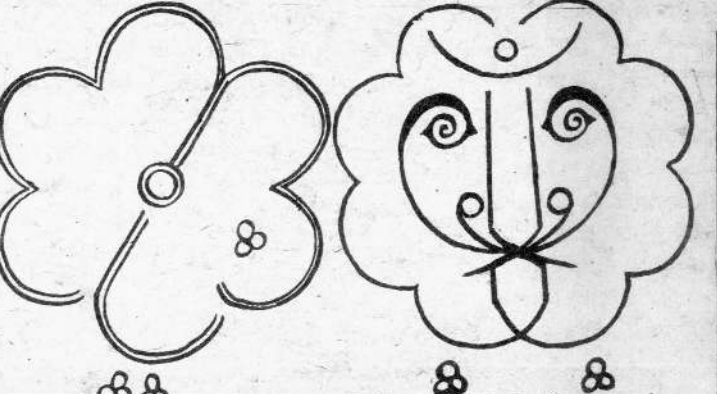
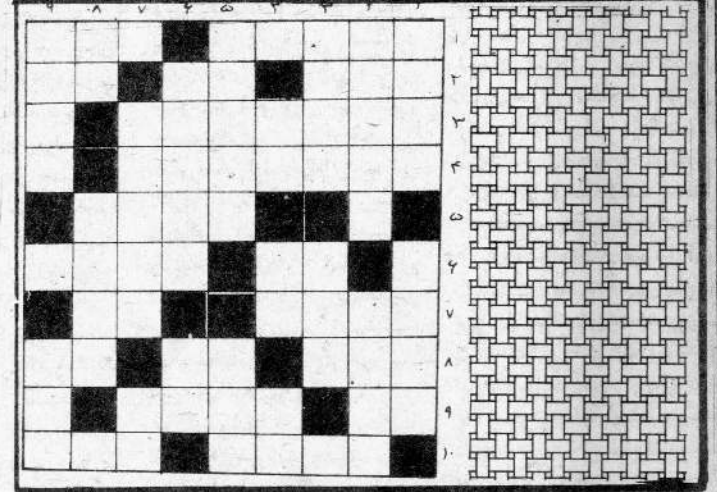
و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
 - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
 - ۳- لهجه - علاقه
 - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود ائیان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
 - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
 - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
 - ۲- حالا پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
 - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
 - ۴- ستاره زن هندی
 - ۵- هم نشین انگشتر
 - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
 - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نشانه می شود
 - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
 - ۴- کلمه میکند
 - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
 - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
 - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
 - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
 - ۹- بزرگی پینتو
 - ۱۰- وظیفه امین
 - ۱۱- مسافه - استفرخ
 - ۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - ناپدید
 - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
 - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز
 - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماهون
 - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
 - ۴- عدد بیست - قبول پینتو
 - ۵- باخبری - دروازه پینتو - طرف (معکوس)
 - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
 - ۷- لاغر پینتو - جدا می - کلمه ریسط
 - ۸- مادر پری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
 - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

خود را آزمایش کنید

- | | |
|----------------|-------------------|
| ۱ - ناخن دراز | ۷ - چشم سیاه |
| ۲ - ناخن کوچک | ۴ - چشم آبی |
| ۳ - موی سیاه | ۵ - چشم بادامی |
| ۴ - موی بالای | ۶ - اندام چاق |
| ۵ - موی خرمایی | ۷ - اندام لاغر |
| ۶ - موی سفید | ۸ - اندام متوسط |
| ۷ - قد بلند | ۹ - رنگ جلد گندمی |
| ۸ - قد کوتاه | ۱۰ - رنگ جلد سفید |
| ۹ - قد متوسط | ۱۱ - رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

حل کنندگان

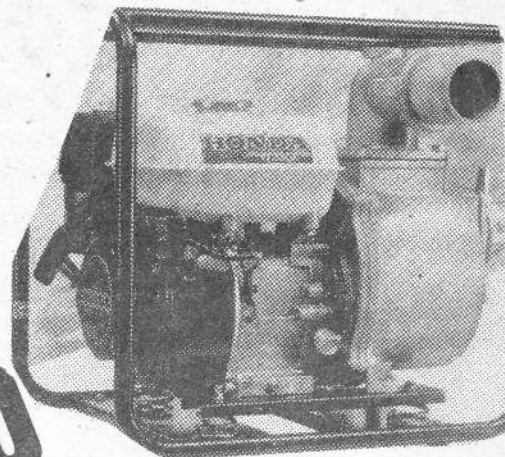
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر شفیق، راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد هادیون رمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسینا غزال، وحید یوسف زوی، محمد عمر نور، نظار احمد جاوید، عزیز، پنا عزیز، عاد لعانور مزی، محمد نعم، احمد داوود احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوس انور، پرویز، ستاره پرتو، لطف الله عثمانی ورد، فهم افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا میروح الله، نوره عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انور مزی، سید احمد شاه، سویتا، نوره امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نور جهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریس، داینا نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوره عطا، میرجنتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار

واتر پمپ هوندا



واتر پمپ هوندا

Water Pump



واتر پمپ های هوندا در روپن پترولیس ۳ انچه جاپانی که در فیه
یکهزار لیتر آب میدهد • خنراتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •
واتر پمپ های یک انچه برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود
وارد رابه سه قسم میدهند، سوجی و سبوس میدهند •
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع
مختلف پزوه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •
ادرس: تجارتخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

حسین هوتکی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قر -
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •
ادرس: مارکیت حورار مکتب ابد الهه - مریم

یما رامین ویدیو کست

یما رامین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلمبر داری می نماید • لحظه ها بی
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

اجناس لوکس، لوازم آرایش و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه می‌دارد
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

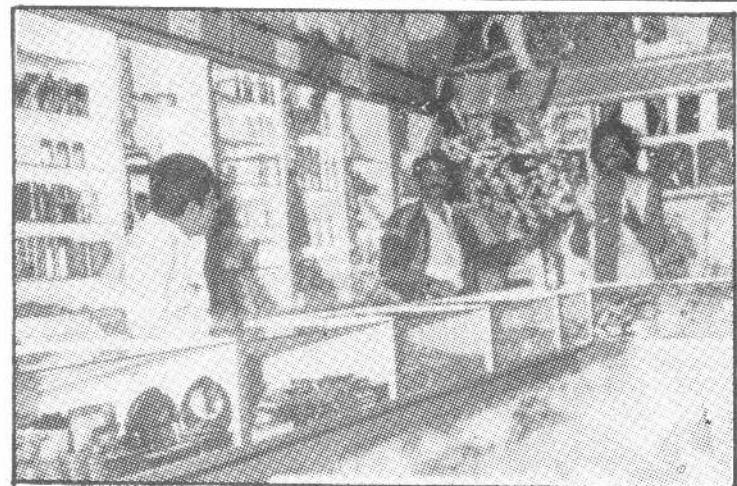
عیدین بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور وواتر پمپ های بتولی
و دیگ های بخار و کوره های صنعتی
و کوره های آهک از با اعتبار ترین
کمپنی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده و خرچون به فروش
میرسد.
آدرس: شرکت عیدین بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عید
منزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
تلفن ۱۱۶۶۲

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بنداری



از لیلام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه ارزان

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**